Adab. Kabul
V.18, No.5-6, Qaws-Hut 1349
(November 1970-February 1971)

نشریهٔ دو ماههٔ دری پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنتون کابل

مدیر مسؤول: قیام الدین راعی

شمارهٔ ۵-۶ سال ۱۳۴۹

هیئت تحریر

پوهاند میر امان الدین انصاری پوهاند غلام حسن مجددی
پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید پوهاند میر حسین شاه
پوهنوال علی محمد زهما پوهنوال محمد رحیم الهام

مطالب

عنوان	مولف یا مترجم	صفحه
سیر منطق در اسلام	پوهاند مجددی	۱
مآخذ کلیله ودمنه در . . .	مترجم پوهاند میر حسین شاه	۲۱
ضعف صفویها و رستاخیز قندهار	پوهنوال زهما	۳۵
مباحث تازه در زبانشناسی و . . .	پوهنمل دکتور انتظار	٤٥
بخش اشعار:		
خودگدازی	بیدل	٥٩
موج گوهر	عزیز	٦٠
لیلی ومحمل	نادم میمنگی	٦١
آستان اهل نظر	استاد خلیلی	٦٢
لباس تعلق	ملك الشعرأ قاری عبدالله	٦٣
شب هجران	میرزا محمد نبی واصل کابلی	٦٤
بیقراری های دل	عبدالله امیری	٦٥
سیستان قبل از ورد اسلام	مترجم پوهنیار قویم	٦٦
فن معماری کورگانیان	شریف حسین قاسمی از پوهنتون دهلی	٧٧
متن بیانیه میرمن عفاف در . . .	میرمن عفاف	٨٤
ادب دری درسرزمین های دیگر	شاعران هندوستان	٩٥
لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان	عنایت الله شهرانی	٩٨
مظاهر عمدهٔ تاریخی دوستی . . .	پروفیسور اقدس نعمت کرات	١٢٩
سرگذشت تاج التواریخ	پوهاند دکتور جاوید	١٣٩
TEXT OF A DDRESS . . .	PRO . NURUL HASAN.	P . 1

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی ، انتقادی

سال هجد هم | حوت ۱۳۴۹ | شمارهٔ (۵-۶)

پوها ند مجد دی

سیر منطق در اسلام

- ۲ -

برهان وتعریف: میتوان گفت که مسأله برهان درمنطق معاصر دربین قیاس وتعلیل ریاضی ناپدیدگشته است . کسی که اصلاً بآن اهمیت داده ارسطواست. وهدف اورگانون اونیزبالخاصه همین بوده است. ارسطوبرای اینکه‌این عمایه‌را ازدیگرعملیات منطق تفریق نماید، باتعریف مقایسه کرده ودرین مقایسه منا سبت قریب بین آنهارابافرقی که دارند، ارائه میدهد.

ابن سینا مسأله رامجدداً موردبحث قرارداده چنین بیان مید ارد که تعریف وبرهان دوعملیه جداگانه بوده ودارای دووظیفه مختلف اند. درحا لیکه تعریف یك محمول ایجابی کلی است، برهان نمیتواند همیشه بیك نتیجه ایجا بی کلی

واصل شود. درین شکی نیست که تعریف برای برهان وظیفهٔ یك نقطه حرکت‌را ایفامیکند، ولی برهان میتواند بمبادی دیگری ازقبیل متعارفات ومعطیات بلاواسطه نیزاستناد نماید. جهتی که اصلاً مهم است اینست: درحالیکه تعریف بـه کشف ذات وماهیت کوشان است، برهان براعراض واوصاف اشتغال دارد. تعـریف نمودن عبارت ازین است که بدون تفحص موجودیت ویـاعدم‌موجودیت اشیـأ تنها ماهیت آنهاتعیین گردد. وبالعکس اثبات نمودن عبارت ازین است که بدون ایضاح ماهیت موضوع ویامحمول ، رابطهٔ بین یك موضوع ویك محمول ارائه گردد. خلاصه برهان ایضاح موجودیت ویاعدم موجودیت یك شی است. گو یا تعریف طریقـه یی راتعقیب میکند که برعکس طریقه برهان است. یك تعـریف نمیتواند یك حمل رااثبات کند. ویك قیاس نمیتواند یك ذات راکشف نمـاید. توسط قیاس به کشف ذات یك موضوع کوشیدن ، استدلال‌را الی‌مالا نهایه تسلسل دادن وبه یك (مصا دره علی المطلوب) افتادن‌است .

خلاصه تعریف وبرهان نمیتوانند بریکدیگرارجاع گردند واهداف آنهاجدا است. مع ذالك این دوعملیه به یکدیگر معاونت متقابل مینماید ویکدیـگـر را تکمیل میکند. باین‌سوال که‌یك شی‌چیست ؟ تعریف جواب میدهد . وبسوال‌اینکه یکی شی برای چیست؟ برهان جـواب میگویـد . ممکن است این دو جـواب بیکدیگرمخلوط گردند. یعنی ممکن است ذات وعلت اشیایکجا تفحص گردنـد مثلاً اگرپرسیده شود (خسوف چیست؟) جواب داده میشود که عبارت ازگرفته شدن مهتاب است ازسبب حایل شدن زمین دربین آفتاب ومهتاب، واگرپرسیده شودکه مهتاب چرا معروض به خسوف (گرفتگی) میگردد ؟ جوا ب داده میشود که: زیرازمین دربین آفتاب ومهتاب حایل میگردد معلوم‌است که‌درینجادومسأله باهم مخلوط‌گردیده، یکدیگرراتکمیل کرده است .

ابن سینا نیز مانند ارسطو اول چهار علت را در تعریف و برهان ایضاح کرده وبدین صورت فزیك، متافزیك ومنطق را بیکدیگر مربوط ساخته است. در نظر وی ماوقتی شیئی را می شناسیم که به علتی پی بریم که تعین نماید که چرا آن (۱) شی چنین شده است. قیاس حقیقی آن قیاس علمی وبرهانی است که نتیجه را از علل حقیقی ای که مخصوص آنست استنتاج نمایند. در ریاضیات تعریف ماهیت ها در فزیك تعریف عناصر، در بیولوجی تعریف نفس حیوانی، در علم النفس تعریف نفس ناطقه، برای ایضاح وبرهان وظیفه پرنسیپ را ایفا میکنند. در ریاضیات علت صوری ودر فزیك علت مادی رول بزرگتری دارند.

ابن سینا نظریه ارسطو را اساساً قبول کرده است ولی در نظر وی (علت محرکه) و (علت غائیه) در تعریف وبرهان عین رول را نمی بازند. اگرچه آنها در ایجاد قیاسهای سلیم مساعدت نمایند، نمیتوانند تعریفات حقیقی را انجام دهند. اشیاء در بسیاری از اوقات باعلت غائیه آنها تعریف میشود. چنانکه میتوان گفت مثلاً (انگشتری) آله ایست که برای زینت انگشتان بکار میرود. این تعریف ماهیت انگشتری را نمی شناساند. وتنها بعضی از اوصاف آنرا نشان میدهد. چنانچه علت علت محرکه نسبت به اصل تعریفات، بیشتر برای اجرای توصیف، مساعدت میکند.

ابن سینا به استناد ارسطو تعریفی را که باصورت بعمل آید از تعریفی که با ماده انجام پذیرد تفریق میکند، واین اساس تفریق مشهوری است که سکولاستیکها در بین تعریفات صوری ومادی ایجاد کرده اند.

تعریفات اساس هر سیستم وپرنسیپ برهان است. جمعیت (اخون الصفاء) در رسایل خویش فصلی را برای آن اختصاص داده اند.

ابن سینا در اثری که موسوم به (کتاب الحدود) است تنها به تدقیق مسایل

۱- ماوقتی شیئی را میدانیم که آن علتی را بدانیم که تعین نماید که چرا آن شی چنین شده است وطور دیگری نشده است.

تعریف اشتغال ورزیده است. وبدین مناسب بقدرهفتاد تعبیر فلسفی را تعریف کرده است.

اماغزالی به تعقیب وی، تحلیلی‌راجع به‌نظریه تعریف درباره مفاهیم عمومی بعمل آورده است.

بالاخیرابن رشد درقسمت اول تلخیص فزیك ارسطوبه تعریفات مشغول گشته است مع ذالك شخصی که درین ساحه به مکمل ترین تدقیقات پرداخته است. امام غزالی است. اماغزالی درآثاری موسوم به (محك النظر) و(معیارالعلم) بیك طرزخیلی منظم، مجموعه یی ازتعریفات‌متافزیك، فزیك، ریاضیات و علم کلام راترتیب داده است، درجمله مفاهیمی که غزالی به تعریفات آنهااشتغال ورزیده است، درمتافزیك ،مفهوم‌های‌خلقت،خالق،ازلیت وازلی؛ ودرفزیك،مفهوم‌های صورت،ماده،زمان‌وحرکت،ودرریاضیات،مفهوم‌های نقطه،خطوسطح‌وجوددارند بسیاری ازین تعریفات مأخوذازفارابی وابن سینا، و بالواسطه مقتبس از ارسطو است. در (معیارالعلم) میگوید که اشیای قابل تعریف لایعدولایحصی است، و چون ممکن نیست همه آنهاراتعریف کرد، لازم است قواعد عمومی‌تعریف،تثبیت گردد. ممکن است هرحد نظربه علمی که درآن استعمال شده، معانی مختلفی داشته باشد. چنانکه کلمه عقل درمتافزیك ،درعلم النفس ودرتحلیل های ارسطو معانی متفاوتی دارند. درنظرغزالی لازم است قبل از اجرای تعریف، هدف ووظیفه آن تعیین گردد.

پس ازامام غزالی درفلسفه اسلام راجع به تعریف تدقیقات زیادی بعمل آمد، (۱) ازین جمله مشهورترین آنها (مفاتیح العلوم) خارزمی، (تعریفات) سید شریف جرجانی، (کشاف اصطلاحات فنون وعلوم) تهانوی و کتب

(۱) درینجا میتوان از کتب (وتهذیب اصطلاحات منطق) و (تهذیب الفاظ) ابو زکریا خطیب تبریزی و(تهذیب المنطق والکلام)تفتازانی نامبرد.

اصطلاحات تصوفی محی الدین عربی ، کاشانی قشیری وابوا لبقا ، تطبیقاتی ازنظریهٔ منطقی تعریف میباشند .

منابع واساسات نظریهٔ تعریف درنزدابن سینا : تدقیقات ابن سیناراجع به تعریف ، مأخوذازسقراط ، افلاطون ، ارسطووجالینوس است . وی باذرایع زیادی ازستقرای سقراط وازتقسیم افلاطون بحث میکند . و توصیف جالینوس رامخالف تعریفات حقیقی ارسطونشان میدهد . آیا ابن سینا این اصول مختلف را ازکجافراگرفته است ؟ بیوگرافیهای اسلامی اصول سقراط را بطور صریحی بیان میدارد. ابن سینااز دیالوکهای افلاطون (سوفیسته) را ذکرمیکند. علی الاکثر چنین گفته میشودکه فرفوریوس درآغاز (ایساغوجی) مسایل کلیات رادرج کرده است . حالانکه این مسأله ذاتاًموجودبوده ودراورگانون موقع مهمی را اشغال کرده بود. ارسطوکه نظریه (مثل) افلاطون رابهروسیله یی انتقادمیکرد، ناممکن بودکه ، گرچه بطورضمنی هم باشد ، آنهارابدون جواب بگذارد .

نظریهٔ افکاردرنزدفارابی : آیاذهن یك لوحه صافی است که در آنها حادثات آثارخودرامیگذارند ویا اینکه عبارت از فعالیتی است که نظر به قوانین خودکارمیکند ؟ دریونیایان اززمان سقراط بدینطرف ، راجع باین مسألهٔ جوابات مبهمی بنظرمیخورد . ذاکره (Reminiscense) افلاطون ومثال (مهرموم) ارسطو، ونظریه تألیفی مدرسه اسکندریه رامیتوان درین میان نام برد. برای اولین باراین نظریه توسط فارابی بطورواضح بیان شده است. او میگوید :

دراطفال عقلی وجوددارد که آلات آن حواس است . این حواس تنها اشیای جزئی رافرامیگیرند وازآنها ازطریقهٔ تجربه ، افکارعمومی تشکل میکنند . لیکن این افکاربعضاً بصورت تأملی ، وبعضاًبصورت طوعی ، نشأت مینمایند.

قسم اول به معطیات تجربه وقسم دوم به پرنسیپ های برهان تعبیرمیشود . درین حال دانش درنفس ماتنهابه طریقه حواس تأسیس می یابد . طوری کـه ارسطو گفته است : کسی که یك حاسه خودرا ازدست بد هد، علمی را ازدست میدهد .

دیده میشود که افکاروهبی درینجابه طورآشکاررشده است . و تا اینجا اثری ازافلاطونی جدید بنظرنمیخورد . وازین سبب (Albertlegrand) بطـور حق بجانب ، فارابی راپیر و کامل مسلک ارسطی میداند . جواهر اول ، افراد است . جواهردوم اجناس وانواع است که به وجودافرادضرورت دارد وقایـم برآنهااست . سیکولوجی فارابی‌دراساس خودتجربی‌ودرذروهٔ خودآید یالیست است. ازمسلک احساسیه‌ارسطوحرکت میکند وبه اشراق سری مدرسه اسکندریه مواصلت میجوید.این فلسفه‌یی که‌درنظریه‌افکارفارابی‌وپیروان‌اوازاپریسیزم آغاز کرده‌وبسوی‌میستیسیزم‌پیش‌میرود، تهداب تمام‌قرون‌وسطای‌غرب راتشکیل‌میدهد. (Saint Bonarorture), (Roger Bacon) (Duno Scotus), (Saint Thomas, Aguinas), (Albertl e grand) همه از اولاداین سیکولوجی میبا شند . کافهٔ منا قشات از همین اساس‌نشأت کرده‌است . بحران‌درونی‌وتناقضات این"سیکولوجی‌ای که‌ریشه‌هایش امپریسیست وهد فش آید یالیست بوده است، درقرون وسطای غرب باب‌چندین مناقشات راگشوده و (Thomas) که‌باعث‌آمادگی فلسفه‌نوین وبزرگترین‌استادان بوده‌است،ازاعتراضاتی که دربرابراین تناقضات بعمل‌آمده ظهور کرده است .

نظریه‌فاریـابی‌راجع به معرفت‌و افکار : این نظریه توسط فارابی آغـاز گردیده ، بوسیلهٔ ابن سیناشرح وتکمیل شده است . درنظریه وی راجع به عقل دونقطه مهم وجوددارد :

۱ ـ وظیفهٔ احضاریه حواس .

۲ ـ تأثیرعقل فعال دراکتساب معرفت.

احساس ومخیله که برای احضار صور معقول مقتدر نمیباشد ، تنها روح ما را به حالتی درمی آورد که برای فراگرفتن آنها مساعد باشد . معطیات محسوس عبارت ازمواد ابتدائی معرفت ماست . حالانکه مادهٔ بیصورت دارای ارزش نیست . عقل فعال است که باین موادمختلف صورت آنهارامید هد زیرا که یگانه منبع آنهاست . ولی برای اتحاد صورت بامادہ ، لازم است که این برای اخذ آن آماده گردد. مفهوم آمادگی (الاعداد) یکی ازاساسات عمدهٔ فزیك وسیکولوجی ابن سیناست . هرتحول متضمن ماده وصورتی است که یکجا تحول می پذیرند .

اگراین آمادگی بانجام رسیده باشد عقل فعال به ماده صورت آنرامیدهد .

برای اکتساب یك صورت سه شرط وجود دارد :

۱ - یك ماده .

۲ - یك عامل آماده کننده .

۳ - مداخلهٔ عقل فعال که صورتهارامید هد .

بدین طریق ، مادرمقابل یك مسلك اتفاقیت (Occasionaliom) قرارمیگیریم.

کسی که برای اولین بارعدم کفایت این مسلك را اظهار کرده است (توماس: Saint homas) بوده است. زیرا این مسلك هرشی را باقتدار عقل فعال ارجاع نموده وازعلت فاعلی انکارمیورزد . گذشته ازآن درفکر آمادگی ای که ابن سیناازآن طرفداری میکند، یك تناقض واضح وجوددارد. یعنی چنین لازم میگردد که گفته شودروح هرقدر به محسوسات مشغول گرددهمانقدر بمعقول بیشتر تقرب میورزد که این ناقابل پذیرفتن است بالعکس هر قدر از محسوس تباعد نماید هما نقدر بمعقول تقرب مینماید که این امر بیشتر بمقتضای منطق است. وچون رول عقل فعال را مورد نظرقرارد هیم نظر به سیکولوجی فارابی وابن سینانفس تنها میتواند معطیات حاسه خارجی و باطنی را محافظه کند . وصورمعقول درجسم ما

موقعی را اشغال نمی نماید . ونیز نمیتوان گفت که در نفس محافظه میشوند . زیرا معقولاتی که نفس دارای انها گشته است می باید که همواره بحالت (فعل) وتماماً معلوم باشند . درینحال در نفس مامحفظه یی وجودندارد که بمحافظت صور معقول بپردازد . واین صورتنها درعقل فعال حفظ میگردند . بنا برین برای حصول آنها لازم است که به عقل فعال توجه بعمل آید وانکشاف عقل ماعبارت از استعداد اتحاد باعقل فعال است .

این استعداد را چگونه باید استحصال کرد؟ ابن سینادر ینجا از سیکولوجی منصرف گشته به تصوف انتقال میکند و به فکر (فیض: emanation)مراجعت مینماید گویاما بایك نوع فیض واشراق ازعقل فعال صورمعقول را فرامیگیریم . و اینك قوه وضعف سیکولوجی ابن سینا درهمین لفظ است .

درنظر ابن سینا افکار درعقل فعال بطور قبل الاختباری ودراشیای جزئی بطور بالقوه ودرروح بطورانفسی وجوددارند . وافکار بااعتبار اینکه درعقل فعال موجود است نه کلی ونه جزئی است وکلیت آن صفتی است که بان ملحق گشته است . درینجا ابن سینا اجناس را بدین صورت تقسیم میکند :

۱ ـ جنس طبیعی

۲ ـ جنس عقلی

۳ ـ جنس منطقی

که نخستین آنها قبل ازاشیا موجود است (قبل الکثرت) . سوم آنها بعد ازاشیا موجود است (بعد الکثرت) ودوم آنها دربین اشیا وجود دارد (فی الکثرت) .

شیئ که ابن سینا انرا جنس میخواند عین مثال (Idea) افلاطون است . دیده میشود که ابن سینا ذات (essence) ها را هم ازلحاظ خیالات ذهنی ای که راجع بانها داریم وهم ازلحاظ اشیای جزئی ای که بانها تطبیق میگردند، تقسیم میکند .

هرمفهوم دارای یك قیمت اونتولوجیك (متعلق به کائنات) و یك قیمت ابجکتیو (موضوعی) ویك قیمت لوجیك (منطقی) دارد. از لحاظ اونتولوجیك ذاتی است در خارج زمان ومکان، از لحاظ اوبجکتیو در افراد مختلفی که تظاهر مینماید موجود است، مکانی وزمانی است. واز لحاظ منطقی عبارت از مجموعه یکدسته اوصافی است که بیك صنف ثابتی تطبیق گردیده است. مع ذالك تعبیرات این فیلسوف خیلی مغلق ومشرف به ابهام است. ابن رشد بااینکه اسلاف خویش را انتقاد کرده است باز هم ایشان را تعقیب نموده وایشان رااز ین نگاه موره الزام قرار داده است که اساس مسلك ارسطی رااهمال کرده‌اند حالانکه تمایل اشراقی فارابی وابن سینا به فلسفه عیسوی مسلك اوگوستین خیلی قرابت دارد. وازین سبب سیکولوجی اسلامی را باحرارت مدافعه کردند. تأثیر ابن‌سینا بردنس سکوتس (Duns Seotus) زیاد بوده است. او نیز سه نوع کلیات را مانند ابن‌سینا می پذیرد.

خلاصه فلاسفهٔ اسلامی کوشیدند تااساس چنان سیکولوجی مثالی (آید یالیست) را وضع نمایند که هم باختباریت ارسطو استناد داشته وهم متمایل بر تصوف باشد. بارسطو عناصر افلاطون وفلوطین را افزودند. ایشان بواسطه این عناصر توانستند که به سکولاستیك غرب نفوذ کنند وپل فکری ای که دربین شرق وغرب ایجاد شده نیز عبارت از همین است.

منطق حکم: تاکنون مفهوم را تدقیق کردیم. حکم نمودن عبارت ازین است که دربین دومفهوم، رابطه یی تاسیس گردد وبصورت ترکیب، تصوراتی بعمل آید. ترکیب یك وصف بارز حکم است. مع ذالك حکم، تحلیلی است که یك کل را قبل از ترکیب، به دوحد تفریق مینماید.

ابن سینا حکم را تعریف نمیکند. وتنها باوصاف آن اشاره مینماید. در نظروی حکم، فعل تصدیق ویانفی است. (قول جازم) است. یك ایجاب ویاسلب است

ونظر برتوافق ویاعدم توافق آن برواقعیت ، صادق ویا کاذب است . سوال ، دعا وتمنی ها، حکم نیستند . زیرا به آنها اطلاق صدق و کذب نمیشود .

ابن سینا درماورای این اشارات ، راجع بماهیت حکم چیزی نمیگوید وموافق به عنعنه ارسطو، تنها باتدقیق قضیه، اکتفامیورزد . وانرا ازلحاظ اضافت ، کیفیت کمیت وضرب (mode) مطالعه میکند .

ابن سینا درینجا نیزمسلك ارسطورا توسیع وتعقیب مینماید وافکارمتکامله خود را دراشارات خلاصه میکند .

اضافت : ابن سینا قضایا را اساساً به دو قسم حملی وشرطی تقسیم میکند . و بروی هم آنها را به سه نوع تفریق مینماید :

(الف) قضیه حملی : که درانجا محمول بودن فکری بفکردیگری تصدیق و یاتکذیب میشود . مثلاً گفته میشود که انسان حیوان است ویا نیست .

(ب وج) قضیه شرطی : که در آن دوحدی وجود دارد که اوصاف حملی خود را محافظت ننموده وتنهاازلحاظ اینکه یکی مشروط ونتیجه دیگری میباشد، بایکدیگر ارتباط دارند . وازین سبب آنرا قضیه وضعی گویند . ودونوع است که یکی را شرطی متصل ودیگری را شرطی منفصل خوانند .

مثلاً قضیه وضعی چنین افاده میشود: اگریك خط مستقیم، دوخط متوازی راقطع کند، زوایای متقابلی که از آن احداث میشود ، باهم مساوی اند . وشرطی منفصل چنین بیان میشود: این زاویه یامنفرجه ویاحاده است .

ملتفت باید بود که دریك قضیه حملی دربین موضوع ومحمول رابطه لزوم وضرورت وجود دارد . دربین دوحد یك قضیه وضعی، مناسبت مبدأ ونتیجه ویا مقدمه وتالی ویاشرط ومشروط موجوداست، وقضایای شرطی منفصل دربین حدهای خودیك مناسبت تقابل وعکس را ارائه میدهد .

یك تقسیم ابن سینا را درباره قضایاوحکمها، دربین منطقیان جدید در کانت وهامیلتون،میتوان مشاهده کرد که اینها درارسطووجودنداشته است . زیرا او از تصنیف حکما بطورحملی وضعی وشرطی واقف نبود . این تقسیم برای نخستین بار ازطرف تلامیذ ارسطو (Eudeme و Theophraste) آغاز گردید . ولی بالخاصه در مکتب (Stoa) حکم وضعی وقیاس وضعی انکشاف نموده بود.میتوان گفت که اگر اساس منطق ارسطو فکرضرورت (Inherence) ویا تلازم باشد،اساس منطق رواقی مبدأ ونتیجه یعنی ارتباط (Relation) بوده است. ابن سینا ازشارحین ارسطواین تصنیف حکما را گرفته، تفصیل وتکمیل کرده است .

قضایای حملی :حکم حملی ،حکمی است که محمولی را برموضوعی تصدیق ویا تکذیب میکند. قضایابالعموم ازاسم، فعل واجزامرکب است اسم لفظی است که بطور اتفاقی قبول شده دارای معنایی بوده زمانی را افاده نمیکند، وهرقسمت آن معنای علیحده ندارد .

بعضی ازاسماء بزمان دلالت میکنند مانند دیروزوامروز ، مع ذالك چون اینها درخارج زمان مدلول های دیگری ندارند، لهذا اسم اند . بالعکس فعل ویا کلمه لفظی است که هم دارای معنای معینی است وهم درعین حال بیکی اززمانه های سه گانهٔ ماضی وحال واستقبال دلالت دارد .

جزء :عبارت ازحرف ویا ادات است. ولفظی که بالذات به چیزی دلالت نکرده ولی چون باسم ویا کلمه یی علاوه گردد، دارای مفهومی میگردد . ابن سینا تا اینجا تحلیل ارسطورا تعقیب میکند . اونیزمانند ارسطواسماء وافعال رابه محصله وغیر محصله ویا معدوله، تقسیم میکند . اسماء ویا افعالی که غیرمحصله باشند باعلاوه کردن اداتی همچو(لاانسان) ساخته میشود .

ابن سینا میگوید که دریك قضیه حملی سه چیزوجوددارد :

۱ـ موضوع ـ۲ـ محمول ـ۳ـ رابطه .

حکمهای وضعی: اینها دارای دوعنصر اند که یکی (مقدم) ودیگری (تالی) است اگر آفتاب طلوع کرده باشدروزشده است. مقدم و تالی دوقضیه جداگانه‌اند، ولی هردوی آنها یکجا شده یك کل را تشکیل میدهند. یك حکم وضعی ما نند یك حکم حملی متضمن رابطه یی بشکل (است) میباشد. دریك حکم وضعی، مقدم ویا تالی ویا هردوحملی، وضعی ویاشرطی منفصل بوده میتواند. مثالی برای قسمی که هردوحملی باشد: اگر آفتاب طلوع کرده باشد، روزشده است. مثالی برای حملی ویك شرطی منفصل: اگر این عدد باشد، زوج ویافرد است. مثالی برای یك وضعی ویك شرطی منفصل: اگروقتی که آفتاب طلوع کند روز میشود ازین چنین نتیجه یی برمی آید که آفتاب یاطلوع کرده است ویاروز نشده است .

ابن‌سیناهمه این قضایارا به‌وضعی تعبیرمیکند . قیمت یك حکم وضعی به‌فرضیه‌یی که آنر احتوا میکند و یابه واضع آن تابع میباشد . واحتمالی را بیان میکند . در حیات عادی بسیاری ازحکم هایی که‌درباره اموربعمل‌می آوریم‌حکمهای وضعی است مثلاً اگرشما دیربمانید من میروم . اگرامشب سرد شود فردا هـوا صاف خواهد شد، حکم وضعی ای که غیرزمانی وهمواره واضح باشد، برحکـم حملی برتری‌دارد . حکمهائی که درعلم معاصربکارمی بریم ناشی ازحکم‌های وضعی ایست که افادهٔ نسبت مینماید . ابن‌سینامسأله قیمت این نوع حکمهارا دربحث قیاسهای وضعی، ایضاح میکند .

حکم شرطی منفصل: حکمی است کـه‌حدهای آن مستقل ویامتقابل است. مانند: این عده زوج ویافرداست. واین یك سیستم‌حکمهایی است که محتوی حکمهای متعددی میباشد. درنظرابن‌سینا حکم‌شرطی منفصل به حکم وضعی خیلی قریب است .زیراهر دوی آنهاشرطی است. این امرصحیح است که حکم وضعی نسبت بنوع دیگرآن

بیشتر شرطی است. زیرا که محتوی یك شرط است. ابن سینا در ینجا در بارهٔ حکمهای شرطی منفصل و شرطی متصل در ضمن تطبیقات مثال های عدیده یی می آورد که جدول های شبیه به آنها در منطق ستوات میل و کتاب (سخنرانی فلسفی) هامیلتون بنظر میخورد.

کیفیت: ایجاب وسلب دو عنصر اساسی حکم است. شیئی را ایجاب و یا سلب نمودن درباره آن حکمی صادر کردن است. ایجاب تاسیس یك اضافت است. (ایقاع النسبه) وشئ را ازشی دیگر نفی کردن (انتزاع النسبته) است. ابن سینا میگوید که سلب عبارت ازرد رابطه بین موضوع ومحمول است. قضایای مختلف از لحاظ ایجاب وسلب به دو نوع تقسیم میکردند. در قضایای حملی یك محمول بر یك موضوع تصدیق ویا تکذیب میشود. مانند احمد کاتب است واحمد کاتب نیست. در حکمهای وضعی رابطه بین مقدم وتالی تصدیق ویاتکذیب میگردد. مانند اگر آفتاب طلوع کند روزمیشود. ومانند اگر آفتاب طلوع نکند روز نمیشود. در قضیه شرطی منفصل، یکی ازحدها تصدیق میشود ویا همه اش تکذیب میگردد. مانند این عدد روج ویافردا است، ومانند این عدد نه زوج است ونه تماماً قابل تقسیم بردواست. درهمه این مثالها دیده میشود که سلب متوجه بر رابطه است. وقتی که رابطه موجود نباشد، یك حکم سلبی را باید محض بایك جملهٔ اسمی بیان کرد که ازین نگاه ابن سینا قضایای حملی را به دو نوع تفریق میکند: ثنایی وثلاثی.

قضایای ثنایی محض عبارت ازموضوع ومحمول است وچون برآنها رابطه علاوه گردد بحالت قضایای ثلاثی درمیایند. مثلاً شمع سوخته ویا کوه آتشفشان خموش قضایای ثنایی است. ولی اگر گفته شود این شمع سوخته است. واین کوه آتشفشان خموش است قضایای ثلاثی میشوند. پس همه قضایای ثنایی حکمهای غیرمعین میباشند.

کمیت: علی الاکثر ارسطو را واضع منطق صوری مینامند حالانکه این ادعا صحیح

نیست در حقیقت امرارسطو موضوعیت (objectivism) وصوریت (formalism) را باهم توحید کرده است . اودرعین زمان هم به شمول وهم به تضمن اهمیت میدهد . به واقعیت وعقلیت به نظرمساوی می نگرد وازین لحاظ کمیت منطقی در منطق ارسطو برای خود موقعی را اتخاذ کرده است . ابن سینا نیزاین امر راقبول میکند وقضایا را ازین لحاظ بسه نوع تفریق مینما یاید :

۱ ـ قضایای مخصوصه (مفرد) (مخصوصهٔ موجبه ،مخصوصهٔ سالبه)

۲ ـ قضایای مهمله (غیرمعین) (مهملهٔ موجبهٔ،مهملهٔ سالبه)

۳ ـ قضایای محصوره ، (معین) موجبه کلیه ،سالبهٔ کلیه موجبه جزئیهٔ ، وسالبه جزئیه) آنچه اصلاً اهمیت میدهدهمین دوی اخیراست . موضوع قضایای مخصوصه فرداست . مانند احمدعالم است . قضایای مهمله دارای هیچگونه اشارت کمی نیست . مانند انسان درضلالت است (الانسان فی خسر) . ابن سینا به تعقیب ارسطو، قضایای مهمله را به قضایای جزئی ارجاع میدهد و میگوید که مهمله متضمن کلیت نمیباشد.چون دارای هیچگونه اشاره کمی نیست پس بطورضروری کلی نیست . درحالیکه میتواند درعین زمان هم کلی وهم جزئی باشد ، یك حکم جزئی معینی رابیان میکند وازین سبب بطورجزئی تلقی میشود . کنون باین سوال اشتغال میورزیم که آیا قضایای غیرمعین وجود دارند . ؟ دریونیان قدیم اینها بنظرنمیخورند . ابن سینا این مساله را برای عربی وضع میکندوچنین بیان میشود که حرف تعریف (أل) به کلیت واشارت توین (أ) به جزئیت دلالت مینما ید . دراینحالت در عربی مهمله غیر معین وجود ندارد. زیرا همه اسماء یابذ ریعه یك حرف تعریف آغاز میشود ویاتوسط یك تنو ین (أ) اختتام می پذیرد . ولی ابن سینامسأله تنوین را معلق میگذارد . وراجع بحرف تعریف(أل)میگوید که در افراد هیچ مناسبتی نداشته وبذاته ماهیت را اشاره میکند . این (أل) دریونانی

ولاتین وجود ندارد . وحتی درفرانسوی قدیم نیزوجود ندارد اولاً درهسپانوی بطور (el) وسپس درفرانسوی بطور (le) آغازیافت . واین وضع مشعربرین است که حرف تعریف ، توسط (اندلس) ازعربی به این السنه انتقال کرده است .

بالعموم گفته میشود که اشکال مختلف کمیت تنها درقضایای حملی تطبیق میگردند . وبالعکس قضایای وضعی وشرطی منفصل همواره کلی است . حالانکه ابن سینا با اتفاق هامیلتون این ادعا را رد میکند . ومیگوید که حکمهای وضعی وشرطی منفصل نیز ممکن است جزئی ومهمل باشند مانند اینکه گفته شود اگر آفتاب طلوع کرده باشد روز بعضاً پوشیده است ویا اینکه درخانه بعضاً مردان وبعضاً زنان میباشند . رواقیون کمیت قضایا را بنظر اعتبار نمی گیرند و بدین صورت منطق را بر (افراد) وضع میکنند. بالعکس درمنطق ارسطو قضایای (مخصوصه) هیچ رولی ندارند . ارسطودرحالیکه در (ارمینیا) ازحکم بحث میکند تنها بذکر آنها اکتفا ورزیده است .

درانالیتیکهای اول هنگامی که به تحلیل قیاس اشتغال میورزد ، تنها قضایای کلی وجزئی را مورد نظرقرارداده است. چنانکه درنظریه عکس وتقابل ازقضایای مخصوصه ومهمله منصرف گردیده ، تنها باقضایای جزئی و کلی اشتغال ورزیده است . شیئ که قضایای مهمله بان دلالت میکند علی الاکثر تحت مناقشه میباشد ، بعضی ازاشخاص آنرا جزئی وبعضی دیگر آنرا کلی تلقی میکنند . ارسطو در انالیتیکهای آخرین خویش آنهارا کلی خوانده است . حالانکه قضایائی که بیشتر مورد استعمال قرارمیگیرند همین هاست . ورواقیون دراین امر که بانها اهمیتی را قایل اند ، حق بجانب میباشند .منطق جدید که ازفلسفه علمی نشات کرده است غیرازانکشاف این قضیه هاچیزدیگری نیست . اکثردساتیر علمی عبارت ازهمین قضایای مهمله است .

جهت : درچندین مواقع اشاره کرده ایم که منطق ارسطو از لحاظ اساس خود مختلف بوده نه تماماً مادی و نه تماماً صوری است . هم به امپر یسیزم و هم به را سیونالیزم وابستگی دارد . نظریه ضرب و یاجهت (modality) یکی از اوصاف امپر یك (اختباری) منطق ارسطو است . این منطق که به ضرورت و یا امکان خاص تعلق میگیرد ، پس بامنظرهٔ سوبجکتیو تفکر مشغول نمیشود . نظریه جهت (modality) که منظور ارسطو است نباید بان نظریه جهت (modality) که منظور کانت است مخلوط گردد . اول آن ، یکی ازخواص اضافتها ، تفسیر موضوعی (obiective) رابطه بین موضوع ومحمول میباشد . دوم آن یعنی در نظر کانت، یك خاصه ذهنی (Subjetive) و عملیه یی است که یك حکمی که بیك حالت ذهنی تقابل نماید ، انجام دهد .

نظریه (جهت) درنزد ارسطو باعتبار اساس حکم یك تدقیق مادی آنست واز همین لحاظ کسانی که اصلاً طرفدار منطق صوری میباشند کوشیده اند تا آنرا از ساحه منطق خارج سازند . این نظریه در منطق ارسطو یکی ازمسایل مشکلی است که کمتر شناخته شده است .

ابن سینا به آن یك اهمیت استثنایی میدهد، ودر (اشارات) خود درفصل جداگانه یی به تدقیق آن می پردازد. وبرای آن دوقسم بنام (قضایای موجهه وقیاسات موجهه) وضع مینماید .

جهت (mode) حدی است که برای افاده درجهٔ ارتباط بین موضوع ومحمول به عناصر سه گانه قضیه علاوه گردیده است . جهت ها بمناسبت موضوع ومحمول تعلق میگیرند وبه رابطه، متوجه میشوند . جهت ها سه گونه اند :

بعضاً به ضرورت وبعضاً به امکان وبعضاً به امتناع دلالت میکنند . قضایا اولاً به دونوع تفریق میشوند : (الف) قضایای مطلقه مانند خداوندیکی است .

(ب) قضایا ذات الجهت (که در آنها مناسبت بین موضوع و محمول با یکی از جهت های سه گانه فوق الذکر معین گردیده است) مانند خداوند بالضرور یکی است. پس در ینحال در نظر ابن سینا جهت میتواند تنها کلمه یی باشد که به ضرورت، امکان و امتناع دلالت کند.

در منطق ارسطو نه کلمه طور، ضرب وجهت و نه تعریف آن بنظر میخورد. در نزد عده بزرگی از شارحین مثلاً (Philopom) و (Ammonius) وامثال ایشان جهت قیدیست که بیك قضیه بسیطی ملحق گردد. مثلاً قضیهٔ سقراط مناقشه میکند، بشکل: سقراط خوب مناقشه میکند، حالت یك قضیه موجهه را بخود میگیرد. واین ممکن است که نامتناهی باشد. ابن سینا بااینکه این تعریف راقبول میکند، برای اینکه به ابهام قد ماخاتمه دهد، این را علاوه مینماید: جهت یك کلمه بسیطی نبوده، بلکه کلمه ایست که یکی از دلالت های سه گانه فوق الذکر را حایز باشد. وبالعکس چون دیگر شارحین، (جهت) را بایك معنای بسیار وسیعی گرفته اند، به جهت های نامتناهی واصل گشته اند. وازین سبب بایضاح این امر مبادرت ورزیده اند که ارسطو چرا به چهار جهت های ممتاز از قبیل ضرورت، ممکن، ممکن خاص وممتنع (غیر ممکن) توقف کرده است؟ درحقیقت در نزد ارسطو جهت های ممتاز وجود ندارد در (ارمینیا) هرچهار را ودر انالیتیکای اول تنها ضروری وممکن خاص راذکر میکند. ابن سینا باستناد جدولی که در (ارمینیا) وجود داشته است، سه جهت را قبول مینماید ومیکوشد تا (محتمل) را تعریف کرده وآنرا از (ممکن) تفریق کند. ولی ازعهدهٔ این تعریف بدرستی برنمی آید.

امام غزالی محتمل را به ممکن خاص تعبیر میکند. در نزد ارسطو سه عنصری از قبیل ضروری، ممکن وممتنع وجود دارد. ممکن هم سلب ضرورت وهم سلب عدم امکان است.

ابن سینا به کلمهٔ ممکن، معانی مختلفی داده وبدین صورت میخواهد تنا قضات

ارسطو را درین باره مرتفع سازد. مع ذالك در نزد او نیز معنای کلمه ممکن و ضاحت ندارد

ابن‌سینا یك جدول قضیه موجهه را برحسب ذیل ترتیب داده است :

۱ـ شدن این ممکن است ـ شدن این ممکن نیست .

۲ـ شدن این ممتنع است ـ شدن این ممتنع نیست .

۳ـ شدن این ضروری نیست ـ نشدن این ضروری نیست .

٤ـ شدن این ممکن نیست ـ نشدن این ممکن نیست .

۵ـ شدن این ممتنع نیست ـ نشدن این ممتنع نیست .

٦ـ نشدن این ضروری نیست ـ شدن این ضروی است .

پس از ارسطو برای نخستین بار (Eudeme) راجع بحکم های موجودیت که بازمان هیچگونه مناسبتی ندارد ، تدقیق کرده است. سپس شاگرد او (Theophrast) ضرورت بسیط را از ضرورتی که تابع بعضی شرایط است ، تفریق نموده است . مانند : اگر هر حیوان جاندار باشد ، تنفس میکند .

عکس و تقابل قضایا : ابن سینا از عکس و تقابل قضایا ، با اعتنای خاص بطور مفصل بحث کرده است که تلخیص آنها چنین است :

اول عکس قضیه یی عبارت ازین است که باشرط ثابت ماندن کیفیت آن قضیه موضوع قضیهٔ اصلی محمول ومحمول قضیه اصلی موضوع گردانیده شود ، ازین قرار :

۱ـ عکس موجبه کلیه موجبه جزئیه میشود . مانند هر الف ، ب است ـ بعضی ب ، الف است .

۲ـ عکس سالبه کلیه سالبه کلیه میشود . مانند هیچ الف ، ب نیست ـ هیچ ب الف نیست

۳ـ عکس موجبه جزئیه موجبه جزئیه میشود . مانند بعضی الف ، ب است بعضی ب ، الف است

٤ سالبه جزئیه عکس ندارد که دلایل آن در کتب منطق مذکور است .

دوم ـ تقابل قضیه یی عبارت از ین است که موضوع ومحمول قضیه اصلی، بجای خود باقی میماند ، لیکن کیفیت و یا کمیت آن تغیر میکند . از ین قرار :

۱ـ موجبه کلیه باسالبه کلیه قضایای متضاد را تشکیل میدهد مانند هر الف، ب است و هیچ الف، ب نیست (که هر دو صادق شده نمیتواند اما ممکن است هر دو کاذب باشد.)

۲ـ موجبه کلیه و موجبه جزئیه و یا سالبه کلیه و سالبه جزئیه ، قضایای متداخل را تشکیل میدهند مانند هر الف ، ب است و بعضی الف ، ب است و یا هیچ الف ، ب نیست و بعضی الف ، ب نیست

(در قضایای متداخل اگر کلی صادق باشد جزئی نیز صادق است و اگر کلی کاذب باشد در جزئی دو احتمال وجود دارد. و اگر جزئی کاذب باشد کلی نیز کاذب است و اگر جزئی صادق باشد در کلی دو احتمال وجود دارد.)

۳ـ موجبه جزئیه و سالبه جزئیه قضایای تحت متضاد را تشکیل میدهند. (اگر یکی صادق باشد در دیگر دو احتمال وجود دارد . و اگر یکی کاذب باشد دیگرش بالضرور صادق است یعنی ممکن است هر دو صادق باشد لیکن امکان ندارد هر دو کاذب باشد.)

٤ـ موجبه کلیه باسالبه جزئیه و سالبه کلیه باموجبه جزئیه، قضایای متناقض را تشکیل میدهند. مانند هر الف، ب است و بعضی الف، ب نیست ـ و یا هیچ الف، ب نیست و بعضی الف، ب است (در قضایای متناقض اگر یکی صادق باشد دیگرش بالضرور کاذب است و اگر یکی کاذب باشد دیگرش بالضرور صادق میباشد)

ابن سینا تا اینجا مناسبات بین قضایا را تدقیق میکند، و بعد از ان مناسبت قضایا را با یکدیگر از لحاظ استدلال تدقیق مینماید . ذهن انسانی یا موضوع را یکجا فرامیگیرد و بیکدسته معطیات بلاواسطه نایل میشود. و یا اینکه از یك نقطه به نقطهٔ دیگری ترقی کرده، به موضع آخرین ارتقأ می جوید. یا ذریعه حدس و یا ذریعه بحث

کارمیکند. وازین لحاظ تفکر یاحدسی (Intuitive) ویا بحثی (discu Rsive)میباشد .
درنظرابن‌سینا حدسی، یاذهنی ویاحسی است. حدسی ذهنی،طوری که درریاضیات صورت میگیرد معطیات بلاواسطه رایکجا فراگرفتن است. مانند تصوربدیهیات موضوعه‌ها و متعارفات . حدسی حسی، عاید به محسوسات است . مانند ادراك مستقیم اشیاء ازروی مشاهده وتجربه.

نظرابن‌سیناراجع به‌تعریف‌حدس هم‌نقطه‌نظر (دیکارت)وهم نقطه‌نظر (کانت) را احتوامیکند.درنظردیکارت‌حدس نخستین معرفت‌ریاضی است که‌بطور بدیهی، واضح ومنتخب فراگرفته میشود. وازین لحاظ یك ماهیت ذهنی را حایزاست .

درنظر کانت حدس‌مربوط به‌حساسیت است ، ودرنزدوی‌شیءرا با حدس‌ادراك نمودن ، ازاشیاء بدون‌محاکمه، مستقیماً انطباعاتی‌را اخذ کردن است .این‌هردو تلقی‌درمنطقی‌ابن‌سینا داخل‌است. لیکن تلقیات حدس درنزد(شلنگ)و (برگسون) متفاوت ازهردوی ایشان‌است. چنانکه درنظراینها بحث تفکر باافکارمتوالی‌قدم بقدم تشکل میکند،ازفکری به فکردیگری‌انتقال کرده بهدف‌خودمواصلت‌میجوید بحث استدلال عبارت فعالیت تفکراست . این یك عملیه ترتیب ومتوداست .

ستوارمیل همهٔ استدلالهارابه استدلالی که بطریقه تمثیل بعمل‌آید، ارجاع میکرد. حالانکه ابن‌سینا مانند منطقیان معاصرسه نوع استدلال راپذیرفته است که آنهاعبارتند ازتعلیل، استقراوتمثیل .

گرچه‌نظرابن‌سیناراجع باستدلال تعلیلی واستباطی ازمنطقیان‌معاصرمتفاوت‌است، وبجای‌آن قیاس راهمچونوع ایده‌آل‌استدلال ذکرمیکند،وبه استقراء موقعیت مهمی راتخصیص میدهد. وچنان تصورمینماید که تمثیل‌طریقه ایست که‌نسبت به سایرعلوم بیشتردر(فقه)استعمال میگردد. ابن‌سینا،علاوه برسه کتابی که‌قبلاً ذکر کرده‌ایم،دررساله‌یی بنام (قصیدة فی‌المنطق) ازین نظریهٔ خویش بحث مینماید.

ترجمه از معارف : مترجم پوهاند میرحسن شاه

مآخذ کلیله ودمنه درسنسکریت وترجمه های دری آن

هندوستان ازقدیم الایام مهد علم وحکمت ومعرفت بوده . دانشمندان عرب هندوستان را زادگاه علم ودانش میدانستند [گویند] پرتوعلم ومعرفت ازهندوستان به مملکت های دوردستی چون چین وجاپان وبرمارسیده بودوطالبان علم درقدیم راه های دوروصعب العبوری را پیموده جهت کسب علم ومعرفت به هندوستان می آمدند وازفلسفه وریاضی وطب ونجوم توشه می اند وختند به اوطان خویش میرفتند کتب برهمنه گنجینه علوم ومعارف بود . ازآنجمله کتابی است در زبان سنسکریت که بعداً بنای کلیله ودمنه برآن نهاده شداساس بعید این کتاب با آنکه مبنی برروایات است داستان آن خالی ازدلچسپی نیست .

درمقدمه (۱) انوارسهیلی روایت شده است که پادشاه چین از وزیرش شنید درسرزمین هندوستان جایی است که پایتخت آن سومنات نام دارد.شبی راجه آن شهربخواب دید که دردامن کوهی دفینه ای از جواهر گذاشته شده است چون آن زمین راکندند صندوق های زیادی بیرون آمد بین این صندوق هاصندوق مرصعی بود که در آن قطی ای جاد اشت. درآن قطی پارچه ازحریربود که روی آن مطالبی نوشته شده بود پیرگوشه نشینی که ازتمام علوم معارف (عصرخویش) خبرداشت

(۱) انوار سهیلی ص ٤ - ٤ چاپ نولکشور سال ۱۳۰٦ھ

بآن پادشاه گفت بر آن پارچه حریر نسب نامهٔ هوشنگ(هوشنگ بن سیامك بن گیومرث بن سام بن نوح) نوشته شده وچهارده نصیحت در آن درج است پادشاه چون در آن به دقت نگریست موعظه و مطالبی یافت که اظهار آن برمردم گران می آمد زیرا طبع انسانی به داستان و افسانه بیشتر مایل است. بر آن حکیمی روشن رای برهمن موسوم به بیدپای بزبان سنسکریت کتابی پرداخت و نام آنرا کرتك و دمنك گذاشت .

ابوریحان بیرونی در تحقیق ما للهند می نویسد که کلیله و دمنه اعقاب عجمیان از پنچتنتره هندوان گرفته شده(۱) کلمه تنتره Tantra به معنی مضامین دینی است که در آن اساسات اخلاقی فرهنگی وعباداتی مذهبی در پرتو عقل و عرفان بیان شده باشد (۲) احکام وید برای مردم دشوار بود . وعامه اهل انجام او امرونواهی آن نبودند ازینجهت علمای وید به تدوین تنتره پرداختند ودر آن عمل باین احکام آسان شد (۳) کیث A.B.Kei th معنی تنتره را موضوع میداند (٤) پنج تنتر یعنی پینج موضوع که به زبان وحوش وطیور بیان شده . کرتکا ودمنکا دوشغالی است زیرك که سمت وزارت آن پادشاه را دارند پینج تنتره چون بایران رسید (که ذکر آن بیاید) باثر هوشیاری وزرنگی کرتکا ودمنکا نام آنرا به پهلوی کلیلگ و دمنك (۵) گذاشتند و چون درزبان دری (گ) اخر به (ه) غیرملفوظ بدل شود کلیگ ودمنگ ، کلیله و دمنه گردید .

---

(۱) سبك شناسی بهارج ۲ص ۳۵۱ ـ (۲) لغت تنتره دارای معانی بسیار است ممکن است که این لغت به معنی فصل کتاب قوانین ودانش واثر تعلیمی ومذهبی تعبیر شود واحتمال دارد که منظور از پنج تنتره پنج موضوع مربوط باصول زندگی بوده است مترجم .

(۳) (اتفاقاء در وواها نیز در اکثر داستانها حیوانات نقش انسان را ایفا میکنند وانسانها از زبان حیوانات سخن میگویند مثلا ، مناجات برهمن در وقت دعا شبیه به صدای قور باغه در فصل باران شده است) .

(4)Introduetion fo Classical Sanskrct by g sastx 7.44.

(۵) سبك شناسی بهارج ۲ص ۲٤۹ .

اصل پینج تنتره اکنون در بین نیست چهار متن این کتاب را می توان سراغ کرد :
یکی معروف به پینج تنتر شمالی (۱) وغربی که برهت کتهای گند هیا کتها سریت ساگر سوماد یو برهت کتها منجری کشمند ربران مبنی است دومی وار تنتره کهییکا (۲) که مأخذ تنتر کها نیکای کشمیر و پینچا کها نیکا یا پنجکهیا یعکا یا پنجکهیانه پورن بهدربوده . وسومی مأخذ سه متن شد : یکی پنجتنتره جنوبی که هرتل آنرا ترتیب نمود . دومی و سیومی هیتویدیشه (پندنامه) نیپالی و بنگالی تألیف نراین پندت وچهارم متنی که به پهلوی ترجمه گردیده (۳)

در تاریخ تألیف پنج تنتره کیث وهرتل یك نظردارند به قول ایشان این کتاب دراوایل قرن اول عیسوی تألیف شده . زیرادر آن کلماتی (مثلاً دینار یوس لاتینی که بصورت دفار آمده) استعمال شده که درمهابهارت نیست. کیث عقیده دارد که پنج تینتره درزمان سلطنت گپتا از پادشاهان برهمنی یاچندسال قبل از آن نوشته شده (٤)

کیث مولف تاریخ ادبیات سنسکریت وجی ساستیری نویسنده تاریخ ادبیات کلاسیك سنسکریت هردووزنیکه پنج تنتیر بزمان پهلوی ترجمه شده است . اتفاق نظردارند . به قول ایشان ترجمه سریانی وپهلوی آن درقرن شش عیسوی صورت گرفت وترجمه های عربی، عبرانی، اسپانوی، بالترتیب درقرن هشت، یازده وسیزده انجام شد . اماسعید نفیسی دراحوال واشعار رودکی می نویسد: این ترجمه ها ترجمهٔ پنج تنتره (تألیف وشنو سرمینه) نیست بلکه کرتکاد منکا تألیف بید پایا پیل پای برهمن می باشدو برای اثبات آن قول عبدالله بن مقفع، فردوسی ، نصر الله بن عبدالحمید

(۱) مولف این مجموعه را مردناشناسی موسوم به چین میدانندو درقرن نهم میلادی تالیف شده است مترجم.

(۲) قدیمترین کلیله ودمنه وار کشمیر است که باحتمال در سال ۲۰۰ ق.م تالیف شده. نسخه مربوط بااین روایت در کالج دکن دریونه محفوظ است .

(3) A History of Sanskret Literature by A. B. Keith P. 246-247.

(٤) مقاله دکتر تارا چند وسید امیر حسن عابدی، مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی شماره سوم صفحه ۳٤۹.

شیرازی، کشف الظنون (حاجی خلیفه) را نقل می نماید. ترجمه عربی کیله ودمنه مبنی برنسخه‌ای است که بزرگ مهرحکیم آنرا ترتیب داد. تحقیقات امروزی میرساند که بید پایا پیل پا نام شخص معینی نیست بلکه لقبی است که برزویه حکم یکی از برهمن هارابان ملقب ساخت.

دربارهٔ نویسنده کلیله ودمنه مورخین اختلاف نظردارند معذالك نویسندگان تاریخ ادبیات سنسکریت، عربی ودری همه میگویند که ماخذاین کتاب کتابی بوده است بزبان سنسکریت وآن دفتری بوداز عقل ودانش که در آن مطالب مبنی برپندواندرز به عبارات شیرین وشنیدنی بیان شده وبه ملحوظ اختلاف طبایع اساس افسانه ها برحقایق گذاشته شده واین افسانه ها وحکایات بزبان وحوش وطیوربیان گردیده

باین وسیله میخواستند گفتار آمیخته باپند وحکمت رابصورت غیرشعوری به ذهن انسان منتقل کنند وذهن خواننده رااز لذت افسانه محظوظ سازند استادان (ازین راه) باسانی درس میدادند ونقش افسانه تامدت درازی درذهن (شاگرد) باقی می ماند. ونیزمیخواستند این کتاب رهنمایی امرأ ووزرأ وارباب سیاست در کار مملکت داری ووسیله تامین امنیت وتوبیخ عناصرفتنه جو باشد. حکمت عملی برای فردوجامعه هر دوارزش قایل شده است. تعلق فرد باتهذیب اخلاق است وآنرادانشمندان شرقی رشته‌ای ازحکمت عملی گفته اند. ونیزحکمت عملی به جامعه تعلق میگیرد این تعلق بردوگونه باشد یکی زندگی خانوادگی که نام آنرا تدبیرمنزل گذاشته اندودیگری تعلق آن با شهرو ولایات واقلیم ومملکت که آنرا سیاست ملل نام گذاشته اند وموضوع کلیله ودمنه همین سیاست ملل است بیدپای حکیم مردی بود واقع بین و وفیلسوف اخلاقی وهموبودکه بزبان سنسکریت این گنجینه جاودانی را بوجود آورد دانستیم این کتاب را ازجان دوست ترداشت ودرزمان اومردم بان دسترس نداشتند. جانشینان اونیزآنرا مخفی نگهداشتندواز اختیار مردم دور گذاشتند.

ودلیل آن علاوه برخود خواهی پادشاه ودور نگهداشتن مردم ازعلم ودانش بود ازینجهت کتاب مذکور تا مدتی تنها با ختیار پادشاهان هندوستان قرارداشت لاغیر وایشان این کتاب را چون گنجینه شخصی از نظرها دورمیگذارند . اما اتفاقاً در زمان انوشیروان آنرا شناختند .

انوشیروان از برهمنی شنید که حیکم بیدپای برهمن نکات علمی وسخنان حکمت امیزرا در کتابی گرد کرده است ونام آن کتاب کرتکا (۱) دمنکامی باشد اما عامه نه می توانند بان دست یابند. سلاطین دراداره رعایا وحکومت داری از آن استفاده می کنند. وآنرا سرمایه موعظت وبصیرت میدانند نوشیروان چون این سخن بشنید خواست آن کتاب را به بیند . انوشیروان همچنانکه به دادگستری معروف است درحمایت علوم شهرت دارد به یکی ازجوانان دانش پرور کشورخویش برزویه ۵۰۰٫۰۰۰ دینارداد واورا برای ترجمه این کتاب به هندوستان فرستاد .

برزویه که مردی بودحکیم وصاحب فضیلت وطالب علم وغالب زبانهای عصر خود را می دانست به غرض تحصیل دانش به هندوستان آمد (۲) مدتی بعدبا یکی ازبرهمین های معتبر آشنا شد . این بر همن او را همرازخود ساخت وبالطایف الحیل حوالی سال ۵۶۰ کتاب کرتکا دمنکا رابدست آورد . اوزبان سنسکریت را یاد داشت وبا ادبیات آن کاملاً آشنا بود . این کتاب رابزبان سنسکریت ترجمه کرد و آنرا بایران برد محمد تقی بهارمشهدی میگویدبرزویه این کتاب را از هندوستان به ایران آورد و آنرا ترجمه کرد . مؤلف احوال و آثار رودکی سعید نفیسی نیز به این قول متفق است :

---

(۱) مقدمه بهار دانش از علامه ابوالفضل.

(۲) در ترجمه این کتاب روایت دیگری هم هست گویند انوشیروان شنید در هندوستان گیاهی یافت میشود که مردگان را جان می بخشد او از شنیدن این سخن خوشنود شدو در صدد برآمد که گیاه مزبور رابه هرقیمتی که شده بدست آرد. سپس برزویه طبیب دربار رابه هندوستان فرستاد مترجم.

... نسخه‌ای ازاین کتاب فراهم کرد وباخود بایران آورد واززبان سنسکریت بزبان پهلوی ترجمه کرد . (۱) .

اما این کتاب غالباً درهندوستان بزبان پهلوی ترجمه شده زیرادوست برهمن حکیم‌برزویه به پنج وجه نه می‌توانست باواجازه دهد کتاب راباخود بایران ببرد. واگردرایران ترجمه شده باشد باید حکیم‌برزویه درهندوستان نقلی ازآن‌برداشته وباخود بایران برده باشد . انوشیروان ازمطالعهٔ آن کتاب بسیارخوش شد و نظام مملکت‌خود را بر آن گذاشت وبزرگمهرحکیم‌را که‌ازفضلای‌عصراوبودبه‌تدوین آن گماشت. بزرگمهروزیروندیم‌پادشاه بود ازین جامعلـوم میگـردد که‌برزویه حکیم نقل این کتاب را باخود برده بود وآنرابزرگمهر به پهلوی ترجمه کرده ویا اینکه ترجمه برزویه اصلاح وترتیب وتنظیم نمود انوشیروان میخواست برزویه حکیم را درمقابل این کاربزرگ به صله ای بنوازد . امااوتقاضا نمود عوض صله فصلی دراحوال وی برآن کتاب افزوده شود . انوشیروان ایـن‌استدعا راقبول کـرد وبزرگمهـرراماموراتجام آن ساخت درایران نیزانوشیروان واخلاف وی این کتـاب را ازدیگـران مخفی گـذاشتند فـردوسی میگوید که بهرام چوبین (وزیروندیم وامیرلشکر هرمزبن انوشیروان ۵۷۸ ـ ۵۹۰) کـه یکی‌ازپهلوانـان عادی شهربود ازنزدخازن هرمزاین کتاب را بدست‌آورد ومطالعه کـرد ودستور العمل قرارداد وازین راه بـرطبقات مختلف مسلط شد وخسروپرویزبن هرمزبن انوشیروان (۵۹ ـ ۶۱۰) را شکست داد وحکومت ایران راتصرف کـرد هرمز فرار کرد وبه روم پناه برد. بیان‌این داستان درشاهنامه فردوسی(چاپ‌تهران ج۵) به تفصیل آمده .

اوایل‌قرن اول‌هجری (قرن۷و۸میلادی) به‌اثرحمله‌اعراب تغییری درسیاست

(۱) احوال وآثار واشعار رودکی ص ۴۳۱.

وثقافت ایران رخ داد وباملك ومال یزدگرد سوم بن شیرویه بن خسروپرویز این کتاب ازبین رفت . پس ازمدتی ابوجعفرمنصورخلیفه عباسی (۷۵۲-۷۷۲) متوجه ارزش وفایده آن گردید وپس ازجستجوی زیاد آنرا درحبشه یافت وابوالحسن عبدالله بن مقفع (۱۴۵-۷۵۰) این کتاب رابرای نخستین باربه زبان عربی ترجمه کرد ابن مقفع شش فصل برآن افزود و آن مبنی بود براقوال اسلامی . خلیفه مامون الرشید (۸۸۱ - ۸۳۳) به کتاب مزبورمیداشت وزیراوفضل بن سهل سرخسی قبل ازآنکه اسلام بیارد روزی قران میخواند . یکی ازدوستان او پرسید قران را چگونه یافتی . فضل جواب داد خوش چون کلیله ودمنه .

ایان بن عبدالحمیدالله حقی یالا،یجی (قرن دوم هجری) شاعرعرب ومداح ال برمك کلیله ودمنه را به امربرامکه منظوم ساخت . ازین کلیله ودمنه منظوم ۶-۷ بیت باقی است این کتاب راشعرای دیگرعرب نیزبه نظم آوردند امانظم عبدالحمید لاحقی وعلی بن داود کاتب شهرت بیشتری یافته است عبدالله بن هلال اهوازی ترجمه کلیله ودمنه فارسی رابه یحیی بن خالد برمکی (وزیرالمهدی وهارون الرشید) تقدیم کرد وسهیل بن نوبخت حکیم آنرا برای یحیی بن خالد مذکوربه نظم عربی آورد . (۱) وباز ابوالحسن نصربن احمد ازسلسله جلیله ال سامان در نیمه اول قرن هجری به ابوالفضل محمدبن عبدالله بلعمی وزیرامرداد کتاب کلیله ودمنه را ازعربی به نثردری ترجمه نماید. این ترجمه دری نیزچون کلیله ودمنه پهلوی به اثر تطاول روزگارازدست رفت (۲) ادم الشعرای فارسی رودکی سمرقندی (متوفی ۳۲۹ و ۹۴۰ - ۹۴۱) به امرنصربن احمد سامانی واشاره ابوالفضل بلعمی آنرا به نظم

---

(۱) سبك شناسی محمد تقی بهار ج ۱ص ۱۵۵.

(۲) محمد قزوینی ج ۲ص ۲۲

دری منتقل ساخت کلیله ودمنه رودکی باین شعر آغازمیگردد :

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموز دزهیچ آموزگار

این اثرمنظوم رودکی اکنون دردست نیست. شانزده شعر آن درفرهنگ اسدی طوسی و بعضی از بیت های آن در تحفه الملوك بر جای مانده به قول سعید نفیسی کلیله ودمنه رودکی ۹۰۰۰ بیت بود سعید نفیسی ۱۱۵ بیت بود آنرا پس از تحقیق دراحوال و آثاررودکی آورده است (۱)

دراوایل قرن شش به ابوالمظفر بهرام شاه بن مسعود ابراهیم غزنوی (۵۱۲-۵۴۷ ه) خبررسید که ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمیدمنشی به کار ترجمه کلیله و دمنه عربی به نثردری آغاز کرده است . بهرام شاه اورا تشویق نمودوامرداد که کلیله ودمنه ابن مقفع راطوری به فارسی سهل وسلیس ترجمه کندکه بتوانندازآن استفاده کند . ابوالمعانی پس ازتکمیل ترجمه آنرا به بهرامشاه اهدا نمود . این کلیله ودمنه بنام کلیله ودمنه بهرامشاهی معروف است وآنرا کلیله ودمنه ابوالمعالی نیز گویند. ابوالمعالی نصرالله برکرتکا ودمنکا اصلی سنسکریت روایات اسلامی و اریایی دیگری را افزود (۲) . کلیله و دمنه بهرام شاهی برجای مانده و دانشگاه تهران آنرا نشر کرده است (۳) نویسنده نامدار فاضل قرن شش و اوایل قرن هفت در کتاب لباب الالباب (تالیف ۶۱۸ ه ر ۱۲۲۱) راجع به این کلیله و دمنه ابوالمعالی می نویسد :

«تادوراخرالزمان وانقراض عالم هرکس رسالتی تولید یادر کتابت تفوقی کند مقتبس قوایداوتواند بود چه ترجمه کلیله ودمنه که ساخته است دست مایه جمله

(۱) احوال وآثار واشعار رودکی سعید نفیسی ص۴۳۱ - ۴۳۲ص ۸۰۰ وغیره.

(۲) رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۰۹.

(۳) هفت اقلیم زمین، احمدرازی، ص۲۲۱

کتاب واصحاب صنعت است وهیچ کس انگشت بران نه نهاده است وآنرا قدح نکرده وازمنشات پارسیان هیچ تالیف آن اقبال ندیده است وآن قبول نیافته . »

حسن ترکیب کلمات والفاظ وانشای عالی این کتاب رااز بهترین آثارمنثوردری ساخت کلیله ودمنه عالیترین نمونهٔ انشای عصرخود ودرآن صنایع لفظی وکلمات ادبی فراوان بکاررفته است مولف عند اللزوم به اشعارفارسی وعربی احادیث نبوی واقوال بزرگان استشهاد نموده اوباآنکه درآن صنایع لفظی زیادبکاررفته ابوالمعالی توانسته است ازعهده ترجمه آن بخوبی براید نثر مسجع آن مورد توجه نثرنگاران بعدی قرارگرفت وازآن تقلید نمودند که ازآنجمله می توان عطاملك جوینی مولف تاریخ جهانگشاه را ذکرکردبه‌قول امین احمد رازی آثار منثوردری نه می توانند اصلاً بانثر کلیله بهرامشاهی برابری کند. رازی درتعریف نثراین کتاب به قول عوفی استشهاد نموده وکلماتی را نقل کرده ، که در بالا ذکرشد . (۱)

سجع وموازنه و ترادف عبارت را شیرین می‌سازد . اگرچه در کلیله و دمنه بهرامشاهی صنایع لفظی بامهارت کامل بکاررفته اما سعدی در گلستان درین کار گوی سبقت را ربوده است . ابوالمعالی در مقدمهٔ کلیله ودمنه میگوید که پس ازترجمه ابن مقفع ورودکی این کتاب بارهاترجمه شد اما منظورازین ترجمه ها بیان حکایت بوده نه پند وموعظت ابوالمعالی به این مقصد اخیرالذکربکارترجمه آغاز کرد واسرارورموزی راکه درین قصه هاوافسانه هامکتوم بودبیان نمود تااین کتاب مفید تنها مجموعه افسانه وروایت نباشد . ولی کتاب مذکوربنابر کثرت عبارات عربی وفروانی استعارات وتشبهات واشارات مشکل باقی ماند و اکثر دری زبانان نتوانستند معنی آنرادرك کنند. ازین جهة ترجمهٔ ابوالمعالی هم نتوانست

(۱) هفت اقلیم زمین، احمد رازی، ص۲۲۱.

مورد توجه عامه قرار گیرد ومنظور ابوالمظفر بهرامشاه را برارد .

محمدتقی بهار درسبك شناسی (۱) نسخه خطی کلیله‌ودمنه دیگری راذکرمی کند که درقرن هفت هجری امیربهاءالدین قانعی طوسی در۶۵۵ر۱۲۵۷ - بنام عزالدین کیکاوش ازفرمانروایان سلجوقی اسیای کوچك نوشت‌قانعی کلیله ودمنه را به بحرمتقارب به نظم کشیده نسخه‌ای ازین کتابخانه حاج حسین‌اقا (ملك) درتهران موجود است .

سردنی سن راس (Sir Deniso Ross -) در کتاب بحرالرویات The Ocean of Sory (ج ۵ ص ۲۸) می نویسد که‌پس از کلیله ودمنه ابوالمعالی نصرالله احمدبن محمد طوسی متخلص به قانعی این کتاب را به‌نظم ترجمه کرد وبنام عزالدین کیکاوش (که در۶۴۲ جانشین پدرشد) آنرا معتون ساخت مطابق حدس سردنی سن این کتاب غالباً در۶۱۸-۱۲۲۱ تالیف شده (۲) نظام الدوله والدین‌امیرشیخ‌احمد سهیلی به‌ملا کمال‌الدین‌حسین بن‌علی واعظ‌کاشفی سبزواری (متوفی ۹۱۰ ر ۱۵۴۰) امرداداین گنجینه علم ودانش را بصورت تازه‌ای درآرد ودرآن مطالب نگفته بیفزاید.) کاراین تالیف دراواخرقرن۹تمام شد. این‌ترجمه را نیزمیخواستند ساده وروان باشد . امادرآن وقت عبارت ساده سلیس را درنثر ادبی‌نه می‌پسندیدند ازاینجهت این‌ترجمه نیزنتوانست ازتکلیف درعبارت برکنار ماند . معذالك نتوانست درمحکمی ومتانت به پایه نثرابوالمعالی‌برسد. این کتاب درهندوستان مورد توجه‌خاص قرار گرفت وشهرت بسیار گرفت کاشفی‌درترتیب وتنظیم کتاب مذکورتغییرروا داشت . صورت‌تدوین قدیم آنرا برهم‌زد . واساس قدیم یعنی کرتکا ودمنکا اصلی را ازهم جدا نمود درشروع کتاب دوباب راکه

(۱) سبك شناسی ، محمد تقی بهارج ، ۲،ص ۲۵۱ (۲) مجله دانشکده ادبیات شماره دوم سال چهارم ص۱۳۳ مقاله از دکتر تاراخید ودکتر سید امیر حسن عابدی.

مبنی بربیان احوال بزرگمهر حکیم وحکیم برزویه بود (وترجمه کتاب را از پهلوی به عربی وفارسی بیان میکرد) حذف کرد وچهارده باب باقیمانده را به عبارت سهل وآسان نوشت ودربیان حکایت از آوردن ابیات حتی الامکان دوری جست اما نتوانست ازذکراحادیث نبوی وامثال معروف خوداری کند . ودربعضی جاها اشعارفارسی را نیز آورد . کاشفی این کتاب را بنام امیرشیخ احمد سهیلی نوشت ونام آنرا انوارسهیلی گذاشت انوارسهیلی به‌قول ملك‌الشعراء بهار تلخیص وتوضیح کلیله ودمنه است ودرین ترجمه ازاخلاق محسنی و مخزن‌الانشاء وامثـــال آن استفاده شده (۱) .

یکی ازدلایل علم پروری ووطن دوستی اکبر(۱۵٤٦-۱٦۰۵)درهندوستان این است که‌بامراوابوالفضل(۹۵۸-۱۰۱۱ر۱۵۵۵-۱٦۰۲) سعی نمود انوارسهیلی یا کلیله ودمنه را بزبان اسانتری منتقل سازد اودرین کارموفق شد وباین عروس خلعـت زیبا پوشانید ونام آنرا عیاردانش گذاشت درآنوقت انوارسهیلی جزوتعلیمـات اصولی هندوستان بود.این ترجمه گویا نسبت به‌ترجمه بهرام شاهی شهرت‌بیشتری یافت وزیادترمورد توجه قرار گرفت ازینجهت اکبرامردادآنرا بزبان ساده تری بنویسند .وابولفضل این کاررا انجام داد ودوباب راکه مربوط به‌حکیم بزرگمهر وبرزویه حکیم بود درکتاب خوذ شامل ساخت نمونه بارزطرزانشای ابوالفضـل کتاب اکبرنامه است. این کتاب به انشامتضع نوشته شده ودرآن کلمات نامانوس ومغلق زیاد بکاررفته عیاردانش درست نقطه مقابل انشای اکبرنامه است . چـون این دوکتاب را مقابل‌یك دگربگذاریم تفاوت زیادی درسبك انشای‌آن می‌بینیم ابوالفضل باآنکه‌میخواست عیاردانش‌را به عبارت بسیارآسان بنویسدنتوانست‌از آراستن عبارت درمواقعی‌خود داری‌نماید . باوجود این عبارات سهل وممتنع در

(۱) سبك شناسی ، محمد تقی بهارج ۳ص ۱۹۸.

آن کتاب دیده می‌شود .

دکتر تاراچند ودکتر سیدامیرحسن عابدی بر پینج تنتر و تراجم فارسی آن بحث انتقادی مفصل دارد. از آنجا معلوم می شود که در متن کتاب پینج تنتره تراجم فارسی آن تازمان اکبر بحدی تصرف شده بود که شناختن اصل کتاب ازروی ترجمه ها کار مشکل گردید اکبر درزمان سلطنت خویش کتب زیادی را از زبان سنسکریت به دری ترجمه کرد و کار ترجمه پنج تنتره را به مصطفی خالق داد عباسی بشرد و فرمان داد که این کتاب را به نثر ساده وعام فهم ترجمه کند مصطفی خالق داد عباسی مزبور حسب الامر به ترجمه کتاب اقدام کرد وپس از تمام نام آنرا پینچا کیانه گذاشت نسخه‌ای ازین کتاب درموزیم دهلی محفوظ است . دکتر تاراچند وسید امیرحسن عابدی رئیس قسمت دری پوهنتون دهلی مقاله پر مغز وتحقیقی بر پینچا کیا نه نوشتند ودرشماره های دوم وسوم مجله دانشکده ادبیات تهران نشر نمودند .

درادبیات جهانی کمتر کتابی است که باندازه کلیه ودمنه شهرت یافته ومورد قبول واقع شده باشد ترجمه آن از قرن ها باینطرف ادامه داشته . مردمان هرملل نحل مختلف باداشتن فرهنگ های مختلف یکسان بان علاقه پیدا کردند گذشت زمان کمتر برارزش کتاب وعلاقمندی مردم برآن تاثیر نمود علماً ووزرا [ارباب اداره از] سلاطین و داستان نویسان همه به این کتاب علاقه پیدا کردند وهر یك مطابق ذوق خود از آن استفاده نمودند .

به قول برون پس از ترجمه ابن مقفع کلیله دمنه را به سال ۵۷۰ بود پارودیوت Parudivat بزبان سریانی ترجمه نمود بعد از آن مأخذ تمام ترجمه‌های کلیله ودمینه ترجمه ابن مقفع بوده (۱) ترجمه تبتی کتاب ازاصل سنسگریت بعمل آمد کلیله

(1) A Literary History of Persia by Brown G G rof II P. 350 .

ودمنه بزبان اردو نیز ازانوارسهیلی ترجمه شد ومترجم آن فقیرمحمد خان بهادر رساله دارمتخلص به‌گویای لکهنوی بود. ترجمه اردو بـه سال ۱۳۳۲ ازمطبعـه نولکشور انتشار یافت. اهمیت کتاب ازینجاست که دراوقات مختلف به ۶۰ زبان ترجمه شده از آنجمله است: عبرانی،لاتینی، هسپانوی، یونانی،انگلیسی،روسی فرانسوی، ایطالوی، سلاویی، ترکی، المانی، دنمارکی، چکوساواکی، هلندی آیسلندی، سویدی، لهستانی، هندی، بنگالی، گجراتی، مراتهی، برج بهاشا تامل، تیلگوملیائی،دکنی،پبتو،گرجی، ملایائی، جاوائی، حبشی، مدورائی کنادا، کرنالك کناری، مادی، سیامی، ارویدی (زبان ژیهوندی های اروپای شمالی) وغیره زندگی حقیقی‌است تغییرپذیروعنصر تغییردرهروجه‌آن همیشه‌ظاهر بوده علم وعقل به مدارج عالی میرسد براساس تحقیقات قدیمی حقایق تازه‌پیدا می‌شود سلسله این جستجووادراك همیشه روان بوده وهست. راست است که این کتاب درزمانه‌های مختلف وممالك مختلف به صورت های‌گوناگون تـرتیب و تنظیم وتدوین شده ولی همیشه‌درآن مطالبی هست که انسانهابه شرح وبیان آن احتیاج دارند وهروقت این نکات مورد نیازجوامع بشری بوده راست است که طرزتالیف وصورت بیان حکایات آن تغییریافته اما اساس کتاب همیشه‌یکی بوده نه تنها ترجمه آن به عناوین وعبارات مختلف‌آمده بلکه براساس این کتاب کتب اخلاقی زیادی نیزتالیف یافته است .

درخاتمه‌بی‌مورد نخواهد بود که ذکرمختصری ازابواب‌پنج تنتره بعمل‌آیداین کتاب مشتمل برپنج باب آتی‌است :

(۱) فراق دوستان (۲) حصول دوست یا دوست سازی (۳) جنگ صلح (٤) تنگدستی وعسرت (٥) انجام کاربدون فکرسلیم .

این پنج باب پنج تنتره درترجمه‌های پهلوی وعربی درچارده باب آمـده

باین شرح: (۱) اجتناب از بدگوئی (۲) انجام بدبدکاران (۳) موافقت دوستان (٤) معلوم کردن احوال دشمنان و آگهی از حیله‌های ایشان (٥) دم غفلت و تساهل (٦) آفت عجله وضرر شتاب (۷) تدبیر مامون بودن از آفت.

دشمنان (۸) اعتماد نکردن برصاحبان مکر واز یشان دوری جستن (۹) فضایل عفو (۱۰) شرافزون طلبی ونتایج مذموم آن (۱۱) جزای اعمال و طریق مکافات (۱۲) فضایل سکون ووقار (۱۳) دوری جستن ازاهل غدروخیانت (١٤) عدم اعتماد برانقلاب روزگاروایمان به قضاوقدر.

پوهنوال زهما

ضعف صفویها (*) ورستاخیز قندهار

یکی ازخصوصیات جهان شرق چادرنشین وفیودالیته این بوده است که بعد ازسپری شدن مدت وزمانی بصورت «نابهنگام» فاتحان بزرگ در کارزارزندگی پابعرصه وجودگذارده اند، این جهان کشایان بنابرضرورت و ایجابات سیستم مروجهٔ اقتصادی وروابط معمولهٔ اجتماعی سرزمین‌های پهناوروسیعی راکشوده، بغارت جان ومال پرداخته، آبادانیها را زیرسم ستوران پایمال نموده عقب سر گذاشته ورفته اند.

میگویندازجمله چنین آفاتیکه برسرجهان شرق آمده همانا تموچین(۱)، امیرتیمور گورگانی (۲) ونادر افشار (۳) بوده اند.

اهل خبرت، البته، میدانندکه نقاط مشابهه بین کار نامه های چنگیزخان و امیرتیمور گورگانی وجوددارد، امابین نادرشاه افشاروامیرتیمورشباهتها با ندازه

(*) بعقیده پروفیسر مینوریسکی صفویها از جانشینان مستقیم خاندانهای سلطنتی ترکمان قرقیونلو (Black sheep) یاآق قیونلو (White sheep) بودند. مینوریسکی برآنست که دولت صفوی را میتوان مرحله سوم سلطنت ترکمانها در ایران دانست.

نیز به اثر Landlord And Peasant in Persia , Lambton , P . 106

وتاریخ ایران، عبدالله رازی همدانی، صفحات: ۲۹۶ - ۹۷ - ۹۹ - تا۵۰۲ وهم چنان به تاریخ ایران جان مالکم جلد اول صفحه ۱۶۲ مراجعه کنید.

(۱) ترکستان تاحمله مغل، استاد بارتولد، چاپ انگلستان صفحه ۳۸۲. (۲) تاریخ ایران، عبدالله رازی، صفحه ۴۸۵.

(۳) نادرشاه، لا کارت، مقدمه، صفحه ۱۰ وهم چنان: از داریوش تاامان‌الله صفحه ۵۲.

زیاد است (۱) که انسان را وا میدارد مانند بعضی مردم بیندیشد تاریخ خود ش را « بدون کم و کاست تکرار میکند ؟!! .»

در این جا بایست اعتراف کرد که روش تحقیق به هیچ صورت اجازه نمیدهد از آن ظلم و تعدیکه نادر افشار و هم کیشان وی بر مردم روا داشته ، فراموش نمائیم . اما با وجود آنهم اگر شرایط تاریخی وجبر روابط اقتصادی و اجتماعی همان دوره وزمان را مدنظر بگیریم و بر صفحات تاریخ از پست عدسیه مایکرسکوپ بنگریم نه از عقب عدسیه تلسکوپ استنتاج سالم چنان خواهد بود که نادرشاه را در ردیف سایر جهان کشایان بزرگ قرار دهیم، زیرا وی توانست از شبانی بپادشاهی برسد(۲) و نیروی بزرگی را در آسیا زیر پرچم خویش سازمان دهد و در کالبد سلطنت صفوی که زیر ضربات مرگبار محمود و اشرف هوتکی و رقابت توسعه جویی بین ترکیه و روسیه جان میداد ، روح و روان تازه دمد .

باری، این چند سطر را از آنجهت در میان گذاشتم تا در بارهٔ یکی از همسایه های نیرومند افغانستان (صفویها) که اقتدار و سیطرهٔ آن در دست اضمحلال و انحطاط بود چند سطر مختصری نوشته و توأم با آن بر رستاخیز قندهار میرویس هوتکی روشنی اندازیم.

اینک باصل موضوع خویش که عبارت از علل سقوط و انقراض خاندان صفوی باشد، میپردازیم: علل و اسباب عمده ایکه بالاخره باعث سقوط و اضمحلال خاندان صفوی گردید، بعقیده لاکارت ، خرابی کرکتر اعضای این دودومان بوده است (۳) و بنیادگذار این سیاست خانه برباد کن شاه عباس اول بود (٤) شاه عباس

---

(۱) لاکارت ، نادرشاه ، مقدمه صفحه اول (۲) افغانستان ، از داریوش تا امان‌الله ، صفحه ۵۲ ، نادرشاه ، لاکارت صفحه اول ، تاریخ ایران ، مالکم ، جلد دوم صفحه ۱۷ .

(۳) نادرشاه لاکارت ، لندن ، صفحه اول (٤) ایضاً صفحات اول ودوم برای مزید معلومات به کتاب زمیندار و دهقان پروفیسور لامتن صفحه ۱۲۸ مراجعه کنید.

بنا بر بعضی مجبوریت های سیاسی و برای منافع استحکام مبانی قدرت خویش چنان رسم گذاشت که ولیعهد و برادرانش را در گوشه حرامسرای از مردم دور نگهداشت و به آنها اجازه نمیداد با مردم در تماس آیند و از تجربیات و مشکلات زندگی اندرز گیرند. ولیعهد و برادران شاه در داخل چاردیواری حرمسرای از نعمت آموزش و پرورش و فن صلح و جنگ، بعقیده لاکارت، یك قلم بی بهره میماندند و بطور کلی زیر تأثیر و افسون گفتار و کردار خواجه گان حرمسرای که در راه مفاد شخصی تلاش همه جانبه داشتند ، میبودند (۱)

این قضاوت و استنتاج از نقطه نظر اصالت رو بنای رویدادها درست مینماید، اما جان مطلب، طوریکه من فکر میکنم، چنان نیست که لاکارت اندیشیده است (۲) گمان میرود صیاد واقعی که در کمین سیستم تاسیس شده صفویها نشسته بود، همان غده‌های ضد و نقیضی بوده که در جسم سیستم صفویها در حال رشد و نمو بوده و این غده های ضد و نقیض را بایست در خط سیر سیستم مالیه گیری، طرز کار و عمل زمینداری از یکطرف و نفوذ سرسام آور قبیله‌ها و امرا از طرف دیگر که با ساس آن خط مشی سیاسی خاندان صفوی تعیین میشد ، سراغ داد، آنهم بدین معنی که امر او قبایل (ایل ها) که هر کدام یك واحد اقتصادی جداگانه بودند ، رسوخ و نفوذ زیادی داشته و روی منافع قبیلوی و شخصی باهم زدو خورد مینمودند و این تصادمات ، البته باعث ضعف حکومت مرکز میگردید . طور مثال این امرا در دورهٔ صفویها تا اندازه نیرومند بودند که در عهد شاه عباس ثانی (۱۶۲۴- ۱۶۶۷) (۳) دست بدست هم دادند و صدر اعظم او را که میرزا تقی عمادالدوله بود،

---

(۱) جان مالکم، تاریخ ایران ، جلد اول، صفحات ۱۸۹ - ۱۹۰

(۲) لا کارت، نادرشاه.

(3)Landlord And Peasant In Persia , Lambton , P. 129.

کشتند (۱) همین امرا بودند که پیش از شاه عباس اول شهزاده هارا تربیت میکردند و به آنها فن وهنر «صلح» و «جنگ» رامی آموختند. (۲) این امرا بودند که صیفی میرزا (*) پسر شاه عباس را تحریك و تشویق کردند، تا پدرش را بقتل برساند (۳) آری، امرا بودند که صیفی میرزا پسر شاعباس دوم راصاحب دیهیم و تخت نمودند و برادر صیفی میرزا راکه حمزه میرزا نام داشت، رد کردند (٤) برعلاوه این امرا وحکام حیثیت شهزاده گان را داشتند وافسران وسربازان آنها بخش مالیات حوزه فرما نفرمایی شانرا می بلعیدند ودر نتیجه خزانه مرکز را بحال ورشکست وافلاس میگذاشتند.

این رویه وتبه کاری حکام، حکومت مرکزی راکه خود درعین زمان زیر تأثیر ونفوذامرا واعیان بود، مجبورساخت تاشخصی رابنام واقعه نویس (جاسوس) همراه باهرحاکمی بفرستدتامرکزرا از حرکات وسکنات آن حاکم مطلع گرداند

این طرزعمل امرا وحکام، شاه عباس (۹۹۶ـ ۱۰۳۸) را واداشت درامور اداری ولایات تجدید نظرنماید، بنابران شاه عباس کنترول زمین‌های زراعتی را به پیمانه زیادتردردست خودگرفت، تابدان وسیله بتواندبرای نیروهای نظامی که تکیه گاه اساسی وی بود، مواد خوار بارتهیه نماید. اما بازهم می‌بینیم که این اقدام بمفاد سلطنت تمام نشد. چرا؟ بعلت اینکه مرام شاه عباس تنها تقویت نیروهایی نظامی نبود. شاه عباس دروهلهٔ نخست زمینهای مردم راغصب میکرد وبرآن اسم اوقاف میگذاشت تا زیرا نام این موسسه مذهبی، حاصلات زمین را در کیسه خود

---

(۱) تاریخ ایران، جان مالکم، جلد اول، صفحه ۱۹۰ (۲) تاریخ ایران، جان مالکم، جلد اول، صفحات ۱۶۸ ۱۶۹ (*) بعد از آنکه صیفی میرزا برتخت سلطنت نشست خود را بنام شاه سلیمان یاد میکرد.

(۳) تاریخ ایران، مالکم، جلد اول، صفحه ۱۸٤. (٤) ایضاً، صفحات ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

اندازدودرعین زمان خودش را ازسرزنش اخلاقی مردم نجات دهد. (۱) درعین زمان مشاهده میکنیم که این اقدام شاه عباس پول را ازدوران بازمیداشت وبرای افسران و کارمندان مجال پرمزه یی تهیه میدید تاآنهابه‌بهانه خزینه مرکز بر مردم ظلم‌وبیدادگریهاروادارند ـ یعنی ازمردم‌به‌اضافه‌ستانی‌مالیات‌بپردازند وبخش زیاد آنرا در راه تامین مفاد شخصی «حیف ومیل» نمایند. نتیجه‌آن بازهم این میشد که‌نیروهای نظامی‌عوض‌اینکه‌بمفاد شاه‌عباس‌تقویت گردد، ضعیف میگردیدند(۲)

هم‌درین‌شباروز،زمینداران‌وحتی کسانیکه‌زمین‌را ازراه«نامشروع؟!!» بدست آورده بودند،علیه حکومت مرکزی‌دست‌بدسیسه‌وتوطئه‌زدند ـ یعنی‌زمین‌های خود را به اوقاف می‌بخشیدند. مقصدآن زمینداران ازاین‌اقدام دوچیزبود :یکی اینکه دست حکومت رااز‌حاصلات زمینهای‌شان دورنگهدارند ودوم‌آنکه‌سعی میکردند خودرامتولی اوقاف سازند،تابدان وسیله حاصل‌زمین‌را از راه دیگربه کیسه خود اندازند (۳) این اقدام وروش توطئه آمیزبازهم بضرر خزینه مرکزی بود.

دردوره صفویها زمینهاییکه بطوراقطاع بحاکمی‌داده میشد،مال شخصی‌او بحساب می‌آمد ـ این سیستم‌البته برای غصب مالیه وبیدادگری‌برمردم‌زمینه خوبی راتهیه میدیدکه بسود شخصی حاکم وبضرر خزانه مرکز بود.

طبقهٔ‌روحانیون نیزازمقام«معنوی» متولی برای‌تأمین‌مفادشخصی‌استفاده‌میکرد وزمینهای زراعتی‌وسیع وعریضی رازیرنام‌این موسسه‌درتصرف‌شان درمی‌آوردند وحتی‌طوریکه مشاهده میشود، دربعضی‌نقاط قلمروصفویهابخصوص‌در آذربایجان واصفهان طبقه روحانیون توانستند درردیف بزرگترین مالکین قرار بگیرند (٤)

---

(1)Landlord And Peasant In Persia , Lambton, PP. 110, 111 , 112 , .

(2) Ihid P. 108 - 109 .

(3) Ihid P. I 11

(4) Ihid P. 126-127

این انکشاف جدید طبقه زمیندار - بدون کدام شك وتردید - برقدرت وسیطرهٔ روحانیون بحیث طبقه ملاك افزود وپایه‌های حکومت‌مرکزی‌راضعیف ساخت. طبقه روحانیون به اتکائی قدرت اقتصادی ومذهبی مانند امراورؤ سای قبایل در امور مملکت مداخله های جدی میکردند مثلاً دراوایل سلطنت شاه عباس (۹۹٦ - ۱۰۳۸) (۱) نفوذ روحانیون باندازه اوج گرفته بود که در دارالسطنه بجز آواز مؤذن جزدیگر بگوش‌نمیرسید. (۲) همچنان‌می بینیم که دربارصفوی بحدی زیرتأثیرروحانیون بود که باشندگان واهل شیروان راکه اهل‌سنت بودند، باندازه موردآزاروشگنجه قراردادندکه آنهامجبور گردیدند، بشاه ترکیه از دست جفاوتعدی روحانیون استغاثه کنند واز ترکیه استعانت جویند (۳)

این اقدام روحانیون البته زمینهٔ خوبی را برای مداخلهٔ رقبای حکومت مرکزی که یکی ازآنهاترکیه بود، تهیه میکردویگانگی صفوف وطندوستان را ازهم می پاشید وحس دلبستگی بوطن رادرآنهاضعیف می نمود.

این‌انارشی در اموراجتماعی‌وعدم‌توحید سیستم‌مالیات وزمینداری کاررابجائی رسانیدکه‌دردوره شاه‌سلیمان(۱٦٦۷ - ۱٦۹٤) مردم باغربت وفقر بیحدوحصری دست وگریبان‌گردیدند ودرنتیجه ارزش سکهٔ فقره پایان افتادوبرای تکافوی افلاسیون ازمردم به مالیه ستانیهای بیموردوظالمانه اقدام شد. افسران حکومتی لگام‌گسسته بردهقانان بیگارمینمودند این بیگار بخصوص‌درزمینهای شاه‌صفوی

(۱) زمیندارودهقان در ایران پروفیسر لامتن، صفحات ۱۲٦-۱۲۷.

(۲) تاریخ ایران، مالکم، جلد اول، صفحه ۱۹.

(۳) لا کارت، نادرشاه، صفحات ٤-٥

واشراف انجام داده میشد (۱)

این تشتت و پراگندگی اقتصادی وسیاسی ورخاوت وضعف نیروهای نظامی قزوین واصفهان یکنوع خلای اجتماعی واداری رادرقلمروسلسله صفوی بوجود آوردیعنی برخودسربهای حکام ولایات وامرامهمیززد، حس وطندوستی دهقانان راضعیف کردوهمچنان ضعف سیستم اداری ونیروهای نظامی رابه‌سنت پترسبورگ (۲) نشان داد، برجرأت دهلی احفاد بابرا فزوده آمد، (۳) شهامت و دلیری قسطنطنیه‌عثمانی رانسبت بایران دوبالاساخت (٤)

برشدت حملات ازبکهای شیبانی افزود، (٥) روزنهٔ امیدرابرروی مردمان قندهارباز کردوحس استقلال طلبی باشندگان آن‌سامان راتحریك نمود. (٦)

مختصراینکه نیروهای دورونزدیك چه درداخل قلمروصفویهاویاچه در خارج آن، درصد دافتادند تا ازاین خلای اجتماعی بسودخود استفاده کنند و یا این خلای راپرنمایند. وهمان بود تابالاخره طومارسلطه واقتدار این دودمان را افشارمردابیوردی درهم پیچید (۷) واین خلای سیاسی واجتماعی را پر کرد.

حالابشرح اینکه به چه صورت ازضعف صفویهامیرویس و مردم قندهار برای نجات خویش ازچنگ بیگانگان استفاده کردند، میپردازیم:

بابروی کارآمدن شاه سلطان حسین «سست عنصروخوش گذران» شیرازهٔ

---

(۱) زمیندارودهقان درایران صفحات ۱۲۳-۱۲۸.

(۲)تاریخ پطرکبیر، دکتور والتر ایرلیندی، صفحات ۱۱۹ - ۱۲۰؛ تاریخ ایران، جان مالکم جلد دوم، صفحه ۳ ،(۳) تاریخ افغانستان، پرسی سایکس، جلد اول، صفحات ۳۲۷ - ۳۲۸.

(٤) تاریخ ایران، جان مالکم، صفحات ۱٦٥ - ۲۰۹.

(٥) تاریخ ایران، عبدالله رازی همدانی، صفحه ٥٦٥. (٦) تاریخ افغانستان، سرپرسی سایکس، جلد اول صفحه ۳۲٦. (۷) تاریخ ایران، جان مالکم، جلد دوم، صفحه ۱۷. (٥) این پادشاه در سالهای اخیر سلطنت خویش بسیار زن دوست شده ودر مشرب شراب مبالغه میکرد (از پاروقی کتاب نادر شاه، لاکارت، صفحه۲)

سیستم صفویها بحدی اوراق گردیده بود که دیگر برای احفادوی مجال باقی نماند که برای استحکام آن رژیم از کردار اسلاف شان استفاده نمایند.

در چند سال اول فرمانروایی این پادشاه، فرشته صلح در تمام حیطه های فرمانفرمایی پروبال گسترده بود، لیکن درسال ۱۶۹۹ میلادی نشانه ها وعلایم ظهوریك توفان دیده میشد وهم در آن سال قبیله بلوچ چند مرتبه برولایت کرمان بناتاخت وتازراگذاشتند. (۱) دوسال بعد یعنی درسال ۱۷۰۱ میلادی در ولایت قندهاراضطراب و «شورش» بوقوع پیوست، (۲) اما این قیام ورستاخیزمردمان قندهارراشهزاده گرجی گیورگی یازدهم که درجهان‌دری زبان به‌گرگین معروف است (۳) فرونشانید. (٤) بعد ازآنکه گرگین قیام ورستاخیزمردم قندهار را خاموش کرد، در همان ولایت بحیث نایب الحکومه یانماینده حکومت صفوی باقیماند. (٥) سربازان ولشکران گرگین بطور کلی ازهموطنانش گرجی هابودند این گرجی هاظلم وجفای بیحد وحصری برمردم قندهارروامیداشتند وکار را به جائی رسانیدند که تحمل و حوصله آن همه ظلم و بیدادگری امکان ناپذیر گردید و باسپری شدن هر روز بر تعداد اشخاص ناراضی افزوده میشد. سر جان مالکم صاحب تاریخ ایران درباره گرگین ومردمان قندهارچنین اظهارنظرمینماید: «.... چون لشکر ایران بحوالی قندهاررسید، اهالی آن یارازدراطاعت وانقیاد پیش آمدند، اماگرگین خان (شاهنوازخان ٥) باین کفایت نکرد کمینه کشی پیش نهاد خویش ساخت

(۱) نادرشاه، لا کارت، طبع لندن، صفحه۲ (۲) تاریخ گیتی کشا، میرزا محمد صادق موسوی، طهران، صفحات ٤-٥ (۳) گرگین بسال ۱۷۰۲ میلادی وارد قندهار شدي دپښتنو تاریخ، قاضی عطاالله، جلد اول صفحه ٤٤. (٤) تاریخ افغانستان، سرپرسی سایکس، جلداول، لندن، صفحه ۳۲٥. (٥) افغانستان از داریوش تاامان‌الله، مکمون، طبع لندن‌صفحه ٤٨.

(٥) شاه سلطان حسین بعد از آنکه گرگین مسلمان شد، لقب شاهنواز خان را بدو داد (زندگانی نادر شاه، ص۹.

وقوام ریاست دردوام سیاست شناخت، لشکررافرمان داد تادست تعدی براموال ودماً ونوامیس خلق کشادند ... (۱)

این موضوع بازهم محتاج آنست که بگوییم که تقریباً بیش ازیکقرن غلجایی های توأم با ابدایی ها از سرزمین کوهستانی بطرف غرب و جنوب غرب مهاجرت کرده بودند ودرمیدا نهای بسیار زرخیز قند هار، زمیندا ورووادیهای ارغنداب وترنک بامرارمعاش وزندگی پرداخته بودند. شاه عباس اول ابدالی هارابنابر قیام ورستا خیزیکه نموده بودند، بولایت همجوارهرات فرارو تبعید نمود (۲) وبعد ازاین حادثه غلجایی ها بحیث یك قبیله نیرومند وپرقوت دربین سایر باشندگان واهالی آنولا بحساب می آمدند؛ آری همین غلجایی ها بودکه برای بارنخست برای آزادی قندهارازچنگ صفویهابه اقدام دلیرانه پرداختند. (۳) غلجایی هاتاآغازقرن هژده برتعداد نفوس شان افزوده آمدند وحیثیت واهمیت آنها دوبالاشد، رئیس آنها، درین فرصت میرویس هوتکی بود. (۴) چون مردمان غلجایی ازدست جفا وبیدادگریهای گرجی ها ازجان بسیرآمده بودند، بنای شورش وبغی راگذاشتند، اماگرگین آنهارا شکست داد وشخص میرویس را «مقیداً» با صفهان فرستاد (۵)

وقتیکه میرویس به اصفهان رسید، چندی هنوزطول نکشیدکه ازاوضاع واحوال اموردا خلی و«ضعف عقل پادشاه» ونفاق امراواعیان بخوبی مطلع گردید وبادرایت وفراست تمام توانست شاه سلطان حسین رادرباره گرگین بدبین سازد (۶)

---

(۱) تاریخ ایران، جان مالکم، جلد اول، صفحات ۱۹۶-۱۹۷.

(۲) نادر شاه، لا کارت، صفحه ۲. (۳) تاریخ ایران، مالکم، جلد اول، صفحه ۱۷۹. تاریخ افغانستان، سر پرسی سایکس، جلد اول، صفحات ۳۱۲ - ۳۱۳. (۴) افغانستان از داریوش تاامان الله مکمون صفحه ۴۹. (۵) تاریخ ایران عبدالله رازی، طبع طهران، صفحه ۵۶۴ برای نسب نامه حقیقی ویا انتحالی میرویس خان به کتاب حیات افغانی محمد حیات خان، چاپ لاهور، سال ۱۸۶۷ وصفحات ۲۵۷ - ۲۶۲ مراجعه نمایند (این چند سطر را از پاورقی کتاب نادر شاه، لا کارت، صفحه ۲ نمره ۳ ترجمه ونقل کردم) (۶) تاریخ ایران، جان مالکم، جلد اول، صفحات ۱۹۶ - ۱۹۷ تاریخ عبدالله رازی، طبع طهران، صفحه ۵۶۴

ودر نتیجه این فعالیت میرویس ، شاه صفوی نه تنهامیرویس راازقیداسارت آزاد نمود ، بلکه بدواجازه داد دوباره قندهاربرگردد (۱) میرویس بعدازادای فریضهٔ حج موقف خودرا دراصفهان استحکام بخشید وسپس رهسپار قندهارشد ودرآنجادرفرصت مساعد سرازتن گرگین جدا کرد وبرلشکریان صفوی حمله نمود ویك تعداد زیادآنها را بقتل رسانید وعده باقیماندهٔ آنها ازولایت قندهاربیرون رانده شدند . (۲) وقتیکه خبراین حادثه بدربارصفوی رسید ،شاه‌سلطان حسین راه دیگرجزستیزه با مردم قندهارسراغ نداشت وبعد تفکروتأمل زیاد ، کیخسرو خان برادرزادهٔ گرگین رابطرف قندهاراعزام کرد . کیخسروقندهاررابه محاصره گرفت اما سودی ازآن محاصرمرورامیسرنشد ولشکریان وی مغلوب ومنهزم از آنولابرگردیدند(۳) کیخسرودرکارزارقندهاربقتل رسید وفقط یك‌عده محدودی ازسپاهیان اوجان بسلامت بردند(٤)اصفهان چند مرتبه دیگربرقندهارلشکرکشید، امامنهزم وشکست خورده برگردید ومیرویس بحیث نماینده‌آرزوهایی مردم در آنسامان برای مدت شش سال فرمانروای مستقل بود . این مرد دوراندیش وسیاستمداردرسال ۱۷۱۵ میلادی پدرود جهان گفت (٥) ودرس آزاد یخواهی و حریت طلبی را برای احفاد خویش سرمشق زندگی گذا شت وثابت نمود که درك‌شرایطمساعدواستفاضه‌ازآن برای رسیدن‌بمقاصد آزادی بهترین زمینهٔ اعمال قهرمانانهٔرهبران جوامع میباشد .

---

(۱) تاریخ افغانستان سرپرسی سایکس جلد اول‌صفحه ۳۲٦.

(۲) نادرشاه، لا کارت صفحه.۳

(۳) تاریخ ایران ، عبدالله رازی، صفحه ٥٦٥.

(٤) نادر شاه ،لا کارت ،صفحه۳.

(٥) تاریخ افغانستان، پرسی سایکس، جلداول، صفحه ۳۲٦

پوهنل دکتور احسان انتظار

مباحث تازه در زبانشناسی و زبان دری

-۳-

قواعد نحو

درشمارهٔ گذشته گفتیم که هدف عمده واساسی زبانشناسی ایـن است که علمیت زبانرا توضیح وتشریح کند . اکنون خواهیم دید که گرامرهای گزارشی چگونه میتوانندازعهدهٔ این کار بدرشوند .

اگرخواسته باشیم «مفهومی» را بوسیلهٔ زبان افاده کنیم ، از جملات استفا ده مینمایم؛ پیچیدگی وسادگی جملات البته مربوط است به پیچیدگی وسادگی مفهومی که بایست افاده شود. یك جمله خواه ساده باشد خواه غامض وپیچیده ازیك تعداد کلمات (مورفیم‌ها) ساخته شده میباشد؛ این کلمات هر کـدام ازیکطرف دارای معنایی میباشد وازطرف دیگربصورت خاصی باهم یکجاشده جمله را میسازند . ازهمین لحاظ است که یك گرامرشامل سـه قسمت عمدهٔ معنی (Semantics) نحو (Syntax) وفونالوجی (Phonology) میباشد .

بحث اصلی مادرین جاتوضیح وتشریح آن قواعدگرامری میباشد که بوسیله آنها علمیت زبان (Language Competence) رامیتوان توضیح وتشریح کرد. چون قواعد نحو نقش مهمی را دراین قسمت بازی میکند، بهتراست اولترازهمه راجع بـه این قواعد به تفصیل گفتگو کنیم .

قسمت نحو گرامرهای گزارشی شامل دوجزء است: (۱) پایه (Base) ومجموعه لغات (Lexicon) و (۲) قواعد گزارشی (Transformation Rules) پایهٔ قسمت نحوشامل یك تعداد قواعدی میباشد که ساختمان عبارات (Phrases) را میرساند. ازاین لحاظ آنها را بنام قواعد ساختمان عبارات (Phrase Structure Rules) یاد میکنند . برای مثال توجه شود به‌این قواعد ساختمان عبارات:

1. S → (Q) NP AUX VP
2. VP → (NP) V
3. NP → (Det) N
4. AUX→ Tns (Modal)
5. V → did , rəeft ....
6. N → Karim , məe ketab , adəem ....
7. Tns → Pres , pas
8. Det → i , u , baze
9. Modal → bayəed ,Sayəed ....

قبل ازاینکه بدانیم این قواعد چه معنی دارد باید علامات وسمبولهای که در آنهابکاررفته تشریح شود. S مخفف جمله (Sentence) است. NP مخفف عبارت اسمیه (Noun Phrase) میباشد؛ V بجای فعل (Verb) استعمال‌شده ؛ AUX مخفف فعل‌معاون (Auxilary) است. Modal به کلمات‌مانند «باید»(شاید) (ممکن)وغیره اطلاق میگردد که نویسنده معادل آنرا درزبان دری یافته نتوانست. وقتی یك‌سمبول دربین ( ) قرارداشته باشد، معنای آنرا دارد که اختیاری (Optional) است‌واز جمله عناصرحتمی (Obligatory) محسوب نمیشود . ← میرساند که‌علامت‌دست‌راست آن را دوباره نوشته کنید. (مثلاً علامت S دوباره به شکل NP AUX VP نوشته

اصلاً در دری باید برای افعال دو نوع ریشه را قایل شد : ریشه حال وریشه ماضی . در این جاکه ریشه ماضی آن بکار برده شده است معنای آنرا ندارد که ریشه حال مهم نیست.

میشود)؛ مخفف زمان (Tense) است Det بجای ادوات تشخیص (Determiner) بکار رفته است که در زبان دری مثالهای آنرا در کلمات «این» «آن» «بعضی» «چند» در عبارات «این مکتب» «آن دختر» «بعضی اشخاص» «و چند کتاب» میتوان یافت .

اکنون که فهمیدیم معنای این علامات وسمبو لها چیست باید مفهوم و معنای هر قاعده را نیز بدانیم .

قاعده (۱) معنای آنرا دارد که جمله متشکل است از چهار عنصر مهم . این عناصر باالترتیب عبارت اند از سوال (Question) عبارت اسمیه (Nonn Phrase) «فعل معاون» (Auxilary) وعبارت فعلیه (Verb Phrase) سوال (Q) برای آن است که در جملات سوالیه انتخاب گردد واختیاری است . عبارت اسیمه اولی بحیث مسندالیه جمله وفعل معاون وعبارت فعلیه مسند آن میباشد .

قاعده (۲) نشان میدهد که عبارت فعلیه را دوباره بصورت عبارت اسمیه وفعل «نوشته کنید» . یعنی عبارت فعلیه به نوبهٔ خود شامل یك عبارت اسمیه اختیاری و یك فعل حتمی میباشد :

قاعده (۳) میرساند که عبارت اسمیه شامل عنصر ادوات تشخیص (Det) واسم میباشد که ادوات تشخیص در آن اختیاری است زیرا تمام عبارات اسیمه حتماً در زبان دری دارای این عنصر نمیباشد. مثلاً «کابل» «من» «بچه» همه عبارات اسیمه اند اما هیچکدام دارای ادوات تشخیص نیست .

قاعده (٤) معنای آنرا دارد که فعل معاون نیز به نو به خود از، دو عنصر زمان ، و (Modal) ترکیب شده که عنصر دومی در آن اختیاری میباشد .

قاعده (٥) نشان میدهد که فعل در زبان دری شامل کلمات « دید» «رفت» «گفت» وغیره میباشد.

قاعده (٦) معنای آنرا دارد که اسم شامل کلمات «کریم» ، «من» ، (شما)

«کتاب» وغیره است .

قاعده (۷) نشان میدهد که سمبول زمان (Tense) یا ماضی (Past) است و یا حال (Present).

قاعده (۸) میرساند که ادوات تشخیص (Det) درزبان دری به کلمات مانند (این) (آن) (بعضی) وغیره اطلاق میگردد ؛

قاعده (۹) معنای آنرا دارد که درهرجا سمبول Modal به مشاهد رسید آنرا میتوان بایکی از کلمات (باید) (شاید) (ممکن) وغیره عوض کرد .

باید متذکرشد که قاعده های (۴ ـ ۱) و (۹ ـ ۵) با ترتیب نمایندگی از قسمت های پایه (Base) ومجموعه لغات (Lexicon) نحوگرامر مینماید .

ایا قواعد ساختمان عبارات چگونه تطبیق میگردند ؟. در تطبیق این قواعد باید دریك وقت تنها وتنها یك قاعده تطبیق گردد به‌این ترتیب :

قاعده (۱) ..... NP AUX VP

قاعده (۲) ..... NP AUX NP V

قاعده (۳) ..... Det N AUX Det N V

قاعده (۴) ..... Det N Tns Modal Det N V

قاعده (۵) ..... Det N Tns Modal Det N did

قاعده (۶) ..... Det adəem Tns Modal Det Ketab did

قاعده (۷) ..... Det adəem Pas Model Det ketab did

قاعده (۸) ..... i adəem Pas Modal u ketab did

قاعده (۹) ..... i adəem Pas bayəed u ketab did

تطبیق قواعد (۹ ـ ۱) جمله این ـ آدم ـ ماضی ـ باید ـ آن ـ کتاب ـ دید» بابمیان (Conerete) می آورد که البته هنوزهم بشکل موجوده آن جمله دری بوده

نمیتواندو برای اینکه ساختمان لفظی (Surface Structure) آن یعنی «این آدم باید آن کتاب را می‌دید» در آید باید یك سلسله قواعد دیگر بر ماحصل (Output) تطبیق قواعدساختمان عبارات تطبق گردد. نکته‌مهمی که باید بخاطر سپرد این است که‌ماحصل تطبیق قواعدساختمان عبارات حتماً ساختمان لفظی جملات نمیباشد برای اینکه جملات به شکل ساختمان لفظی خود در آمده باشند لازم است یك سلسه قواعد دگر نحوی بر آن تطبیق گردد. این قواعد دیگر نحوی را بنام قواعد گذارشی (Transformatior Rules) یادمیکنند. (از همین جاست اسم مکتب زبانشناسی گذارشی Transtormatrional Linyuistics) قواعد گذارشی بعدها توضیح خواهد شد در اینجا همینقدر باگفت که این قواعد به معنای جمله هیچ کدام ارتباطی ندارد چه وظیفه اصلی این گونه قواعد است تا به جملات ساختمان لفظی بدهد.

از تطبیق قواعدساختمان عبارات یك سلسله جملات اشتقاق (Derived) میگردد و در این جمله طوریکه در دایاگرام (الف) دیده میشود معلومات راجع به اجزای سخن

دایاگرام الف

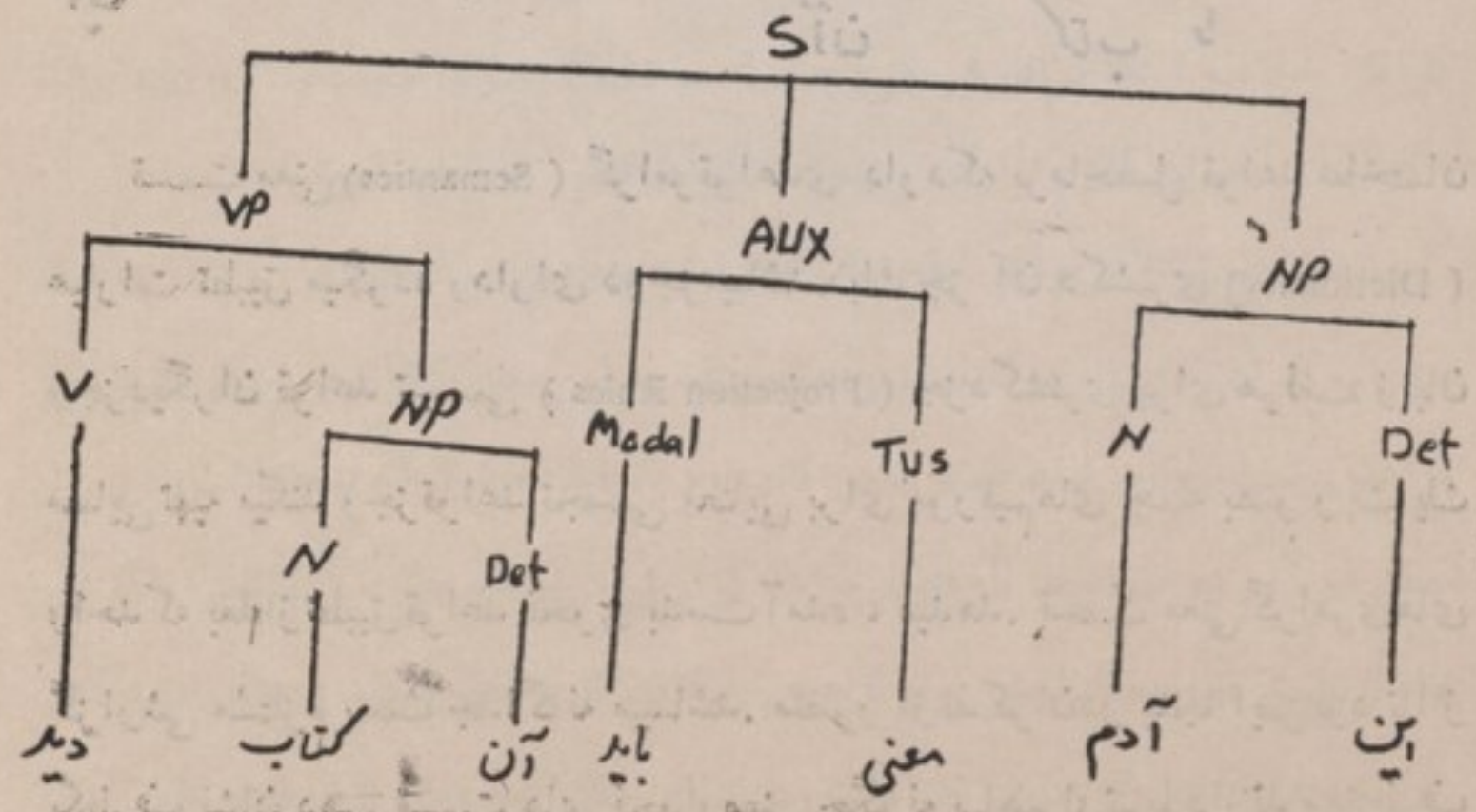

(Parts ot Speech) واحدهای گرامری (Constituents) ارتباط کلمات بایکدیگر وغیره باتطبیق قواعد ساختمان عبارات بدست می آید . ماحصل این قواعد بنام ساختمان اصلی (Underlying P - Markers) یادمیشود و آنچه به از تطبیق قواعد گذارشی حاصل میگردد بنام ساختمان اشتقاقی (derired P - markers) یاد میکنند دایاگرام (ب) ساختمان اشتقاقی جمله راکه دردیاگرام الف داده شد ارائه میکنند

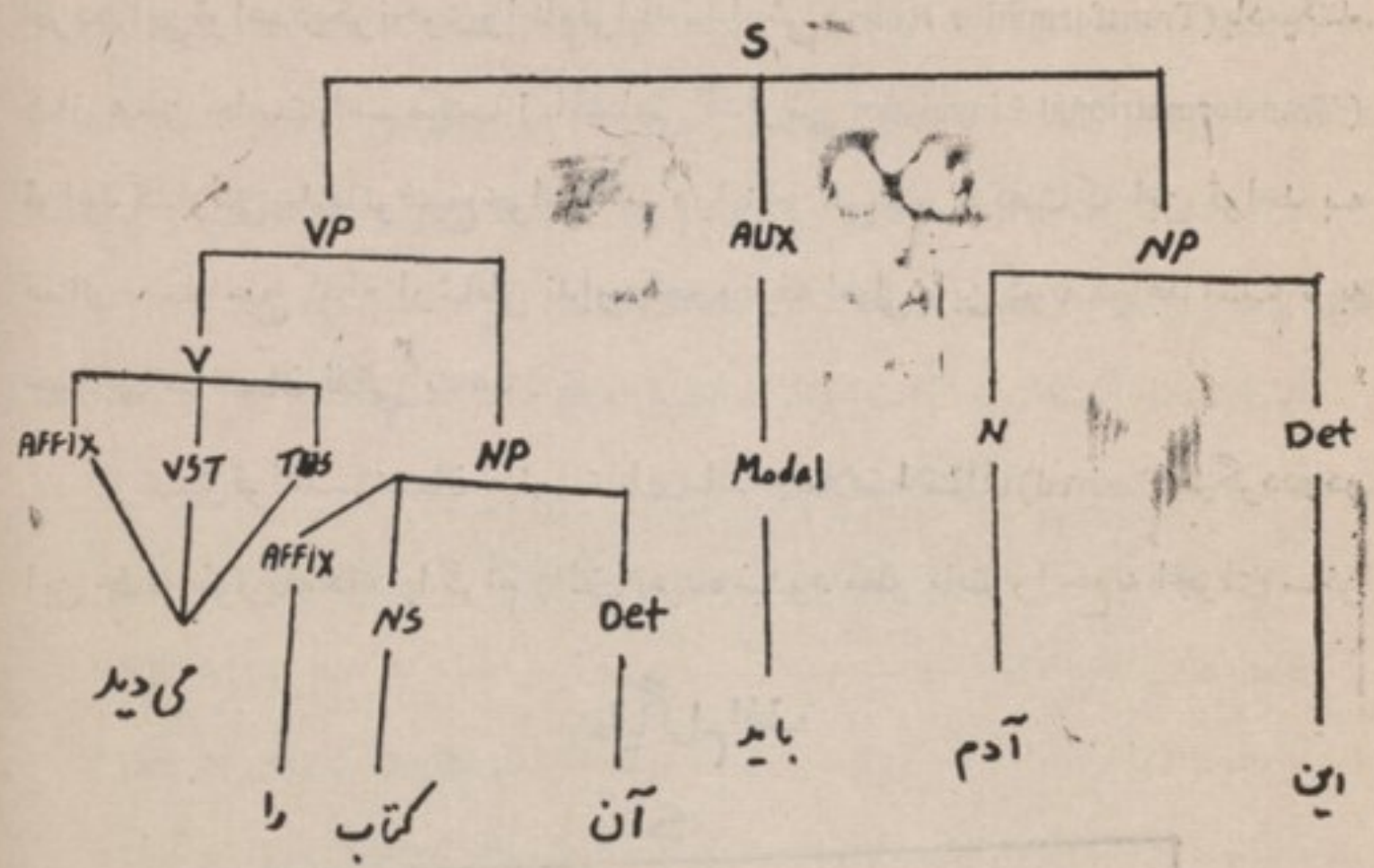

قسمت معنی (Semantics) گرامرقواعدی داردکه برماحصل قواعد ساختمان عبارات تطبیق میگردد ودارای دوجزمیباشد. یك جز آن دکشنری (Dictionary) وجزدیگران قواعد تجسمی (Projection Rules) جزدکشنری برای هرلغت ز بان معنایی تهیه میکند وجزقواعد تجسمی معنایی برای مورفیم‌های جمله بصو ر ت یك واحدکه بعدازتطبیق‌قواعد نحوی بدست‌آمده ، میدهد. قسمت معنی گرامری‌های گزارشی مستلزم بحث جداگانه میباشد. منظور ازتذکران‌دراینجا این‌بود تاا ز یکطرف نشان دهیم قسمت های نحو ومعنی چگونه باهم ارتباط دارند وازطرف

دیگر نقش قواعد ساختمان عبارات قسمت نحو در فهمیدن معنای جمله تاچه اندازه مهم است.

قواعد ساختمان عبارات قسمت نحو دارای یك سلسله خصوصیاتی میباشد که فهمیدن آن فوق‌العاده درخور اهمیت میباشد. این خصوصیت‌ها بصورت اختصار عبارت اند از:

۱- یکی از خصوصیت‌های مهم قواعد ساختمان عبارات این است که این‌ها ساختمان معنوی (Deep Structure) جملات را نشان میدهد. به‌عبارت دیگر، هر تغییری که درمعنای جمله رخ‌میدهد، معنای آنرا دارد که ساختمان‌معنوی آن تغییر کرده است و وقتی‌ساختمان‌معنوی‌جمله تغییرمیکند که قواعد ساختمان عبارات‌تغییر کرده باشد. به طورمثال اگریك جمله بیانیه بسوالیه تبدیل‌میشود، دراینصورت معنای جمله تغیر کرده است باید این تغیردرساختمان معنوی جمله رخ داده باشد یعنی قواعد ساختمان عبارات فرق کرده‌است همچنان‌اگریك جمله دومعنی داشته باشد، میگویم که باید جمله مذکوردوساختمان معنوی داشته وبه همین‌ترتیب‌اگر یك جمله سه معنی‌داشته باشد سه نوع‌ساختمان معنوی راگرامربرای‌آن نشان‌داده بتواند. خلاصه اینکه برای هرمعنی جمله ساختمان معنوی علیحده موجود باشد وگرامری که این کار راکرده نمیتواند گرامرعلمی خوانده نمیشود.

۲- خاصیت‌دیگرقواعد ساختمان عبارات‌همانامجرد (Abstract) بودن آنهاست یعنی‌این قواعدمجرد اند نه مطلق (Concrete) به این معنی که آنچه بعدازتطبیق‌این قواعد بدست‌می آید تلفظ شده نمیتواندوطوریکه‌قبلاً متذکرشدیم‌جملات‌بصورت مطلق درآورده نمیشوند تاوقتیکه قواعدگزارشی وفونالوجی برآنهاتطبیق‌نگردد. قبل‌ازتطبیق قواعد گزارشی وفونالوجی‌جملات قابل‌تلفظ نیستند وبالفرض‌اگر تلفظ هم شوند غیرگرامری خواهند بود. برای مثال توجه شود به جمله «این آدم.

ماضی. باید آن کتاب خواند» این جمله که ماحصل تطبیق قواعد ساختمان عبارات است وقبلاً به آن اشاره شد، جمله‌دری نیست زیرا، درزمان دری چنین نمیگویم یعنی تلفظ نمیکنم گرچه معنای جمله فهمیده شده میتواند. برای اینکه این جمله تلفظ شده بتواند، یعنی ساختمان لفظی خود را اختیار کرده باشد باید قواعد گزارشی وفونالوجی بر آن تطبیق گردد. در آن وقت است که جمله‌مذکور به شکل «این آدم باید آن کتاب رامیخواند» درآورده میشود. نکته راکه باید بخاطر داشت این است که ساختمان معنوی که دراکثرموارد مجـرد وغیرقابل تلفظ است، ماحصل تطبیق قواعد ساختمان عبارات میباشد.

۳ـ در تطبیق قواعد ساختمان عبارات باید درهرمرحله صرف یك عنصر طرف دست چپ علامت ← بایك یاچند عنصر دیگرعوضی گردد. برسبیل مثال ماحصل قاعده(۱) ساختمان عبارات که قبلاً بحث شدعبارت است از.

NP AUX VP

اکنون باید صرف یکی ازاین سه واحدگرامری توسعه باید. یعنی دریك وقت یا NP یاAUX ویاVP باسمبول یاسمبولها عوضی گردد. به عبارت دیگر لازم است که صرف یکی ازقواعد (۲) (۳) ویا(٤) تطبیق شود.

٤ـ نکته دیگری که درمورد خصوصیت‌های قواعد ساختمان عبارات قابل یاد آوری است این است که سمبولهای که بعداز تطبیق این قواعـد بدست می آیددراکثر مورد مورفیم بوده نمیتوانند. این سمبولها را درزبانشناسی گزارشی بنام سازنده (Formatives) یاد میکنند که ازمورفیم‌ها که بعد از تطبیق قواعدگزارشی وفونالوجی بدست می آید فرق دارند. مثلاً درمثال قواعد ساختمان عبارات فوق ماضی (Pas) مورفیم نیست بلکه سازنده میباشد.

۵ـ خاصیت دیگرقواعد ساختمان عبارات این است که انواع جملات یك زبان رابمیان می آورند. هرزبان شامل یك تعدادجملات ساده واصلی (Kernel Sentences)

میباشد که تعداد شان خیلی محدود است (مثلاً درزبان دری ممکن است این تعداد ازده یا پانزده تجاوز نکند) ازاین جملات ساده واصلی میتوان جملات مرکب ومختلط رابدست آورد. توجه بفرمائید که هریك ازجملات ذیل ساده واصلی اند.

۱- کتاب افتاده .

۲- کتاب قیمت است .

۳- کتاب از کریم است :

٤- احمد کتاب راخرید .

ازاین جملات ساده میتوان جمله (۵) مختلط ذیل رابدست آورد .

۵- کتاب قیمتی کریم که احمد آنراخرید افتاد .

قاعده شماره (۲) ساختمان عبارات زیراین چهارجمله ساده دری رابه مامیدهد:

1. $S \rightarrow NP\ AUX\ VP$

2. $VP \rightarrow \left\{ \left\{ \begin{matrix} Adj \\ PP \end{matrix} \right\} Cop \quad \begin{matrix} (NP)\ V \end{matrix} \right\}^{*}$

قاعده (۲) بالا معنای آنرادارد که عبارت فعلیه درزبان دری مشتمل است برهریك ازاین ساختمانها :

صفت + یك شکل بودن (Cop) مثلاً قیمت است.

پیشینه + عبارت اسمیه (PP) یك شکل بودن مثلاً ازکریم است.

عبارت اسمیه + فعل مثلاً کتاب راخرید.

ارتباط انواع جملات ساده واصلی درزبان دری با قواعدساختمان عبارات درآینده مفصلاً بحث میگردد دراینجا بایدگفت که انواع جملات ساده واصلی راقواعد ساختمان عبارات تولید میکند.

* معنای آنرادارد که یك سمبول را ازبین آن انتخاب کنید یعنی همرای شکل بودن (Cop) یاصفت (Adj) ویاپیشینه (Preposition) وعبارات اسمیه انتخاب شده میتواند .

٦- خصوصیت دیگر قواعد ساختمان عبارات این است که باوجودیکه تعداد آنها خیلی محدود (finite) است میتوانند به تعداد لاینتناهی (infinite) جملات را بسازند. واین هم ازباعث آن است این قواعد خصوصیت بازگشت (Recursire) رادارند به این معنی که میتوانند بصورت مکرر تطبیق شوند. توجه شودبه این شکل نسبتاً ساده و اصلاح شده قواعد ساختمان عبارات:

1. S → (Q) Np AUx Vp
2. Vp → (Np) V
3. Np → (Det) N(S)
4. AUx→ Tns (Modal)
5. V → did goft, rəeft ....
6. N → ketab, karim, məe adəem ...
7. Tns → Pres, Pas
8. Def → i, u, baze, Cəend ...
9. Modal→ baəed, saəed, Momken ...

اگراین قواعد ساختمان عبارات راباقواعدیکه درصفحه (۱) داده شده مقایسه کنید خواهیم دیدکه یگانه فرق که دیده میشود همانا درعبارت اسمیه است . عبارت اسمیه اکنون شامل ادوات تشخیص (Det) اسم (N) وجمله (S) میباشد که ادوات تشخیص وجمله دران اختیاری است . افزودن جمله (S) در عبارت اسمیه ازجهت آن صورت گرفته که درزبان دری چنین عبارت ها ممکن است دارای جمله نیز باشند . توجه کنید که عبارات اسمیه جملات ذیل هر کدام دارای یك جمله میباشد :

۱- آدمیکه کتاب میخواند شاگراست

۲- متعلمی که رئیسی را دید کتاب خواند .

۳- شخصی که ازکابل است هرات رفت :

٤- دفتری که بازاست بخاری ندارد :

عبارت های اسمیه در این جملات که در عین حال مسندالیه نیز میباشند عبارت انداز:

ـ آدمیکه کتاب میخواند ـ

ـ متعلمی که رئیسی را دید ـ

ـ شخصی که از کابل است ـ

ـ دفتری که باز است ...

این عبارات اسمیه هر کدام در ساختمان معنوی (Deep Structure) دارای یك جمله میباشد . به این ترتیب :

ـ آدم آدم کتاب میخواند :

ـ متعلم متعلم رئیس را دید :

ـ شخص شخص از کابل است :

ـ دفتر دفتر باز است :

به عبارت دیگر هر یك از جملات ۱ـ۴ از دو جمله ساده ساخته شده است به این صورت:

دایاگرام «ج»

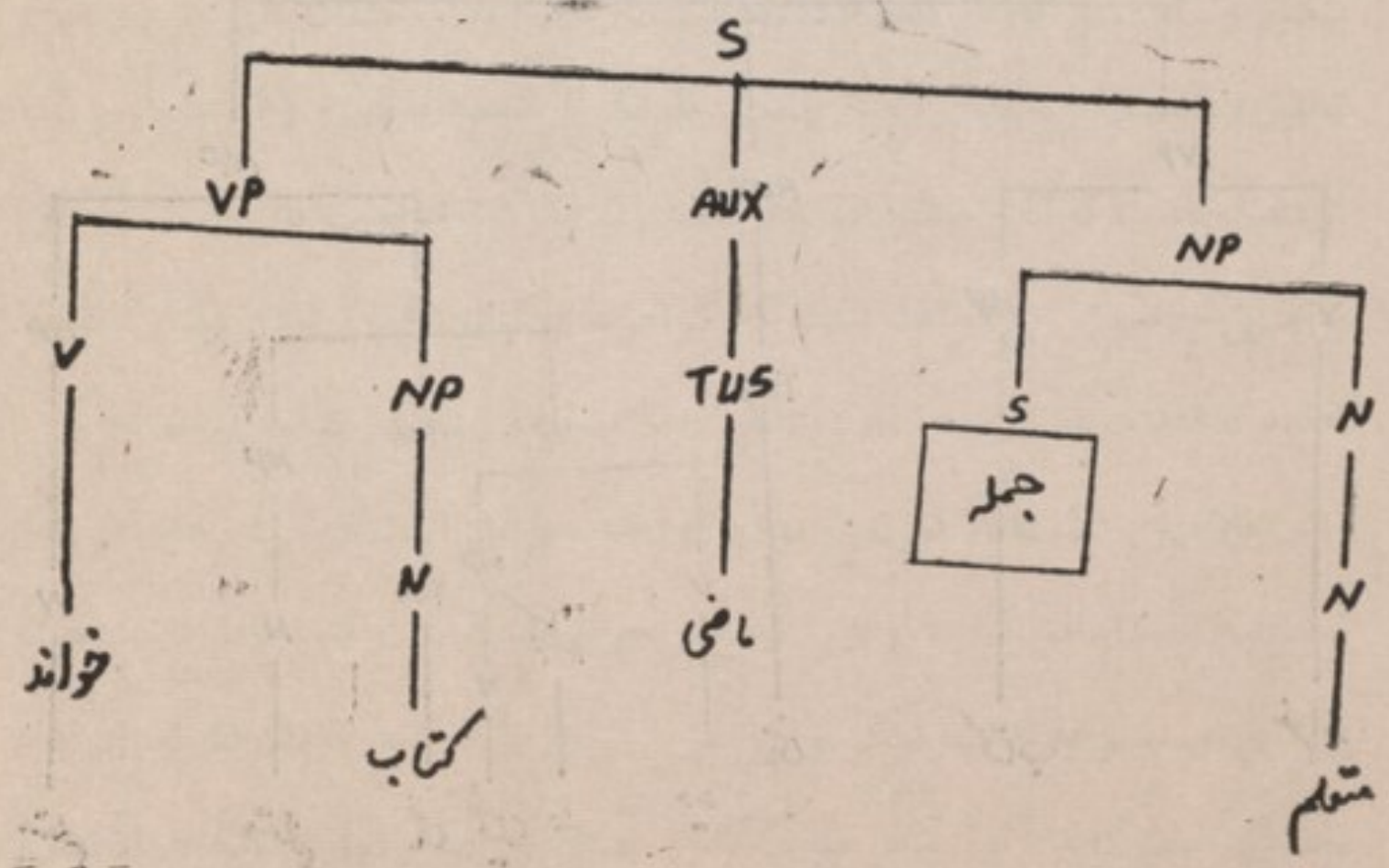

(١) آدم شاگرد است
آدم کتاب میخواند } آدمی که کتاب میخواند شاگرد است .

(٢) متعلم کتاب را خواند
متعلم رئیسی را دید } متعلمی که رئیسی را دید کتاب خواند

(٣) شخص هرات رفت .
شخص از کابل است . } شخصی که از کابل است هرات رفت .

(٤) دفتر بخاری ندارد .
دفتر بـــاز است . } دفتری که بخاری ندارد باز است .

حال که فهمیده شد بعضی از عبارات اسمیه دارای جمله نیز بوده میتوانند ببینیم که خاصیت باز گشت (Recursive) قواعد ساختمان عبارات چگونه امکان پذیر است برای این منظور اولتر از همه می بینیم که با تطبیق قواعد ساختمان عبارات مثلاً

دایاگرام (د)

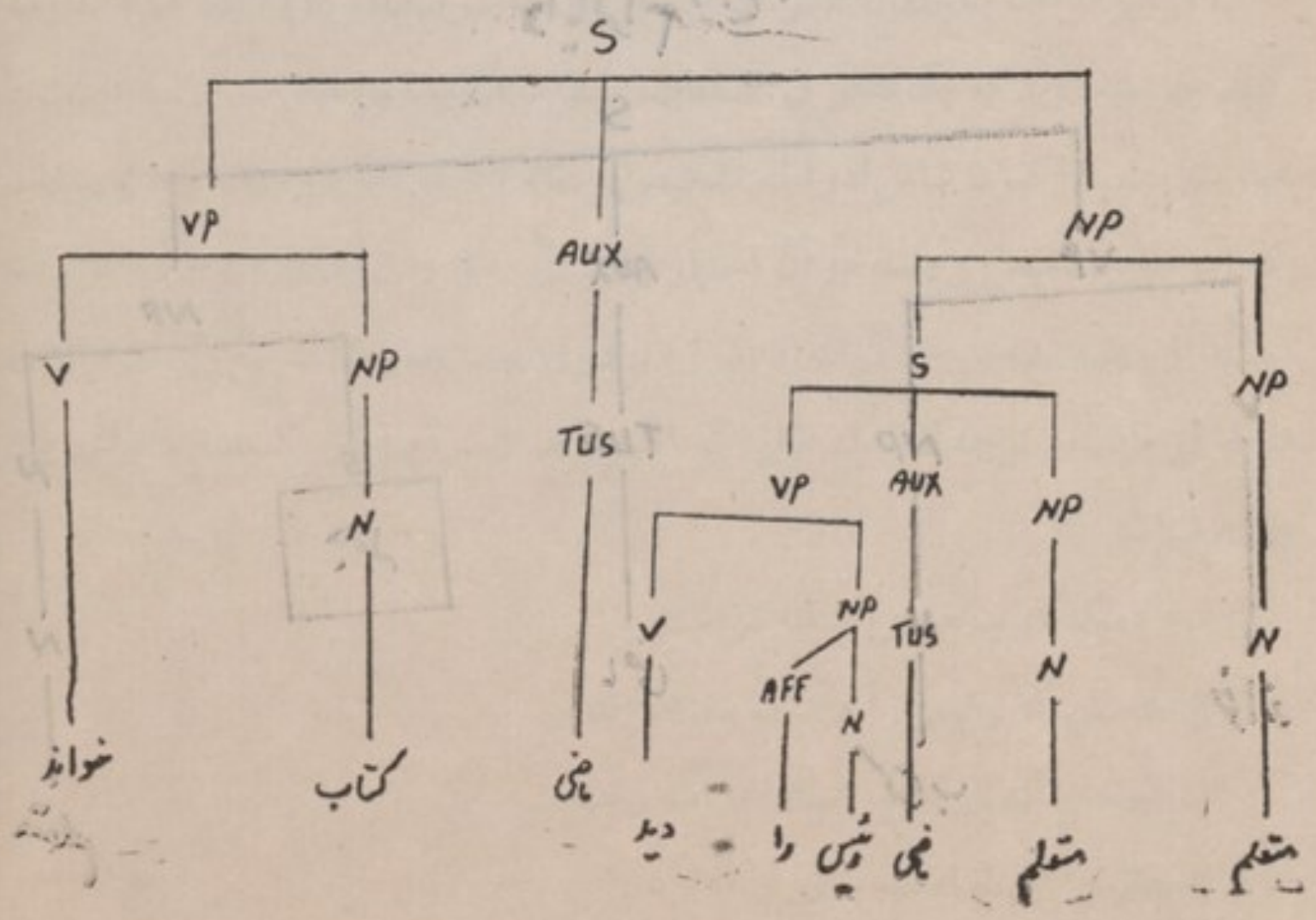

جملهٔ متعلمی که رئیسی رادید کتاب خواند به میان می آید ؟ به این صورت :
دیاگرام (ج) بعد از یکبار تطبیق قواعد (۱-۹) بدست آمد. اکنون برای اینکه جمله متعلمی رئیسی رادیدرادران علاوه کنیم یکباردیگر این قواعد رادرجائیکه سمبول ( )است تطبیق مینمایم نتیجه آنرا در دایا گرام (د) دیدهٔ میتوانیم .

البته بعد ازاینکه قواعدگذارشی وفونالوجی بردایاگرام (د) تطبیق گردد ساختمان لفظی «متعلمی که رئیس را دید کتاب راخواند» را تولید میکند. توجه بفرمائید که قواعدگزارشی یك تعداد عناصر را از بین میبرد ویك تعداد دیگر را درجمله علاوه میکند . مثلاً دراین مثال (دایاگرام د) یکی ازدوعبارت اسمیه (NP) مشابهه از بین میرود یعنی اودومتعلم یکی آن حذف میگردد . همچنان مورفهیم «که» درجمله علاوه میشود .

به همین ترتیب هرگاه خواسته باشیم این جمله را بیشتر توسعه دهیم صرف «قاعده که عبارت اسمیه را وسعت میدهدجمله (S) را که اختیاری است انتخاب میکنیم ووقتی این کاررا انجام دادیم - دوباره قواعد ساختمان عبارات لازمه را تطبیق میکنیم واین عملیه را اگرچندین بارتکرار کنیم دایاگرام (ه) بدست می آید:
ازهمین جاست که گفته میشود قواعد ساختمان عبارات خاصیت بازگشت را دارند به همین خاصیت این قواعد است که گرامرهای گزارشی را قادر میسازد تابایك تعداد قواعد محدود به تعداد لایتناهی جملات یك زبان را تولید کنند :

خلاصه بحث ماتااکنون درمورد قواعد نحواین است که گرامرهای گزارشی شامل سه قسمت عمده فونالوجی، معنی ونحومیباشد قسمت نحوشامل دوجزاست :
یکی پایه ومجموعه لغات ودیگرقوانین گزارشی جزپایه ونحوشامل یك تعداد قواعد محدود است که ماآنرا بنابر نبودن کدام اصطلاح بهتر بنام قواعدساختمان عبارت

یادگردیم قواعد ساختمان دارای یك سلسله خصوصیت های میباشد که هر کدام آن تشریح گردید . یکی از خصوصیت های این قواعد آن است که میتواند به تعداد لایتناهی جملات را تولید نمایند . برعلاوه گفتیم که ساختمان معنوی جملات را این قواعد نشان میدهد همچنان گفتیم که قسمت نحو گرامر قسمت معنی آن چه ارتباطی دارد. درشماره آینده قواعد گزارشی گرامری های گزارشی مفصلاً بحث خواهد گردید.

ناتمام

خودگدازی

گل نکرد آهی که برما خنجر قاتل نشد
آرزو بر هم نزد بالی که دل بسمل نشد

دام محرومی درین دشت احتیاط آگهی است
وای بر صیدی که از صیاد خود غافل نشد

دل براحت گر نسازد با گدازش واگذار
گوهر ما بحر خواهد گشت اگر ساحل نشد

در بیابانی که ما را سر بکوشش داده اند
جاده هم از خویش رفت و محرم منزل نشد

گرچه رنگ این دو آتشخانه از من ریختند
از جبینم چون شرر داغ فنا زایل نشد

اعتبار اندیشگان آفت پرست کاهش اند
هیچکس بی خودگدازی شمع این محفل نشد

در لباس قطره نتوان تلخی دریا کشید
مفت آن خونی که خاکستر شد اما دل نشد

غیر من زین قلزم حیرت حبابی گل نکرد
عالمی صاحبدل است اما کسی «بیدل» نشد

موج گوهر

غیرخجلت زین دبستان بهره ای حاصل نشد
موج این در یاغبارخاطرساحل نشد

تیره بختی ساغر عرض کمالم سازداد
قطره ماموج گوهر گشت امادل نشد

ای بیابان تازاوهام این فضولی تابکی ؟
کعبهٔ تحقیق بنیادش زآب وگل نشد

صرف کردم عمرخود درعرض تحصیل کمال
زین دبستان نقطه ای ازمدعاحاصل نشد

حیف اوقاتی که از طوفان امواج کرم
آبیارمزرع ما خجلت سایل نشد

میزند ساغر بعقبی درخمستان حضور
هر که اینجا یکنفس ازیاد حق غافل نشد

انفعال سعی پروازم بزیربال ماند
حسرتم واماندگی های پربسمل نشد

عیش هافرش بساط بیدلی‌دارم «عزیز»
ما ومیناخانهٔ بزمی که صاحبدل نشد

لیلی و محمل

دل زغم خون شد غم آن سنگدل ازدل نشد
یکنفس نگذشت بردل کزستم بسمل نشد
هیچ کس نبود چومن یارب قتیل انفعال
کزحیا خونم د چاردامن قاتل نشد
آمد و برگریه ام خندید چون عمر گذشت
گرچه سرعت‌داشت عمراین‌نوع‌مستعجل‌نشد
طفل اشک ازهرزه گی هردم برویم میدود
فطرت ناقص بسعی تربیت کامل نشد
سحرچشمش درخراسان طرح هاروتی فگند
فتنه جومردم بدورانش سوی بابل نشد
ارغوان زارم زهجران‌زعفران‌گل کرده است
آبیاریهای اشک‌الحمد بیحاصل نشد
عشق ازهمت مراسر دفترمعنی نمود
فطرتم قانع به نقش باقی و فاضل نشد
صفحهٔ دل ازرقوم آگهی کردم صحیح
شکرحق کزسهووغفلت فردمن باطل نشد
کیست درمیخانهٔ ارباب وحدت ساغری :
ازشراب بیخودی نوشید لا یعقل نشد
شوق کامل صورت ازمعنی نداند فرق کرد
پیش مجنون امتیاز لیلی و محمل نشد
«نادم» از اقبال خورشید ش پرستاری کند
چون مسیحاهر که این محتاله را مایل نشد

« نادم میمنگی »

آستان اهل نظر

تا سر بپای آن بت رعنا گذاشتیم
پا بر فراز طارم اعلی گذاشتیم
قانع به فیض خشك لبیهای ساحلیم
گوهر به تنگچشمی دریا گذاشتیم
شب رفت و شکوه‌های دلم ناشنیده ماند
این آرزو به وعدهٔ فردا گذاشتیم
دیگر ز بیقراری ایام ایمنیم
با این قرارها که به مینا گذاشتیم
بر آستان اهل نظر جا گرفته‌ایم
تا دست رد به سینهٔ دنیا گذاشتیم
ماییم و یوسف دل و زندان زندگی
مصر عزیز را به زلیخا گذاشتیم
جز خار خار عشق که در دل خلیده است
هر گل که داشت خار تمنا گذاشتیم
در وصف آن غزال غزلهای آبدار
مجنون صفت به سینهٔ صحرا گذاشتیم

(استاد خلیلی)

« لباس تعلق »

شب از نسیم زلف تو بویی بمن رسید
رفتم ز خود که فیض بهار ختن رسید
برهر که هرچه‌می رسد ازخویش می رسد
برطره پیچ و تاب زچین‌وشکن رسید
عریانی از لباس تعلق چه ممکنست
گرپاره گشت جامهٔ هستی کفن رسید
از بیستون کوه غم ما دگر مپرس
میراث جانکنی بمن از کوهکن رسید
امروز شور بلبل ما طرز دیگر است
شاید بباغ آن بت گل پیرهن رسید
برزخم خونفشان دلم جای گریه است
ای گل ترا بخنده همین یکدهن رسید
زین باغ بلبلان دگر رخت بسته اند
نوبت مگر به «قاری» شیرین سخن رسید

(ملک الشعرا قاری عبدالله)

شب هجران

گفتم که درددل زتودرمان شود نشد
جانراست مشکلی زتواسان شود نشد

گفتم غم فراق توازدل رودنرفت
یاضبطآه ونالـه وافـغان شودنشد

گفتم که نقد خوشترم ازجان فتد بکف
یانرخ بوس لعل توارزان شود نشد

گفتم زبعد آنکه مراخون بخاك ریخت
ازقتل بی گناه پشیمان شود نشد

گفتم بکوه خویش خرامان چوبگذرد
درفکرغسل ودفن شهیدان شود نشد

گفتم زبعد مدت یك عمرانتظار
وصلش نصیب درشب هجران شود نشد

گفتم شبی بخانهٔ «واصل» قدم نهد
دردیده‌اش نشیند ومهمان شود نشد

(میرزا محمد نبی واصل کابلی)

بیقراریهای دل

آتشی افگنده در تن شعله باری های دل
میرود تا آسمان این آه وزاریهای دل
پیش خوبان بردن دل‌ها کجامشکل بود
دل به‌آسانی برندآری شکاری های دل
می کشد هرلحظه مارادل بکوی گلرخان
بیخودوآواره ام از بیقراریهای دل
شمع را مانم که سر تا پا بسوزد تا سحر
از جفا کاری یارو پایداریهای دل
در جهان عشق ودر کوی محبت دایما
بهتراست ازهرمتاعی خاکساری‌های‌دل
دل گواهی میدهد هردم که بعد ازانتظار
میدهدآخر ثمر امید واریهای دل
دست ماودامن‌دل ای«امیری» بعدازاین
«تاکه برجایی رسیم ازدستیاری‌های‌دل»

«عبدالله امیری»

ترجمه و تلخیص از پوهنیار عبدالقیوم قویم

سیستان قبل از ورود اسلام

-۲-

۲- معابد مسیحی درسیستان

مانند خراسان و بطورعموم‌شرق، سیستان دورهٔ ساسانی میانـه ومتأخردسته های پراگنده یی ازمسیحیان‌را درخودجای‌داده بود. این‌عناصرمسیحی بیک‌تعدادضعیف دراوایل عهداسلامی وجود داشتند . راجع به وضع کلیسادرسیستان اندك‌معلومات بخصوص موجود است . درعین حال بعضی اشارات‌نیزدرین‌زمینه‌دردست‌می باشد که میتوان آنهارا با استنباطاتیکه ازوضع مسیحیت درایـران شرقی (۱) بطورعموم بعمل می آید ،درآمیخت .

وضع مسیحیان درایران ساسانی، هیچگاه‌ازقید کشید گیهاونا آرامی هابکلی آزاد

• ترجمه از کتاب S istan umder Arabs ، تألیف بوسورث ، چاپ اسمیو، روم ۱۹۶۸ .

(۱)مستشرقین اصطلاح ایران شرقی را به سرزمین های اطلاق میکنند که آنها شامل‌خراسان و سیستان وبرخی از نواحی دیگر در دوره اسلامی میباشد. این مناطق از نگاه تقسیمات‌سیاسی کنونی اکثر به افغانستان متعلق است . گرچه منظور مستشرقین از آن اصطلاح یك‌ساحه فرهنگی میباشد نه ساحه سیاسی، اما لازم است ساحه های فرهنگی افغانستان قدیم درحدود وثغور سیاسی کنونی این مملکت بطور مشخص بیان شود. مترجم.

نبود (۱) . ازسالهای نخستین این دودمان، امپراتوران ساسانی بر اشخاص کثیر مقیم بین‌النهرین (Mesoputamia) ومرحدات سوریه وارمنستان (Armania) حکمروایی داشتند :

اینها نمایندگان فقط یکی از چندین ادیان غیرزردشتی در قلمرو سلاطین مذکور بودند. لیکن مسیحی شدن کانستنتین کبیر رعایای مسیحی شرق نزدیک ساسانی را بیک ستون بالقوهٔ پنج تبدیل کرد و این ستون پنجم بنوبهٔ خود رومی‌ها را بحیث نجات دهندهٔ خویش ازاسارت کفار می‌دانست . تبعید جمعیت ها ، جزئی از محاربات در دنیای کهن بوده است . ازسال ۳۲۹ م . به بعد زجر و تبعید عیسویان، بخصوص آنعده‌ییکه درامتداد سرحد ارمنستان مسکون بودند ؛ آغاز شد . درنتیجه ، مهاجرین مسیحی درنقاط مختلف فلات ایران ، مستقرشدند . برعلاوه تفکیک وانشعاب در داخل کلیسای شرقی ، درسالهای آخر نیمهٔ قرن پنجم ، به فرقه های نسطوری وJacobite وMonophysite ، که هرکدام درمورد انسان وصفات عالی مسیح نظر مختلف دارد ، سبب شد که مرکز Edessa ، بدست فرقهٔ Monophysite ، انتقال یابد(۴۵۷م .) ویک مهاجرت عمومی دانشمندان وروحانیون نسطوری بسوی شرق وسرزمینهای پارس صورت گیرد.

دراین هنگام کلیسای مسیحی در امپراتوری ساسانی از کلیساهای ارمنستان و اراضی بیزانتین بکلی جدا شده بود و درآن احکام طریقهٔ نسطوری رسماً نافذ وجاری گردید . بعدازین جدایی ازبیزانتین وضع کلیسای پارس قدری آسوده تر شد ، اما این حالت بطور همیشگی فراهم نبود . توجه وتمایل سلاطین مختلف به

(۱)برای کسب اطلاعات عمومی در بارهٔ مسیحیان دورهٔ امپراتوری ساسانی رجوع کنید به کرستانسن، L'iran Soas Les Sassanide چاپ اول ص ۲۵۳ ولبور.

Le christianisme dans l'empire perse Soas La dynastie Sassanide

، ۲۲۴ - ۶۳۲، ۱۹۰۴ پاریس .

ادیان متنوع ، ازقبیل مزدکی معطوف ساخته‌شده بود؛ امابجهة استحکام وتقویهٔ نیروی فرمانروایی خویش، عموماً به کیش زردشتی وترتیب وتنظیم امور پرستشگاه آن می گیرایدند . بدین قسم، معبدزردشتی دراوقات مختلف شدیداً محل رجوع وگرایش اشخاص شد . کیفیت انتشاردین زردشتی درنوشته‌های «معبدزردشت» یکی ازکارهای مهم کرتیر (Kartir) یا کردیر (Karder) ، کشیش بزرگ درسالهای اخیرقرن سوم و درعهد ساسانی متأخر ، که به معرفی دین زردشتی به ارمنستان و گرجستان (Georgia) و (Caucasian Albania) دست‌بزد، تشریح گردیده است (۱) از آنجا ییکه ، موبد زردشتی هیچگاه نمی خواست که دروضع یك پارچگی دینی خللی ایجادشود، بنابران روحانیت مسیحی همیشه هدف ضربت قرارگرفته بود (۲)

معهذا توسط ساسانی متأخردرمیان ادیان، یك قرارموقت (Modus vivendi) عمومی ایجاد شد وهمچون یهودیان ، مانویان وغیره ، مسیحیان ازدراطاعت وفرمان برداری پیش آمدند وبشکل جمعیت‌های جداگانه در زیرا ثر کشیش ها وسران قوم درتیسیفون (Ctesiphon) تشکیل شدند ودرعهداسلامی مخصوصاً در عهد حضرت عثمان (رض) ایشان‌درتحت نظام ملت می‌زیستند . سازمان کلیسایی در داخل جمعیت های خودمسؤول پرداخت مالیه ودستورعام بودند . مسیحیان از

(۱) دیده شود کرشمن ، ص‌ص ۷۳ - ۷ وفرای، میراث ایران ص‌ص ۲۱۹ - ۲۱ .

(۲) بقول N.pigulevskaja ، با تقویه موبد زردشتی دژ چار چوب دولت ساسانی و آنگاه که مخصوصاً دین مانوی مورد آزار قرار گرفت ، امپراتوران نخستین‌ساسانی نسبت‌به ادیان دیگر (چون مانوی ومسیحیت) حوصله نشان دادند. (Les villes de l' etat Iranien aux epoques Parthe et Sassanid . Contribution al' histoire Social de la Basse Antiquite, ترجمهٔ فرانسوی، پاریس - هاگ ۱۹۶۳ص‌ص ۲۳۸ - ۲٤۱).

قانون نافذ (Syro - Roman) خویش تبعیت می کردند ودرمواقع لازم به اوضاع و شرایط محلی نیزمراجعه می نمودند (۱)

بسا اوقات جمعیت مسیحی از لطف و کمک سلطنت برخودارشده است . یک نسطوری پایتخت مرو مدعی است که وی جسدمقتول یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی را از آبهای مرغاب یافته وآنرا در باغخانهٔ خویش درداخل گنبدی دفن کرده است . بپاس این کار، همکیشان وی مورد لطف شیرین مادر کلان پدری یزد گردقرار گرفته ووضع مسیحیان درعهد حکمرانی خسرودوم اپرویز به نیکویی گراییده است . گفته‌می شود که یزد گرد یک عنصر نصرانیت داشت (لی هذا الملک عنصرآفی نصرانیه) (۲)

چنین می نماید که درآخرقرن چهارم مسیحیت در خراسان وبطرف شرق استقرارداشت. مطابق عنعنهٔ دینی ،این کیش بسال ۳۶۰ م. بواسطه یک شاه دخت

---

(۱)دیده شود، زاخاو، « Von der rechtlichen Verhaltnissen der Christen im Sassanidenreiche » Miteillngen des Seminars fur orientalische, Wastasiatische Studien x, 1907'pp. 69 - 90.

او اشاره میکند که‌مافعلا درادبیات سوری، فقط یك کتاب قانون‌داریم که‌باقانون‌فردی‌مسیحیان سروکار دارد این قانون‌ترجمه‌یی‌است از Leges Constantini Theodosii Ieonis

(۲)طبری، جلد اول‌ص ۲۸۷۴ - ۵، ۲۸۸۳ - ؛ ابن الاثیر جلد سوم،ص ۹۵

L. Caetani, Annali dell'Islam Milano ، ۲ - ۴۵۱ ، ۴۴۵ ص‌ص ج۷، ۲۶ - ۱۹۰۵

Caetani درخصوص حقیقت‌این حکایت‌مشکوك بود. او می‌اندیشید که ممکن‌است درزمان عکس‌العمل ایرانی در عهد عباسی وناتوانی مسیحیت در این دیار، کدام مقبرهٔ مورد احترام مسیحیان بدست مسلمانان افتاده واین مقبره بواسطه (P ersophiles) به یك مقبره شاهی ساسانی تبدیل شده باشد.علاوتاًاو متذکر میشود که فتح پارس‌بدست‌اعراب، برای مسیحیان این سامان فرصت داد تااز زیر بار آنهمه‌فشاروتکلیف نجات یابند وچندی براحتی زندگی نمایند.

ساسانی که وی در تیسفون، توسط یک یونانی موسوم به بارشبا (Bar shabba) بدین مسیحی درآمده بود ، به مرو آورده شد . این شاه‌دخت بامرزبان مرو ازدواج کرد ودراینجا به معرفی دین جدید خویش بپرداخت و بارشبارا برای تبلیغ وترویج این دین بخواست . بیرونی برآنست که مسیحیان خوارزم، حزیران یابیست ویکم جون را بـه اثـر تبلیـغ وتعلیم بـارشبـا در مرو تجلیـل می کـرد نـد . (۱) بعد ازاینکه خسروپرویزدرسال ۶۰۹ م . ادیسه رابه غارت برد،مسیحیـان Jacobite ازآنجا به‌خراسان انتقال‌داده‌شدندوبتقاضای این دسته ، از طرف رهبر مذهبی مرکزی ، برای سیستان ، هرات وآذربایجان رهبران مذهبی مقرر گردید . اینهـم نیزضبط شده است کـه بعضی ازتبعید شـدگـان بسال۶۲۹ م . به ادیسه بازگشتند. مگراکثرآنـان‌درشرق اقامت گزیدند (۲) .

فرقهٔ ارتودکس ، مسیحیان کلسیدونی (chalcedonian) ، نیزدرپارس نمـایـنده داشت. درخصوص این گروه معلومات اندک است. این فرقه‌در تحت نفوذنسطوریان که صاحب قدرت بیشتربودند ، قرارداشت ،فرقهٔ ارتودکس به‌آن شکل مسیحیت که‌دربیزانتین مرسوم بود پابندی نشان میداد.این طـایفه‌دریکی ازنواحی‌خوارزم زندگی داشتند وازجملهٔ فرق بـا نفوذبشمارمیرفتند .

بیرونی درین مورد یك مقدارمعلومات بسیارمفید ومهم را درضمن فهـرست اعیادطوایف وبخصوص ترسایان خوارزمی بجاگذاشته است (۳) .

---

(۱)زاخاو، «Zur Ausbeitung des Christentums in» AsienAbh der Preuss. Akad . derWiss چاپ اول ۱۹۱۹ص۶۴. بیرونـی آثار الباقیه ، چاپ زاخاو، لپزیك ۱۸۷۸،ص۲۹۹ . همین اثر ترجمه زاخاو، لندن ۱۸۷۹، ۲۹۶

(۲) Duval, «Histoire Poltique , religieus et lilterair d,Edessa Jusqu'a la Premiere Croisoude» JA «ژورنال‌آسیای» s.8,xIx,1892,pp46-7guotinq Barhebraeus.

(۳) آثار الباقیه ص‌ص ۲۸۸ - ۳۵۲، ترجمه‌ص‌ص ۲۸۲ - ۹۸

شاید اظهار Altheim مبنی بر اینکه مرو در عهد ساسانی متأخر مرکز فرقه‌های نسطوری وارتودکس بوده است ، صحت داشته باشد (۱) با آنهم اکثریت مسیحیان پارس را فرقهٔ نسطوری تشکیل میداد و یك سازمان کلیسایی نیرومند ازین طایفه درشرق موجود بود و همین سازمان درواقع اساس کاروسیع تبلیغی که ازطرف نسطوریان درآسیای میانه واطراف آن طی قرون متوالی براه انداخته می‌باشد قرار گرفت.

دراواسط قرن ششم میلادی مرو حیثیت پایتخت یك (Theodorus) را حایز بود وهرات ازسال ٤٢٤ م به بعد به صفت ادارهٔ تبلیغاتی کلیسای نسطوری قلمداد شده بود ودرسال ٥٨٥ م . مرکزواقامتگاه کشیش بزرگی که بر کشیشان دیگر دستورات مذهبی میداد، گردید ودربادغیس و پوشنگ وقادستان کشیشهایی نیز مصروف پیشبرد امور مذهبی بودند وهر کدام ازخود دفترودیوان بخصوص داشت .

درین هنگام جمعیت های مسیحی درتحت فرمان ساسانیان نه بلکه درزیر سلطه فرمانروایان یفتالی می‌زیستند . دربارهٔ نفوذ قبلی مسیحیت از مروبجانب شرق و به سرزمینهای یفتالی وسغدوماورای آن ، شواهدی موجود است . تاسال ٥٤٦م . گروپهای نسطوری دراراضی متصرفهٔ یفتالی امرارحیات داشتند . زیرا درهمان سال این طایفه ازپادشاه یفتالی تقاضا کردند که ازامپراطورساسانی وازمارابای اول (Mar Aba I) که بحیث بزرگ راهبان درمراکزمختلف شرقی اجرای وظیفه می کرد ، درخواست نماید تایکی ازروحانیون مسیحی را بحیث کشیش ، بجهت آنان بفرستند . Theophylactus Simocatta بر آنست که هنگامیکه بهرام چوبین علیه خسرو پرویز می جنگید دسته‌های یفتالی درلشکر بهرام، بر پیشانی خود صلیب را نقش کرده بودند (۲) درشورای مذهبی سال ٤٢٤ دادی‌شوع ('Dadisho) ازیك کشیش سیستانی

---

(۱) Kampl der G reschichte der Hannen III برلین ۱۹٦۱ ص‌ص ۲۲-۳ Religionen

(۲) مارکوارت، ایرانشهر ص‌ص ٦۱-۲ ؛ زاخاو « Zur Ausbreitung des Christentums in Asien » ص٦٦ ؛ M inqana (در آغاز انتشار مسیحیت درآسیای مرکزی وشرق دور : « یك سند جدید ») Bulletin of the John Rylands library lx ۱۹۲٥ ، ص‌ص ۳۰۲-٥ مارکوارت - مسینه فهرست مراکز ولایتی ایرانشهر ص‌ص ۸٤-٥ ؛ Altheim,Greschichte der Hunnen ج سوم ص‌ص ۱۰٤-٥ .

موسوم به آفریدنام برده شده است. اما معلومات بیشتر در خصوص کلسیای سیستان ازسالهای نیمهٔ قرن بعد بدست می آید . در نتیجهٔ شورای مذهبی که بسال ٥٤٤م: در تیسیفون در تحت نظر کشیش اعظم، برگزار گردید؛ مکتوبی مفصل از طرف وی بعنوان کشیش وعامهٔ مردم نصرانی سیستان فرستاده شد . در سیستان وزمینداور، پنج مرکز عمدهٔ مسیحیان ازقبیل در نخیانا یازرنج، فراه، قاش (=خواش). بست ورخود (=اراکوزیا یا الرخج) وجود داشت. درمکتوب ارسالی فوق الذکر دربارهٔ رفع مشاجره ییکه درمیان کشیش ها راجع بانتخاب کشیش برای آن نواحی برخاسته بود، مطالبی نگاشته شده بود. وقتیکه یزدآفرید بجهت وارسی امورمربوطه مقرر شد، سرجیوس (Sergius) برای عین منظور بطـور غیرقانونی گماشته شد . اماسرجیوس مدعی بود که وی راجع به تعیین یزدآفریداطلاعی نداشته است وازاین واقعه خودش اظهار پشیمانی می کرد . این انتخاب دوگانه ازطرف دسته‌هـای مختلف صورت گرفته بود. مکتوب مارابا، راجع به رفع آن حادثه ییکه درنتیجهٔ غلط فهمی ایجاد شده بود ونیزدربارهٔ وارسی امورمذهبی مسافت وسیعی ازسیستان تابین النهرین را توضیحات میداد. فیصلهٔ مارابا، چنین بود که مناطقی که درآنها مسیحیان می زیستندومعابدمسیحی درآنهاوجود داشته باشندبه دوحصه قسمت شودویکی ازین دو، بیکی ازآن دو کشیش گذاشته شودوهریکی ازآندو، درتمام دورهٔ زندگی، درنواحی مربوطهٔ خویش مؤظف باشدوهیچ کدام آنهانمی تواندبه حق یکدیگر مداخله کنند . بنابر آن زرنـج وفراه وقاش بریزدآفرید تعلق می گرفت وبست ، رخود به سرجیوس ارتباط پیدامی کرد. مشروط براینـکه مردم اوراقبول کـنند. اگرواقعاً مردم ازقبول سرجیوس امتناع ورزند درین حالت یزدآفریدنـاگزیربود که درتمام این مناطق بحیث کشیش اجرای وظیفه کند. وسرجیوس به صفت معاون وی (البته درصورتیکه رتبهٔ اسقفی اش ازوی

گـرفـته نشده بـا شد) بوظیـفه اش ادا مه دهد . سرجیـوس د ر قـاش مشغول انجام وظیفه بود و اگـر یزد آفرید چشم از زنـدگی فرو می بست سر جیوس جا نشین ا و می‌شد . این د و قهرما ن تا حوا لـی سال ۵۷۶ م . پد رود حیا ت گفتند :

درشورای‌مذهبی Ezekiel درهمان‌سال‌از کورمه(Kurmah) بحیث یگانه کیشش سیستان یادشده‌است.(۱)«در کتاب پارسایی» (Isho ' denah)ازاهالی بصره،مؤلف بسال ۸۵۰م، ازصومعه یـی که به اثرسعی‌مـارستیفن (Mar Stephen) پیدا شده ، تذکربعمل‌آمده است. این امر آشنایی اهل سیستان را به حیات ر هبـانی ایضاح میدا رد . د ر خصوص مسیحیا ن سیستان در عهد اسلا می، معلومات خیلی متفرق است. فعلاً بیان این مطلب کافی است که این فرقه قرنها درآن ناحیه بود وباش داشته است وحتی‌درآن سامان ازوجودیك کشیش ویك جامعهٔ مسیحی بسال۷۶۷م نیز اطلاعی در دست میباشد . لیکن به اساس فشار های پیهم کـلتوری واجتماعی مسلمانان ، مسیحیان د رگوشه وکنار قلمرو ایران شر قی به یك فرقهٔ ضعیف و روبزوال تبدیل گردید.مقدیسی (۸۵۰/۳۷۵) بر آنست که‌خراسان (بمعنی وسیع،

---

(۱) J. B. Chabot' ed. and trans' Synodican orientale ou recueil de Synodes mestoriens' in Notices et extraits des manuscripts de la Biblio theque Notional et autre biblio theques XXXV/1902.

متن سوری ص‌ص ۴۳، ۸۵ ـ ۹، ۱۰۰، ترجمه ۲۸۵، ۳۳۹ ـ ۴۵، ۵۷۶. همچنان رجوع شود به مارگوارت ـ مسیئه همان اثر ص‌ص ۱۷ ـ ۱۸، ۸۴ ـ ۹، ودر خصوص مارابـا دیده شود مقـالا ت N. Pigulevskaja تحت عنوان را مارابای اول .

سیستان را نیز در بر می گیرد) ودارای تعداد زیادیهودی، عدهٔ کمی مسیحی وطبقات مختلف زردشتی ، میباشد (۱) حتی زرنج در آغاز قرن یاز دهم میلادی هنوز هم مقر مسیحیان بود . در سال ۱۰۰۳/۳۹٤ این ناحیه توسط لشکریان محمود که درمیان آنها دسته‌های از طایفه هند ونیز بود ، اشغال شد. وکلیسا ی نصاری طعمهٔ حریق گردید (۲) در تاریخ سیستان چون درخصوص سیستم مالی وعایدات ولایت صحبت می‌شود از «مال جوالی» بحیث یك قلم عایدات نام برده می‌شود. هکذاجزیه ازذمی‌ها (به ص ۲۹ کتاب Sistan under the Arabs رجوع

(۱) مقدسی، ص۳۲۳، راجع به ملاحظات عمومی در باره مسیحیان در ایران شرقی دریـن زمان به Iran in Fruch Islamischer اثر سپولر صص ۲۱۲ - ۱٤ رجوع شود .

(۲) در ص ۳۵۷ تاریخ سیستان که معلومات بوسورت ازآن مقتبس است ، تذکر داده نشده است که در میان عساکر سلطان محمود گروه هندی نیز شامل باشد، تاریخ سیستان می‌نویسد: «محمود فراز رسید باسپاه بسیار وبخلفا باد فرود آمد . دگر روز برنشست وپارگینی پیرامن حصارهمه بگشت ونگاه کرد وتدبیر حرب وحصار شدن آغاز کرد ومنجنیقها، برنهاد وکورها بستن فرو گرفت [و] اندرپارگین بر هرروی برابر ارگ منجنیقی عروس برنهاد وبینداخت وباره از خضراء ارگ فرود افگند . محمود گفت بفال نیك آمد، ظفر مار است چون پنج روز از عید بگذشت ، روز آدینه بو د اندر مسجد جامع سیستان هیچکس نماز نگذارد از شکسته دلی مردمان شهر وحصار ، شب شنبه بود گاه نماز خفتن بوالحسن کهتر گفتندی عیار دوست باسعید حسین بود، در طعام بگشاد وبانگ محمود کرد وبوبکر را وگروه او را هیچ خبر نبود تاهمه غلام سرای محمود بقلعه رسیدند وبرباره برآمدند وطبل زدند وبانگ محمود کردند وغارت وسوختن فرو گرفتن وبازارها وسرایها بسوختندو مسجد آدینه غارت کردند ودر حلوا گران بسوختند و علوی خباز را بکشتند اندر در مسجد آدینه،واندر کلیسا ترسا کشتند ومرد مسلمان را اندر خانه او بکشتند وبیش کسی را نکشتند که غرض غارت‌بودنه کشتن.» تاریخ سیستان به تصحیح بهار تهران ۱۳۱٤ .

لیکن بعضی از مآخذ دیگر هنگام بحث درباب لشکریان سلطان محمود از طوایف مختلفی صحبت میکنند؛ چنانکه نظام‌الملك (سیاستنامه باحواش قزوینی‌ص ۱۰۷) گوید: «عادت سلطان محمود چنان بودی که ازچند جنس لشکرداشتی‌چون ترك وخراسانی وعرب وهندی ودیلمی وغوری...» مترجم.

کنید) اخذ می‌شد. این حقایق چهره اوضاع مربوط به زمان مؤلف تاریخ سیستان یا سالهای نیمهٔ قرن یازدهم میلادی راتصویرمی کند وازموجودیت ذمی‌ها درآن زمان حکایت می‌شود واین ذمی‌ها درحقیقت زردشتیان ومسیحیان بوده اند. (۱)

ماری بن سلیمان، یك مؤرخ عربی مسیحی نسطوری‌سوریه، در کتاب‌المجدل (مؤلف بسال ۱۱۵۰/۵۴۵)می نویسد که درسال۱۰۶۳-۷۲میلادی درخراسان کشیشی موسوم به سبهیرشوع زنبور (Sabhrisho ,Zunbur) می‌زیست (۲).

حال این تبصره‌های مختصررا که محتوی مطالبی در خصوص موجودیت دین زردشتی ومسیحیت در سیستان ومتضمن معلوماتی چند درمورد دیگرجوامع بزرگ ذمی ازقبیل یهودی درقلمرواسلامی است به‌اتمام می‌رسانیم. یك نویسندهٔ مقتدر دراخباروتاریخ یهودیت موسوم به W.J.Fischle ، یك مقدارمدارك قابل ملاحظه راجع به جوامع یهودی خراسان را ازمنابع اسلامی وعربی جمع کرده است. اماباتمام مجاهدتی که موصوف دراین راه بخرج داده است ، نتوانسته پرده ازروی تمام معلومات مربوط به سیستان بردارد.(۳) باوجودآن موجودیت یهودان درسرزمینهای مجاور ایران شرقی و افغانستان در اوائل عهد اسلامی ودرزمان قدرت ترك وتهاجمات مغول، تصدیق شده است. حتی منطقهٔ کوچك وصعب الورود مرکزی افغانستان یعنی غور، شاهد ورودسیاحان ویاتجاریهودی میباشد. نوشته‌های جهودی - پارسی اثر (Tang - i Azao) در کوههای‌شرق هرات (ازتاریخ ۷۳۲-۳م . به بعد) واشارات‌طبقات ناصری مؤلفه جوزجانی ، راجع به یهودیت درزمان نخستین حکمروای سلسلهٔ‌شنسبانی‌غور، شایدیك هستهٔ‌حقیقت

(۱)تاریخ سیستان ص۳۵۷.

(۲)Mari Cited in Sachau' « Zur Ausbreitung des Christentums in Asien»P. 65.

(۳)یهودیان آسیای مرکزی (خراسان) در عربی قرون اوسطایی وآثار اسلامی تاریخ جهودیت جلد هفتم نیویارك، ۱۹۴۵، ص‌ص ۲۹ - ۵۰.

تاریخی راشامل باشد.

علاوتاً بامراجعه بشواهد تاریخی چنین معلوم می‌شود که تعدادیهودیان در شهرهای زرنج وبست برابر به تعدادآن‌طایفه درهرات وبلخ ویاغزنه بوده‌است. راههای تجارتی که ازسیستان والرخج می‌گذشت وپارس راباکنارهای‌قلمرو هندی ارتباط می‌بخشید، بقدر کافی راجع به موجودیت این فرقه ایضاحاتی در اختیارمامی‌گذارد. مدارکی که این احتمال را به اثبات برساند، شاید در آینده ازمنابع عربی ومنابع کتیبه‌یی بحصول پیوندد.

فن معماری کورگانیان

نویسنده : شریف حسین قاسمی از پوهنتون دهلی

جناب شریف حسین قاسمی یکتن ازخوانندگان گرامی ادب که در شعبهٔ زبان دری پوهنتون دهلی تدریس میفرمایند ، مضمونی را به عنوان (فن معماری کورگانیان) به ادارهٔ مجلهٔ ادب فرستاده اند ، که اینک از مطالعهٔ خوانندگان محترم گزارش می یابد . مدیریت مجلهٔ ادب بدین وسیله ازایشان ابرازامتنان نموده وامیدواراست که در آینده نیزازین گونه همکاری‌های ایشان مستفید شود . « اداره »

برای بررسی فن کورگانیان لازم است که سالهای زیادی به عقب برگردیم این دوره طولانی ، دوره ایست که فن معماری مسلمانان یا فن معماری اسلامی بجاهای دور ودرازمسافرت نمود ومسلمانان فن معماری خودرا ازمردمها، نژاد وملتهای مختلف که دارای طبیعت ممتازوسنن گوناگون معماری بودندو درطی یورشهاو بعدش باآنها برخوردند، الهام گرفتند . علامتهاواجزائی راکه ازآنهااخذ واقتباس کرده بودند مطابق احتیاج وضرورتهای خودشان ترمیم وتغییر کردند و درابنیه خوداز آنها استفادهٔ زیاد نمودند . این‌فن معماری اسلامی تابع هیچ قانون ودستوری نیست که درقرآن کریم یاحدیث آمده باشد تاهم‌این‌ساختمانهادرسراسر جهان مطابق سنن فن معماری که درطی‌زمان دراز تکامل یافته بوجود آمده اند ؛ برای ترکیب وآمیزش این شیوه معماری میتوان گفت که معماری مسلمانان از

عرب شروع شده در قسطنطنیه وشام وایران وافریقای شمالی واسپانیاوآسیای مرکزی مراحل تکامل راطی کرده درهندوستان بعلوی زیبائی فنی فرا رسید .

فن معماری هندواسلامی درهند موقعی آغازشد که دهلی درقرن دوازدهم میلادی تحت فرمانروائی مسلمانهادر آمدوتاانحطاط کورگانیان در قرن نوزدهم میلادی ادامه یافت . تاریخ فن معماری هندواسلامی درهند معمولاً بهسه دوره جامع و واضح منقسم کرده می‌شود.

ساختمانهائی که به سرپرستی سلاطین دهلی بناشدند متعلق بدورهٔ اول میباشند ازدورهٔ قطب‌الدین ایبك قبل‌ازکورگانیان‌پنج سلسله پادشاهان برهندحکمروائی کردند وهریك ازآنهادردورهٔ سلطنت خودساختمان‌هامطابق‌میل وسلیقه خودبناء نمودند . این ساختمانها ازلحاظ طرح ومصالح ساختمانی وتزئیات وخط‌کتیبه ها ازهمدیگرفرق زیاد دارند وبسیار متنوع میباشند .

هنگامیکه این پادشاهان دردهلی به سر پرستی فن معماری اشتغال داشتند ، والی ها که ازطرف ایشان تعیین شده بودند در ولایت های مختلف خود شان عهده تشویق فن‌معماری رابرداشتند ودراین زمینه خدمات شایانی راانجام‌دادند روش معماری ایالتی این والی ها و فن معماری پادشاهان دهلی هم فرق دارد بنابراین ،این روش معماری ایالتی مربوط بدورهٔ دوم فن معماری هند واسلامی بشمار میرود .

فن معماری وروش ابنیه تیموریان که‌ازفن‌معماری پیشین زیاد متنوع هست بدورهٔ سوم‌وابسته‌میباشدواین‌فن‌معماری کورگانیان‌هم‌دردودوره دسته بندی‌شد:

دورهٔ اول مربوط به ابنیهٔ شاهنشاه اکبروبناهای‌شاهان دیگر که بعد ازاکبر زمام دولت رادردست داشتند متعلق به دورهٔ دوم میباشند. حقیقت این است که فن معماری تیموریان درهند بااکبرشروع می‌شود چونکه شاهنشاه بابر وپسرش

همایون اینقدر در استحکـام دولت اشتغال داشتند که فرصتی برای بنا کـردن ساختمانها نیافتند .

بطور مجمل می توان گفت که اکبر در ابنیهٔ خود شیوهٔ بومی را زیاد پی برد و دیگران در ساختمانهای خودشان سنن معماری ایران را زیاد رعایت کردند، بیمورد نیست اگر گفته شود که فن معماری گورگانیان هند تکمیل از اختلاط شیوهٔ معماری هندی واسلامی یا ایرانی وافغانی وترکستانی میباشد .

برای مشاهده بهترین اشکال معماری شاهنشاه اکبر باید بفتحپور سیکری رفت که پایتخت او بود وابنیه بی‌شمار که بوسیله این امپراطور ساخته شده اند تا حال نگهداشته‌شده . اکبر رویهٔ آزاد را در دولت خود انتخاب کرد وهمین رویهٔ آزادانه وسیکولر در تمام کارهای او نفوذ دارد .

تقریباً تمام ابنیهٔ اکـبر با سنگ سرخ ریگـی ساختـه شده کـه در نـزدیك فتحپور سیکری یافت میشود .

مرمر سفید فقط برای برجستگی درمیان گذاشته شده، ساختمانهایش عموماً تیـری هستند و همین سبك در هند از زمان قبل متداول بـود. گنبدهای ساختمانش کـوتاه میباشند که بدون تکنیك گنبد دو تایی ساخته‌می شد وقبل از گورگانیان در ابنیه شاهان پیشین رواج داشت ، دیوار کوبهای سنگی که قبلاً درساختمانهای چوبـی اینجا رواج داشت سقف هارا نگهه میدارند . اکبر از نقاشی وخشت کاشی ساختمانهای خود را مزین نمود که قبلاً نیز درهند رواج داشت، بهرحال چنانکه قبلاً گفته شد اکبر از سنن معماری هند زیاد استفاده کرده وباختلاط وترکیب نمونه هاوطرزهای معماری هندی واسلامی ، یك شیوهٔ جالب وفوق العاده را بوجـود آورد کـه مخصوص باوست وقبل از او وهم درزمان بعد کسی این قرینه وتناسب رانشان نداد.

ب: دورهٔ دوم گورگانیان که در آن نفوذ ایرانی زیاد مشاهده می شود باشاهنشاه

جهانگیر پسر اکبر آغاز می‌شود . علامت‌های مخصوص معماری این دوره که طرز معماری ایرانی را یاد آوری میکنند درمقبرهٔ همایون که درزمان امپراطور اکبر بوسیلهٔ ما درش ساخته شده نما یان میباشند، براؤن باستا ن شنا س معروف اروپائی دربارهٔ این مقبره چقدر درست گفته که این مقبره قبل از وقت بوجود آمد چونکه سنن وروایات که دراین معرفی شده حقیقتاً درسالهای آتیه بعد ازوفات اکبردرساختمانهای گورگانیان ترکیب شده باوج رسیدند. چنانکه گفته شد اکبر درابنیه خود شیوهٔای را بکاربرد که ازطرزاین مقبره اختلاف نمایان دارد ولی جانشین هایش کاملاً ازهمین طرزوشیوهٔ مقبره همایون استفاده کردند که آنرا در تاریخ معماری هند منفرد ساخته .

اگر برای اصل جزئیات تازه ساختمانهای این دوره جویاشویم معلوم می‌شود که تصورش ازفن معماری ایرانی گرفته شده . علامتها که گورگانیان ازفن معماری ایران اقتباس کرده درهند معرفی کردند باینقرار میباشند :

تاحال هیچ جا ،ولی تنهادرایران گنبد پیازی شکل که باتکنیک گنبد دوتائی ساخته می‌شود ، بوجود نیامده بود. برای نگاهداری این نوع گنبد، گنبدی دیگرازداخل میسازند که معمولاً بوسیلهٔ تیروشمعکهای خشتی به گنبد خارجی متصل می‌شود . ودرساخت دو پوشش علیحده دارد که درمیان آنها فاصله زیاد میباشد ، این نوع گنبد باآن کوتاه که قسمت پائینش پهن میباشد ودرهند متداول بود کاملاً فرق دارد . مزید برآن بهم فشردگی سرش وگلدستهٔ زینت بالای سقف بگنبد قرن پانزدهم تیموریان ایران را یادآوری میکند. پس میتوان گفت که این طرز گنبد از همان جا اقتباس شده. باید اقرار کرد که اگردرمقبرهٔ همایون گنبد را باین طرز ساخته نشده بودند ، مقبرهٔ جهانگیردرلاهوروتاج محل درآگره ومسجد جامع دردهلی هم گنبد موقراین نوع رانمی داشتند، همین طورفقطدرایران ساختن محراب

بزرگ و باندمعمول بود که بوسیله‌اش منظرهٔ سردر را مجلل و موقر بوجود میاوردند. گورگانیان هند همهٔ سردرهای ابنیه خود را باین نوع طاقهای بزرگ و مرتفع مجهز کردند. این نوع سردرها در تاج‌محل و جامع مسجد دهلی و در عمارتهای دیگر گورگانیان دیده می‌شوند. و این هم فقط در ساختمانهای شاهان ایران بود که ترکیب اطاقهای هشت گوشه ودالان و راهروها ترتیب درونی ساختمان میکردند. در تقلید همین شیوه گورگانیان نیز مقبره های خود شان را بنا نمودند رواج ساختن یک اطاق که قبلاً مقبره بر آن مشتمل بود متروك شد.

یکی دیگر از خصائص معماری گورگانیان در فن معماری هند و اسلامی اختراع دیواریست که دور مقبره ها ساخته می‌شود. حالانکه دیوار این نوع در مقبره های لودی ها که قبل از تیموریان حکمرانی کردند، دیده میشود ولی طرح باغها در پیرامون ساختمانها و این دیوارها بادروازه های خیلی بزرگ و پر شکوه اختراع تیموریان میباشد که نخست در مقبره همایون در دهلی معرفی شده بود. بنای سردر مجلل و باشکوه درمیان سه طرف در این دوره رواج یافت حقیقت اینست که سردرهای تیموریان یکی از مهم ترین موفقیت معماری ایشان بشمار میرود. دروازه های قصرها یا قلعه ها یا دروازه های عادی کاروانسراها بان هنرمندی بناشده‌اند که درمیان اینها نمی توان امتیاز کرد. همین طور باغهای گورگانیان از لحاظ طرح و نقشه اقتباس باغهای ایران و افغانستان میباشند و همهٔ مقبره های ایشان درمیان باغهای قشنگ وزیبا جاگرفته‌اند. این باغها عموماً در طرح با یکدیگر فرق زیاد نمی کنند. این نوع باغ را چهار باغ می نامند که دارای چمن کاریها، راهروها از سنگ ریزه های قرمز وجاده های سنگی وحوضها وفواره‌های متعدد میباشد، بهترین نمونهٔ باغ این نوع در تاج‌محل احداث شده که زیبائی وصف ناپذیر تاج‌محل را دوچند کرده. حالانکه در هند از زمان قبل رواج درست کردن باغها بود ولی این شاهنشاه

بابر بود که باغهائی را صنعتی علیحده ومهم برای ساختن بنائی قسمتی ناگزیر ساخت.

گذشته ازین همه علامت های مخصوص که ابتکار گورگانیان در فن معماری هند واسلامی بشمار میرود سلیقهٔ تزئین وسبک آرایش بناهاست. قبلاً تنها گچ بری وموزائیک برای تزئین ابنیهٔ درهند رواج داشت چنانکه در ساختمانهای پادشاهان دهلی برخورد می‌شود. اکبر در بناهای خود که کاملاً باسنگ سرخ ریگی بنا شدند فقط نقاشی رااختراع نمود ولی درابنیهٔ جا نشین هایش ازمنبت کاری که آنرا درانگلیسی Pielradura مینامندزیاد استفاده کردند. لازم بتذکر میباشد که منبت کاری دوره های قبل باآنچه که درزمان شاهنشاه جهانگیر صورت گرفت فرق نمایان دارد باین معنی که قبلاً از قطعات سنگهای درشت نادر و کمیاب مانند سنگهای لاجوردی وفیروزه وغیره درسنگ مرمر برای تزئین بکاربرده میشد اما ازدورهٔ جهانگیر به بعد ازسنگهای گرانبها چون فیروزه وعقیق وزمرد برای منبت کاری نازک ولطیف استفاده میشد. طرح نقاشی که درمنبت کاری بکار رفته عبارتست ازدرخت سرو وبوته های گل ودرخت میوه وهمچنین نقوش ازگلاب پاش وغیره، کارهای برجسته تزئینی باگچ درابنیهٔ این دوره بسیار کم است. اما سنگهائی که درمنبت کاری ودرخودساختمانها بکاربرده شده بقدری عالی جلا وصیقلی شده که بیننده برای لحظه‌ای تصور میکند درساختمانی از آئینه قدم گذارده میتواند عکس خودرا درآن مشاهده کند. سنگهائی بارنگهای گونا گون وتیره ورو شن چون مرمرسفید، سنگ موسی، سنگ سرخ وزرد و آبی ولاجوردی وغیره طوری دراین ساختمانها بکاربرده شده که اثر شگرفی به این منبت کاری میبخشد.

باید یادآورشویم که باوجود تقلیدسنن ایرانی وافغانی گورگانیان درساختمانهای خود نتوانستند ازسبک معماری هند صرف نظربکنند. چهارطاقیهای برجسته وزیبا که عموماً برگوشه ها وبالای مینارهای ابنیه این شاهان قراردارند کارهنرمندانه

وجالب کارگران هندی میباشد . تصوراین چهارطاقیها اصلاً ازچترهای ابنیه راجستهان (ولایتی درهند) گرفته‌شده وحقیقت است که نمونهٔ چترهای فن‌معماری راجستهان را باختراع این چهارطاقیها نه فقط شکلی‌شائسته وبا شکوه دادند بلکه گورگانیان قوهٔ اختراع خودشان را هم نشان دادند . گذشته ازین، فقط برای کارگران باهنرهند امکان داشت که ایشان در این‌ساختمانها بان استادی‌ومهارت سنگ کاری کردند که‌یك موهم‌نمی تواندازمیان سنگهاراه‌یابد وهمین‌طور آمیزش مرمرسفید وسنگ سرخ ریگی‌سلیقهٔ خوب وقرینهٔ‌شایان ومهارت کارگران عالی هند راگواهی میدهد .

بالاخر، باترکیب‌واختلاط سنن‌وشیوهٔ‌معماری‌هندی‌واسلامی یا ایرانی‌وافغانی گورگانیان سبك نو را درفن معاری هند و اسلامی معرفی نمودند ودربنای تاج محل این‌سبك بتکمیل‌رسید وبوسیلهٔ همن شیوهٔ مخلوط هند وایرانی تاج‌محل یکی ازشاهکاری معماری جهان‌بشمارمیرود . مسلم است که چیزیکه پسندیدهٔ همهٔ مردمان میباشد وباتکنیك جالب درست میشود باسانی محونمی‌شود . چون فن معماری گورگانیان همین خصایص مخصوصی زیبایی ودلکشی رامجسم‌میسازد، نفوذش تا امروز درساختمانهای دورهٔ حاضر هویداست .

متن بیانیهٔ میرمن عفاف دربارهٔ مقایسهٔ فرخی وابونواس

میرمن عفاف محصل جمهوریت متحد عرب در پوهنتون کابل بروز سه شنبه ٦ دلو کنفرانس خود را درباره (مقایسه فرخی سیستانی وابو نواس) دراتاق کنفرانسهای پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ایراد کرد. نخست پوهاند میرحسین شاه معاون پوهنځی میرمن عفاف رابه حضار معرفی نموده واززحمت کشی های موصوف ونیزاز همکاریهای استادان پوهنځی ادبیات یاد آوری نموده وزحمت ویرا در پوهنځی ادبیات مثمروبا نتیجه خواندند. پوهاند میرحسین‌شاه درپایان بیانیه مختصرشان ازمیرمن عفاف خواستند تاکنفرانس خود راایراد کنند. میرمن‌عفاف که دردوره‌دکتورای خودکارمیکنند رساله دکتورای‌خود را درباره فرخی تهیه میدارند، وروی همین منظورمیرمن عفاف به اساس‌قرارداد فرهنگی‌مملکتین‌مدت سه‌سال‌درپوهنځی‌ادبیات‌پوهنتون کابل‌مشغول‌تحقیق‌وتتبع شده ونتایج‌تحقیقات خودرادرین‌محفل ارائه داشتند. میرمن‌عفاف بعدازعودت به کشورش‌ازرساله‌خود دفاع‌خواهند کرد.

درین محفل سفیر کبیرجمهوریت متحد عرب استادان وشاگرادن پوهنځی ادبیات وعلوم بشری و نیزاعضای سفارت کبرای جمهوریت متحد عرب اشتراك داشتند.

اینک متن بیانیهٔ میرمن‌عفاف درهمین شماره به مطالعه خوانندگان ادب‌تقدیم‌میشود. اداره

استادان محترم وحضار گرامی :

ازوقتیکه بدرجه ماستری در باره استاد عنصری بلخی از پوهنتون قاهره نایل گردیدم، این آرزورا بدل می پروردم که بدرجه داکتری درباره استاد فرخی سیستانی نیزچنانکه باید کامیاب شوم چه این دوشاعرافغان که باهم معاصر بودند ، اگرچه دربین زبان واسلوب شان اختلاف موجود است ، ولی از بسیاری جهات قدری مشترک هم دارند ومکمل یکدیگر شمرده میشوند .

وبالاخره بیاری وکمک‌های فراوان وگوناگون استاد دانشمند غلام سرور همایون بترجمه دیوان فرخی واستخراج شخصیت از منبع اصل وموثوق آن یعنی از دیوانش ونوشتن رساله درباره زندگی وشعراوموفق شدم. واین رساله درسه بخش بزرگ است بترتیب ذیل :

۱ ـ عصرفرخی سیستانی

۲ ـ شرح احوال وی

۳ ـ شعراو

۱ ـ بخش اول رساله دارای چهارفصل گردیده بترتیب ذیل :

فصل اول ـ اوضاع سیاسی دولت غزنویان .

فصل دوم ـ جامعه فرخی

فصل سوم ـ وضع علوم درعصراو .

فصل چهارم ـ راجع بشخصیت سلطان محمود .

۲ ـ بخش دوم رساله مشتمل برپنج فصل میباشد :

فصل اول ـ ابتدای کارفرخی .

فصل دوم ـ فرخی شاعردربار .

فصل سوم ـ احوال خصوصی او .

فصل چهارم - مقایسهٔ فرخی باابونواس شاعردربارهارون‌الرشید .

فصل پنجم - ممدوحان فرخی .

۳ - بخش سوم رساله دارای شش فصل گردیده :

فصل اول - تجلی اوضاع واحوال عصرسلطان محموددرشعرفرخی .

فصل دوم - شعراو

فصل سوم - زبان واسلوب وی.

فصل چهارم - اثرثقافت عربی برشعرفرخی .

فصل پنجم - فرخی ودیگر گویندگان واثراوبرشعرا .

فصل ششم - بعضی‌نکات انتقادی .

درین مجلس‌عالی ومحترم میخواستم‌خلاصه رساله خود رابخوانم،ولی برای اینکه شنوندگان محترم‌اززبان دری‌شکسته من‌ملول‌نگردندوبمنظوراجتناب کردن از تفصیل بخواندن بعضی افکار که درلابلای رساله‌گنجانیده شده اکتفا میکنم .

ابوالحسن‌علی بن‌جولوغ فرخی‌باشاهان وشاهزادگان خانواده غزنوی مدت درازی تقریباً سی‌سال ارتباط داشت، یعنی‌ازهنگام‌آمدن‌اوازچغانیان درحد ود سال «سه صدوهشتادوهفت» هجری تاحین وفاتش که بنابرقول‌مؤرخین درسال چهارصدوبیست ونه اتفاق افتاد.

دردیوان فرخی«دوصدوچهارده»قصیده مدحیه غیرازسه ترجیع‌بندوبعضی قطعات ورباعیات باقی‌مانده است. فرخی‌ازسلاطین وامرای‌غزنوی‌سلطان محمود وامیر محمد وسلطان مسعود وامیریوسف‌را مدح نمود. ودربسیاری‌ازآنچه که سروده است مخصوصاً درمدح خودراجع بامیرمحمد بتوفیق دست یافته‌است. شاعرمااز سیستان درطلب ممدوح بچغانیان مهاجرت کرده وسپس بدربارسلطان محمود در نیشاپورپایتخت خراسان روی نهاد .

درین مورد بعضی وجوه شباهت باشاعری دیگر وجود دارد که از مصر ببغداد در قرن دوم هجری مهاجرت کرد و بهمراه خلفا وامرا داخل صحبت شده. واین شاعر ابوعلی حسن بن هانی بوده که جوانب زندگی او نزد شاعر مورد بحث ما که راه سلاطین وامراء غزنه را درپیش گرفته پوشیده نبود.

وهرگاه بکوشیم وجوه شباهت واختلاف ظاهری بین دربار عباسیان در بغداد در قرن دوم هجری ودربار غزنویان در قرن چهارم واوایل پنجم هجری را تعیین وتحریر کنیم درمی یابیم که هارون الرشید دو پسر داشت، یکی امین ودیگری مامون وهردو امیرزاده یك مادر نبودند، زیرا که مادر مامون خراسانی الاصل ومادر امین از هاشمیان میباشد وهاشمیان نسبت بامین تعصب زیادداشتند که سبب شدند هارون امین را ولی عهد اول خود ومامون را ولی عهد دوم بسازد. درعین حال هارون الرشید میدانست که امین مستحق ولایت عهد نیست، زیرا که مامون نسبت بامین بزرگتر بود، چنانچه مؤرخین از لیاقت وذکاوت او توصیف کرده اند، گردیزی درین باب مینویسد: مامون اندر خراسان عدل بگستر دو رسم های نیکو نهاد و بشهر مرو اندر سرای شایگان بنشست وهر روز اندر مسجد جامع آمدی ومظالم کردی وعلما وفقها را بنشاندی وسخن متظلمان بشنیدی ودادایشان بدادی ویکساله خراج بخشیدی ومحمد الامین ببغداد بطرب مشغول شد، همه کار پادشاهی به فضل بن الربیع بود وروزها بگذشتی که کس اورا ندیدی ازمستی ولهو.

وفضل بن الربیع دل امین برمامون تباه کرده واورا ازعهد بگردانید. وامین قصد آن کرد که ولیعهدی مرپسر خویش را کند ومامون راخلع کرد. (۱)

واین حادثه سبب منازعه بین دو برادر که درحقیقت بین عرب وعجم بوده شدو منجر بد خول سپاهیان مامون ببغداد وقتل محمدالامین وپیروزی عجمها بر عربها

(۱) گردیزی، ص۱۷

گردید. ودراواخر قرن چهارم واوایل قرن پنجم وضعیت غزنه از بغداد تفاوتی نداشت چه‌سلطان‌محمودودو پسر داشت‌محمدومسعود، مسعودولی‌عهدپدرش بودواکثر لشکریان بواسطه قوت وشجاعت مسعودواین که سنش ازمحمدبیشتربودباوتمایل داشتند (۱)

امیرمسعود مرد دلاوروشجاع بود وبیهقی درین باب مینویسد:

«بشکارشیرودیگرشکارهامی‌رفت وچهارشیررا بدست خویش کشت ودرشجاعت آیتی‌بود.» (۲) ولی‌سلطان دراواخرچندان برمسعود بدگمان بودکه مراتب آزردگی‌خودرا در اصفهان به اوخبرداد ومحرومیت اورا ازحقوق سلطنت به مردم اعلان کرد ولایت عهد را بمحمد سپرده واو را برمسعود ترجیح داد.

درعین‌حال سلطان همیشه میگفت «که میدانم که مسعود سلطنت را بمحمد نمی‌گذارد، اماچه میشودتازنده‌ام‌روزی‌چندمحمدرابنازو آسوده‌بینم» امیرمحمد بلهوولعب مشغول وازتدبیر ملك غافل بودوازین رولشکرش درخلع اوهمداستان شدند. (۳) واورا درشب عید (چهارصدوبیست ویك) هجری درقلعه تکین آباد محبوس کردندواین‌منازعه مثل‌سابقش که دربغداد بوده، منازعه‌بین دوبرادرامادر اصل‌جنگ بین‌پدریان‌وپسریان بوده که‌منجر به‌پیروزی پسریان برپدریان گردیده.

درضمن این کشمکشهای‌سخت جنگی، هردودربارپرازشعراونویسندگان بود، چنانکه عصرهارون الرشید عصرطلایی‌شعروادب عربی بشمارمیرود وابونواس محورادب درین‌عصر بوده، همچنان عصرسلطان محمود عصرطلایی شعروادب دری شمرده میشود وفرخی‌درین عصرمقامی بزرگ داشت.

بدانسان که بعضی‌شباهتهامیان‌این دو دربار وجود دارد، پارهٔ تشابهات بین

---

(۱) کتاب العبر ودیوان المبتداء والخبرابن خلدون ص ۸۱۰ قسم چهارم.

(۲) تاریخ بیهقی، ص ۲۴۰ (۳) کتاب العبر قسم رابع ص، ۸۱۰.

این دوشاعر نیزموجود است .

یکی از ین همانند هاتشابه مدایح هردودرباره امرای شان میباشد .

درعلاقه ابونواس بهارون الرشید میبینیم که ابونواس ندیم او نبوده ، (۱) بلکه شاعرمداح اوبودکه مدایحش میخواند واز عطایای وی مستفید میگردید . چه خلیفه مذکوراگرچه عشرت طلب ولذت خواه بوده ، با آنهم روزانه صدر کعت نمازمیخواند وبه حج بسیارمیرفت وصد هافقیه‌درر کابش همیشه می‌بودندووقتیکه موعظهٔ ازواعظان را میشنید ، سخت میگریست تاریشش ترمیشد (۲) و اگر کسی چنین صفات را داشته باشد شاعرمثل ابونواس ندیم وجلیس اونمیباشد .

وسلطان محمود اگرچه ازعیاشی وبزم خوشش می‌آمد ،ولی باآن هم خدا شناس و متعبد بود ودراموردین سخت پابندی داشت . همیشه بتلاوت قران کریم می پرداخت ودرنمازبجماعت حاضرمی‌شد . چنانچه از کاخ فیروزی تامسجد عروس الفلک راهی نهانی ساخته بودکه باسانی بتواند به نمازحاضر شود ودر مسجد نیز مقصورهٔ برای خود اختصاص داده بود،تابدون تشویش بعبادت پادشاه حقیقی جلت عظمته بپردازد . (۳) ورابطه فرخی باورابطه شاعر مداح باسلطان بزرگ بود ولاجرم باید درآن ، دوستی باترس واجلال توام بوده باشد . اما رابطه اوبصاحبش ازابونواس کمی وسعت داشت ، چنانکه خود اومیگوید :

شاه گیتی مرا گرامی داشت — نام‌من‌داشت روزوشب‌بزبان
بازخواندی مرا زوقت بوقت — بازجستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیاورود بزن — گاه گفتی‌بیاو شعر بخوان
بغزل یافتم همی احسنت — بثنا یافتیم همی احسان (٤)

ودررابطه ابونواس به امین عاطفه سرشاربصورت برجسته بمشاهده می رسد

(۱)عبدالرحمن صدقی ،ابو نواس‌ص۱٦۹ (۲)عبدالرحمن صدقی ،ص۱٦۸.
(۳)سلطنت غزنویان،ص۱۳۹(٤) دیوان‌فرخی ۲٦۷ -

چه امین پیش از آنکه ممدوح شاعر باشد و از صلات و عطایای وی مستفید گردد دوست و ندیم و جلیس او بشمار میرفت. چه عیاشی و میخوارگی امین با غفلت و سؤ تدبیرش موجب شکست و سقوط او شد و یکی از موجباتی بود که به شعراء خاصه بکسی مثل ابونواس که گوینده و نوازنده بود عنایت پیدا کند. از طرف دیگر امین شعر ابونواس را سخت خوش میداشت و معبر حالت و احساسات خود میدید (۱) و فرخی با میر محمد بسیار علاقه مند بوده و نیز از محبت و عنایت خاص این شاهزاده برخوردار شده است و در ستایش ممدوح جوان سخی خود هرچند گاه با لهن و طرحی دیگر شعر تر میسرود و همچنان مثل ابونواس و امین عللی دیگر نیز امیر محمد و فرخی را بجانب یکدیگر میکشاند. نخست آنکه امیر محمد جوان خوشگذران طبعاً صحبت فرخی شاعر و نوازنده جوان و عشرت طلب را خریدار بود و او را ببزم و شکار میخواند حتی از خوشگذرانی این شاهزاده ابن خلدون نوشته است که بلهو و لعب مشغول و از تدبیر ملک غافل بود (۲) از جانبی دیگر ظاهراً امیر محمد لطف شعر فرخی را درك میکرد و سخن شناس بوده. تشابه دیگری نیز میان این دو شاعر هست و این در طبیعت شخصیت هر دو شاعر توانا بود و آن در وفای هر دو برای امرای شان که ابونواس مدتی مدید مدحت گر امین بوده و تا سالی که امین بقتل رسیده، ابونواس ازین کار دست نکشیده، حتی مرثیه مشهور او یادگار این تاریخ است و بمدح حریف و رقیب او یعنی مأمون هیچ اقدام نکرد. و همچنان فرخی با میر محمد دلبسته بود، و شاید قدرت یافتن مسعود غزنوی و بپادشاهی رسیدن او وی را شاعر دربار مسعودی نیز کرد. این موضوع از دیوان او هم برمی آید زیرا از مجموع «دوصد و چهارده» قصیده و دیگر اشعار وی فقط ده قصیده بنام مسعود و در

(۱) عبدالرحمن صدقی ۱۹۷ و مابعدها.

(۲) کتاب العبر و دیوان المبتدا و الخبر ابن خلدون قسم چارم، ۸۱۰.

ستایش اومیباشد . بعلاوه ازخلال اشعاری که درمدح وی سروده ، چنین استنباط میشود که گویی این مدایح فقط برای ادای تکلیفی گفته شده است و یالااقل آن روح ستایش و تجلیل صمیمانه که درمدایح امیرمحمد گفته، درین اشعار نهفته ومحسوس نیست»(۱) دیگر تشابه بین هردوشاعر توانا این بود، که هردوشاعر فرخی و ابونواس نوازنده وموسیقی دان بودند ودرمجالس بزم وعیش مقامی خاص داشتند و این مهارت درشعر هردوتاثیر کرده حتی میتوان گفت که وقتی شعر فرخی وابونواس را میشنویم یامیخوانیم درماحالتی بوجود می آورد ، مقداری ازین تأثیر ناشی از معانی است ومقداری دیگر حاصل طرز تألیف صوتها یعنی آهنگ ووزن شعر یا موسیقی الفاظ است . که بگوش ماخوش ومطبوع می خورد ودرخاطرما شور وجنبشی برمی انگیزد .

تشابهی دیگری میان این دوهست وآن درشوخی وگستاخی طبع است . هر دوشاعر اززاهدان ومفتیان ریاکاروباده نوش تمسخرمیکردند وازرفتن ماه رمضان شاد مان میشدند . باده را حلال شمرده وهمگان رابعیش ونوش خوانده اند ودر بعضی قصاید هردوشاعر جزئیات روابط خود رابامعشوقان خویش بیان کرده اند، اما ابونواس درین باب سخت مشهوراست حتی میتوان گفت که اوگوی سبقت را ازتمام شعراربوده است . زبان هردوشاعر بزبان مکالمه نزدیک است و شیوه هردوسهل ممتنع بوده ، امااختلاف میان ایشان ازلحاظ هنری موجود است ،فرخی شاعردرباری بوده وبرسم آن زمان وظیفه خاص داشته وباسلاطین وامراودبیران وسپاهیان سروکارداشته والتزام موکب ایشان که درعین حال موجب تقریب بوده سود های هنری فراوان دربرداشته است .

چه عبارات فرخی زیبا والفاظ اومنتخب وتعبیرات خارج از چوکات اخلاق دردیوانش بندرت دیده میشود . به این سبب بودکه دیوانش از آغازتاانجام

(۱) دکتر غلام حسین ، فرخی سیستانی ، ص ۱۰۰

یکدست ویکنواخت لطیف وملایم، وبدیع وپاك وگوارا بود .

ابونواس چنین نیست، سخن او استادانه امادیوان او پرنشیب وفراز است ویك حالت ندارد چه ابونواس تمام زندگی او درقصور باملوك وامراء نبود، بلکه بامی فروشان وتوده ومردم کوچه وبازار تماس میگرفت (۱) .

به این سبب بود که الفاظ نا زیبا وفحش ودشنام وسخن بی پروا در دیوان او کم نمی باشد .

گذشته ازین تشابهات که ذکرشد ، فرخی راه وروش هنر شعرابونواس را طوری کاملاً هضم کرده وباردیگر بازبان دری بیان داشته ، که معانی ابونواس دردیوان فرخی راه یافته تاآن جای که ترجمه تحت اللفظ پاره ازاشعاراورا در بعضی اشعارفرخی توان دید . امثال این ها :

ابونواس درباره رفتن رمضان چنین میگوید :

ولی الصیام وجأ الفطر بالفرح - وابدت الکأس الوانا من الملح (۲) این معنی را فرخی دوباره تکرار میکند ومیگوید :

روزه ازخیمهٔ مادوش همی شد بشتاب عید فرخنده فراز آمد باجام وشراب (۳)

ابونواس در باره ماه شوال میگوید :

وانی بشهر الصوم اذبان شافت وء انك یاشوال لی لصدیق (٤)

فرخی درباره ماه مذکورمیگوید :

ای رفیقان سخنی راست گویم شنوید: طبع من باری باشوال آمیخته تر (٥)

ابونواس راجع بباده وساقی میگوید :

فالخمر یاقوته والکاء س لؤلؤة من کف جاریته ممثوقة القد(٦)

---

(۱) ط حسین حدیث الاربعاء ۱۸۰ و ۱۸۱ (۲) دیوان ابونواس ۱۰٤ (۳)دیوان فرخی ۱۵ .

(٤) دیوان ابونواس ۲۰۵ (٥) دیوان فرخی ۱۵۰ (٦) دیوان ابو نواس ۲۷

فرخی درین معنی چنین میگوید :

باده صافی و پالوده وروشن چو گلاب ساقی دلبر و شایسته و شیرین چو شکر (۱)

ابونواس ساقی راچنین توصیف میکند :

سقانی من یدیه ومقلتیه　　من الراح المعتق شربتین

فبت مرنحامن شربتیه　　صریعا قدمنیت بشربتین (۲)

فرخی درین معنی میگوید:

چو شب دو بهره گذشت ازدو گونه مست شدم　　یکی زباده ودگرزعشق باده گسار

نشان مستی درمن پدید بود وبتـــــم　　همی نمود بچشم سیه نشان خمار (۳)

درعقیده ابونواس زندگی قلب وروح وبدن بچهارچیز میباشد واینك:

اربعتـة بحیـــابهـــــا　　قلب وروح وبـــــدن

المأ والبستان والخمـــره　　والوجه الحســـن (٤)

واین درنظرفرخی هم بسیارضروریست اما بعقیدهٔ اوسه نه چهار:

نبیذ تلخ وسماع حزین وروی نیکـــو　　بدین سه چیزبود مردم جهانرا رای

مراطبیب جهاندیده این سه فرموده است　　تودوستان گرانمایه راهمی فرمای (۵)

وباوجود این تشابهات ازدیوان ابونواس دردیوان فرخی موضوع اقتباس مضمون ازپیشینیان وچگونگی وشرایط این کاروبحث درهنرنماییهای که درین زمینه ممکنست وانواع سرقات ونیزاختراع وابداع معانی ومضامین در کتابهای بلاغت بتفصیل آمده، چندانکه حتی اشاره برؤوس مطالب آنهاازحوصله این مختصر بیرون است . اماغرض من آن بود که تأثیری که متقدمان درپروردن قریحه وآثار هرشاعری دارند ، نباید فراموش شود ثانیاً هرتشابه وهمانندی مضمون ومعنی را

---

(۱)دیوان فرخی ۱۰۵ (۲) دیوان ابونواس ٤٤.

(۳)دیوان فرخی ۱۰۹ (٤)دیوان ابونواس ٥۱ (٥) دیوان فرخی (سه صدو هفتادو یك)

بی تأمل بسرقت متاخر از متقدم نه باید منسوب داشت. شعر پخته و استوار فرخی واستادی او در پرورانیدن مضامین و ادای آنها بزبان فصیح نشان میدهد که وی علاوه بر تحصیلات ادبی، آثار پیشنیان عربی و دری را بدقت خوانده و در آن تتبع و امعان نظر کرده است زیرا از روزگاران قدیم یکی سودمندترین و بهترین راه‌های پرورش استعداد و قریحهٔ ابداع، تأمل در آثار هنرمندان و نکته آموختن از ایشان بوده است و کسی که آثار دیگران را مطالعه و در آنها تامل و دقت کند، بعید نیست که تحت تاثیر افکار و معنی و اسلوب بیان آنان واقع شود و گاه خود اشکارا با قتباس و یا تقلید بپردازد. و در پایان این مقدمه شاید این کار کوچک و ناچیز با نقایص و اغلاط و اشتباهات فراوان پربا شد. با در نظر داشتن این حقایق از دانشمندان محترم افغانستان و محققان تاریخ و ادبیات دری توقع میرود، از رهنمائی و اصلاح و انتقاد دریغ نفرمایند تا از نصایح شان مستفید باشم. و برخویشتن واجب میدانم که از جناب رئیس سابقه فاکولته ادبیات پوهاند مجددی و رئیس کنونی آن داکتر مجروح و معاون فاکولته ادبیات پوهاند میر حسین شاه که در طول مدت اقامت من در افغانستان از فراهم آوری هر گونه تسهیلات دریغ نکرده اند، اظهار سپاس و امتنان کنم و همچنان از استادان فاکولته ادبیات و خصوصاً داکتر جاوید که قسمتی از زین الاخبار را با من خواندند و استاد صفدر پنجشیری که بسیاری از کتابها مورد حاجت را فراهم آورده و در اختیارم گذاشته اند و استاد نگهت که در سال اخیر دستور زبان دری را بوجه نیکو و شایسته ای برایم تدریس کردند و آقای رضوی که فنون ادبی را به همراه من خواندند قلباً تشکر کنم...

«ومن الله التوفیق»

ادب دری درسر زمینهای دیگر

اشعاری‌ازشاعـران هندوستان

عکس رخ جانانه ام ، رازتجلـی خانه ام
عالم‌نداندرازمن،خود شمع‌وخودپروانه‌ام
من عاشق‌دیوانه ام، از رسم وره بیگانه ام
سوز وگـداز شمعم وخاکستر پروانه ام
نی توزمن بیگانه ای، نی‌من زتوبیگانه ام
توزینت کاشانه ای ، من رونق ویرانه ام
من فطرتاً فرزانه ام، درچشم تودیوانه ام
باهرکسی وابسته ام باهر کسی بیگـانه ام
هستی همه مستیٔ من ، مستی همه هستیٔ من
خود ساقی میخانه ام، خودساغروپیمانه ام

(قمرمراد آبادی)

نازت به جان ما ست تغافل برای چیست؟
آخـر نیازمنـدی ما مقتـضای چیست؟
ای ترك شوخ! اینهمه نازوادای چیست؟
بردل شکستـگان ستم ناروای چیست؟
ایمان وجان ودل به ادایـی گرفته ای
آخر دگـر زطـرز ستم مدعای چیست؟

زلـف سیاه و کاکل پرپیـچ وخال رخ
درحیر تم هنوز دلـم در بـلای چیست
هر ذره ازجمال توصد جلـوه گاه ناز
دیوانه را هدایت هوش از برای چیست
جان حاضر است دل چو کـفایت نمیکند
دیگر بگو که بوسهٔ لب را بهـای چیست
رفتـم به دیـرو کعـبه وجستـم نیا فتم
قربان شوم حکـایت آن ماسوای چیست
صدآرزوی خون شده صدگونه درد غم
جزاینهمه به هجـر تودل آشنای چیست
ساقی حـدیث باده خـدا را بگو بـگو
بینی به ذوق بـرلب مینا صـدای چیست
چون مظهرجمال تواین جمله عالم است
اظهاربی نیازی خود از بـرای چیست
لطف سخن چوقدرسخن ازجهان گذشت
«یکتا» به یادرفتگان این وای وای چیست

(حضرت یکتا بهوپالی)

عشق در ذوق وعقـل در نیـرنگ
دوست درصلح وپاسبان درجنگ
عشق در جزبه و هـزار سلـوك
عشق یك نغمـه و هـزار آهنگ
عشـق را دارو عـقـل را منبـر
عقل دررنگ وعشق خودبی رنگ

مسند عقل بر لب ساحل
عشق را تختگاه کام نهنگ
عقل با عشق نسبتی دارد
جام بلورو بادهٔ گل رنگ
عقل در پرده گفت : هان خاموش!
عشق مستانه میکشد آهنگ
عقل از سنگ شیشه می آرد
میزند عشق شیشه ها بر سنگ

(گرامی)

آشوب روزگار چو دیدم گریستم
بی مهری نگار چو دیدم گریستم
دست حزین و گردن مینا و بزم غیر
این لطف بیشمار چو دیدم گریستم
آشفته حال و بیکس و گم کرده کاروان
دل تفته بیقرار چو دیدم گریستم
وارفتگی حسن برای وصال عشق
تغییر حال یار چو دیدم گریستم
بی یار و بی حمایت و بی نان و بی مکان
این تلخ و ناگوار چو دیدم گریستم
عظمت که سر بپای کسی تا کنون نکرد
برعارضش نثار چو دیدم گریستم

(عظمت رضوی)

نویسنده : عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجهٔ دری بدخشان

-۳-

۱ـ پابلب گور pa'balabigo'r اسم مرکب (ك ج ف) پیری زیاد ـ کنایه از دم مرگ.

۱ـ (پابلب گور رسیدن ـ کنایه از بسیار پیر شدن ـ افغانی نویس)

۲ـ پابرکاب pa'bare'ka'b مصدر (دك ج ف) افتیدن از اسپ که پای کسی در رکاب بند بماند و اسپ وی را در آن حال کش کند.

۱ـ (کنایه از مستور رفتن ـ افغانی نویس)

۲ـ (مستور رفتن ـ غیاث)

۳ـ پابیل pa'bayl مصدر مرکب (ك د ج ف) بیل زدن ذریعهٔ پای زمین زراعتی ویاجوی را.

۱ـ (بیل زدن زمین ـ افغانی نویس)

٤ـ پاپس کشیدن pa'paskashe'dan مصدر مرکب (ك ف ج) از کاری دست کشیدن از حالت عادی برافتیدن ـ رجعت از کاری.

۱ـ (کاری ترك دادن ـ افغانی نویس)

٥ـ پاپیچ pa'paych اسم مرکب (ك د ف ج) تکهٔ پشمی ویانخی که چوپان ها جهت نگهداشتن پایهای خویش از سردی ویادیگر عوارض بر بند پای بندند.

۱ـ در کشم پاپیچ گلدوزی دهن پطلون رانیز گویند.

۲- پیتوه (کشمی) paitawa و یا پیتاوه در (ج ف) paita'wa تکهٔ پشمی و یا نخی که در دور پای بندند و پیتاوه و پاپیچ در حقیقت هر دو یك معنی دارند.

۶- پاپوش pa'po'sh اسم مرکب (ك دف ج) کفش پای- هر چیزیکه بپای پوشیده شود.

۱- (بیك آبله رستم ازصد تردد - کشیدم زپاپوست پاپوش کردم- بیدل)

۷- پاتخس paataxs اسم (ك ف ج) بخشش که پدر دختر بدا ماد در وقت عروسی میدهد

۸- پاتك patək اسم (ك ج ف) چادرخوردو کهنه که زنان در وقت کار کردن بسر بندند.

۱- دروازی ها «پتك pətək» گویند. درجایهای دیگر پتك کلولهٔ تار باشد.

۹- پاجامه paajaama اسم مرکب (ك ج) تنبان زنانه

۱- دروازه «پاجومه paajoma» گوید

۱۰- پاچا گردشی Paachaagardəshi مصدر مرکب (ك ف ج) شورش های داخلی در یك مملکت

۱- (شورش وانقلاب - افغانی نویس)

۱۱- پاچ pach صفت واسم - (ك دف ج) کنایه از کسیکه وسعت بین دو پای آن ازحالت عادی زیادباشد.

۱- نوعی از تکهٔ سندی که ازان بمقصدلنگی استفاده کنند

۲- جدائی شاخ درخت ازهم

۳- (قماش است معروف- افغانی نویس)

۱۲- پاچك paachak اسم (ك ف ج) حصهٔ پهنی تخم مرغ

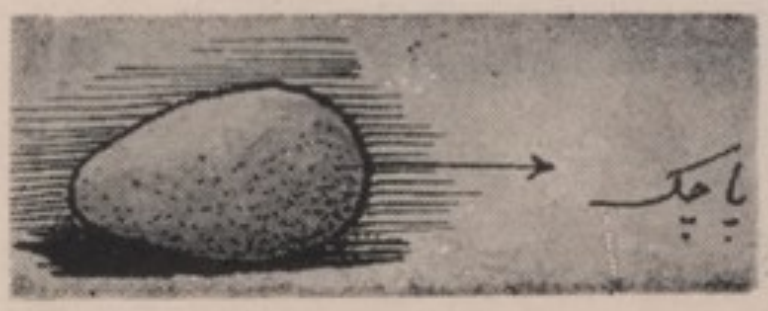

۱- هر گاه « پاچك pacak » خوانده شود «پای» معنی میدهد

۲- پاچك را «پانك panak » هم گویند که هردوحصه پهنی تخم مرغ معنی میدهد و آن ضد «سرك Sarak » باشد .

۳- (پاچك بروزن ناوك سرگین گاو راگویند که خشك شده باشد یا بدست پهن کرده خشك کرده پا شد- افغانی نویس) تشریحی که آقای افغانی نویس نموده اند بدخشانی ها بنام «چپاك Chapak» میگویند

۱۳- پاچك سنگی paachakisangi اسم (ج ف) سنگ پهلوی دیگ بالای تنوررا گویند که دروقت آتش کردن و پختن چیزی، سنگ راجهت نیفتیدن دیگ گذارند.

نیفه یالیفه
پاچه

۱- دیگدان خوردیکه اطفال جهت ساعت تیری می ساز ند که بعضاً آنرا «دیگدانچه» یادمیکنند.

۲- دروازی ها «سنگ پاچگی Sangipaa Chaki » گویند

۳- کشمی ها « کتك katak » نامند .

۱٤- پاچه Paacha اسم - (ف ج ك) دهن تنبان یا ایزار

۱- (پاچهٔ ایزار- پاچهٔ گوسفند- افغانی نویس)

۲- (بفتح ثالث - تصغیر پای است و به عربی کراع خوا نند به سکون عین بی نقطه - برهان)

۱۵- پاچگی paachagi اسم (ك) پوست حصهٔ پای حیوانات - این لغت زیاده تر معمول است در بین چرمگرها پوست پای رابخودگیرند و بنام پاچگی یادش کنند.

۱٦- پاچه برزدن paachabarzadan (ك ج ف) کنایه ازشروع نمودن کاری «لیفه lifa » زدن و یا «بر bar » زدن تنبان- آماده ساختن خودرا برای جنگ کنایه از آمادگی در کاری

۱- (اقدام به کاری کردن - برای جنگ فرارخودرا آماده کردن. افغانی نویس)

۱۷- پاچه کن paachakan صفت کنایه از بی حیائی و نفاق اندازی

۱- پاچه کن را در کشم وجرم «سگ خف گیر sagixafger » (سگ خپ گیر) ویا « سگ خاموش گیر » گویند «سگ های خف گیر» سگ هائی اند که ظاهراً خودرا عاجز نشان میدهند وازقفای شخص حملهٔ دزدی میکنند .

۱-(کنایه از شخص بی حیاء که ازرذالت مردم آبدار را بی آب کند افغانی نویس)

۱۸- پاچه شمر paachashəmə$_r$ (ك ف ج) یك قلم ،تماماً، بالکل

۱- در کشم «سروزیل sarozeel » گویند که شاید از «سروزیر گرفته شده باشد.

۱۹- پاچه گیر paachager صفت - کنایه از کسیکه به مردم تجاوز کند خورده گیری ها ی بی معنی

۱- کنایه به سگ های گیرنده

۲- دراصطلاح « کشتی گیری » یاپهلوانی به پهلوان ضعیف استعمال می‌شود .

۳- (سگیکه پاچهٔ مردم راگیرد، افغانی نو یس)

۲۰- پاچه خارك paachaxaarək اسم مرکب (ك ج ف) نوعی از خار که بر کالای انسان می چسپد و « موش خار moshxar» هم گویند .

۲۱- پا ختك paaxetək مصدرمرکب (ك: ح) لگد زدن ، پازدن که بعضاً آنرا لنگچك lengəchək » گویند

۱-خاك تولك xaaktolək » رانیز گویند (درخاك مالانیدن کبك ویامرغ خودرا)

۲- بعضاً (الاسك alasak » میگویند

۳- (پاختك، فاخته طایری است معروف ،افغانی نویس)

٤- مجازاً به کسی که ازحالت ثروتمندی بحالت فقرمبتلا شود، گفته می شود

۲۲- پاده paada اسم جمع (ك دف ج) گلهٔ گاو، خروغیره ، وبرای ازدحام

مردم نیز استعمال می شود، بعضاً بصورت مفرد نیز بیك گاو استعمال میگردد

۱- (معروفست که گلهٔ گاوخر باشد، افغانی نویس)

۲۳- پاده خانه paadaxana اسم‌ظرف(ك دف ج) محل استراحت گاوان و خر ها در کوه ودشت ویاحویلی که بدروازی ها«پاده خونه Paadxona » تلفظ کنند .

۲٤- پاده وان Paadawan اسم صفت (ك دف ج) کسیکه پاده رامی چراند .

۱- بدروازی«پاده‌وون Padawon»ویا«گاوون gawwon»یعنی«گاووان» گویند .

۲- (گاووان ـ افغانی نویس)

۳- (پاده‌بان ـ بروزن‌سایبان ـ گله‌بان‌وچوپان‌و پاسبان‌و نگهبان‌را گویندبرهان)

۲۵- پادری Padari اسم ظرف (ك د ف ج) محلیست د ر د ر دروازهٔ خانه که کفش‌هارادر آنجا گذارند ـ

۱- کفش کن Kafshkan ویا کوش کن Kawshkan نیز گویند

۲- پاگه Paaga هم گفته می‌شود

۲٦- پاردم Pardəm اسم مر کب (ك د ف ج) پسبند خر و اسپ که از عقب پالان بدوطرف ران اسپ وخر بپالان وصل است .

۱- (رانکی پالان خر- افغان نویس)

۱- (پاردم بضم دال وسکون میم رانکی راگویندوآن چرمی باشد پهن که‌بر پس پالان چاروادوزند وبرپس ران چاروااندازند وبعضی گویند چرمی باشد که برپس زین‌اسپ بندندوبزیردم اسپ اندازندواین واضح است ـ برهان)

۲۷- پاره Paara اسم (ك دف ج) جزء ازقرآن مبارك

۱- رشوت

۲- حصه وشقه

۳- (اعطا بود چنانکه گوئی‌فلان را نان پاره داد ـ فرس)

٤- (پاره بروزن چاره معروف است که درمقابل درست باشدوبه عربی‌قطعه

خوانندو گرز آهنین راهم گفته اندورشوت رانیز گویندو بمعنی تحفه و تبرك هم آمده است و نوعی ازحلوا باشد که شکرپاره مشهوراست و پریدن و پرواز کردن راهم گفته اند وجزو رانیز گویند که جمع آن اجزاء باشد ـ ونا د وشیزه را هم میگویند که دختر بی بکارت بارت باشدو بمعنی زاده هم است ـ چنانکه گویند: مخدوم پاره (یعنی مخدوم زاده) و بزبان رومی زری است که درهمان ولایت رایج است و به هندی سیماب وذیبق راگویند ـ برهان)

۵ ـ در ترجمهٔ برهان قاطع «تبرك Tabarək» آمده واین لغت بمعنی نان وخوراك که بعدازسیرشدن باقی می ماند ودیگران آنرامیخورند ـ وازطرف دیگرچیزمهم وبابرکت راگویند مثلاً آب زم زم رایك آب تبرکی ویاغیره چیزهارا .

۲۸ ـ پا ر گی Paargi مصدر صفت (د ك ف ج) رفو کردن چیزی ازقبیل کالا ـ پیونددادن لباس کهنه ـ کفش وغیره اشیاء موردضرورت که قابل «پینه» کردن باشند .

۲۹ ـ پارو Paaro اسم (ك د ف ج) عبا ر ت ازموادفضلهٔ حیوانات ازقبیل گاو ـ خر ـ اسپ وغیره

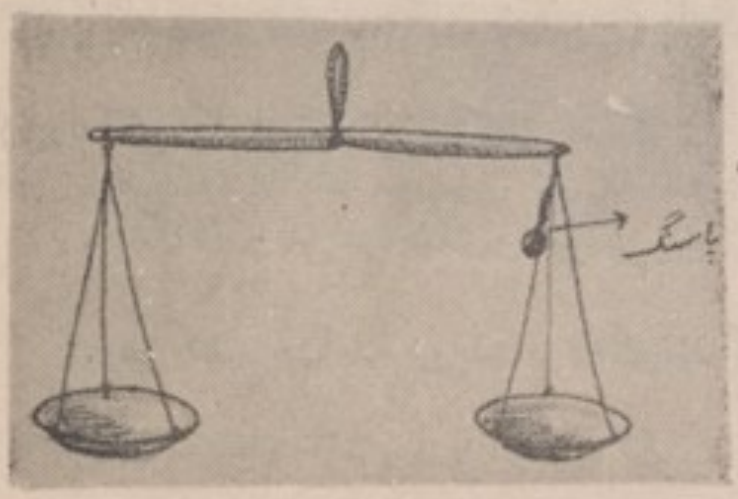

۱ـ انباریکه درزمین ها جهت قوی ساختن وآماده کردن زرع خوب انداخته میشود.

۲ ـ (پیره زال ـ انباریکه بر زمین دهند ـ افغا ن نویس)

۳۰ـ پاسنگ Paasang اسم (ك ج ف) تو تهٔ سنگ و یا کلو خی که جهت تعا دل «پله pala» های ترازودرطرف «سبک səbək» آن گذارند والبته این کاروقتی صورت میگیرد که عدم تعادل موجود باشد .

۱ـ (پاسنگ بروزن آهنگ آنچه دریك کفهٔ ترازو نهند بجهت برا بر کردن کفهٔ دیگر ـ برهان)

۳۱ - پاشیدن Paashedan مصدر (ک ج ف) شخم کردن زمین زراعتی - پاشیدن گندم جو- ارزن وغیره .

۱- بدروازی « پاشیین Pasheyan » گفته میشود .

۳۲ - پاشنه Pashna یا پاشنا Pashna اسم جامد (ک د ف ج) کری بوت ، پیزار وغیره چیزهائیکه دارای پاشنه باشد - «بد پاشنه» badPasna هم معمول بود که زن بد راه معنی میدهد .

۳۳-پاکار Paakar صفت (ک ج ف) کنایه ازخادم (کنیز و غلام) خدمت گار

۱- (پاکار با کاف بروزن ناچار کسی را گویند که چون تحصیلداری بجائی بیاید که ازمردم تحصیلداری دهد وشخصی رانیز گویند که مستراج وادب خانه راجارو کند وپاکیزه سازد اورا به عربی کناس خوانندومطلق خدمتگار را نیز گفته اند- برهان)

۲-(پاکار پیادهٔ تحصیلی و خدمتگار - مزدور - خاکروب - غیاث)

۳٤- پاگه Paaga اسم مکان (دف ج) پایگاه - حصهٔ نزدیکی در دروازه خانه که در آنجا کفش گذارند- کفش و کوش کن هم گویند

۱- امکان رفتن هرجای رانیز گویند

۲- در کشم مسابقه دویدن را گویند که درجایهای دیگر « پیگه Paiga » گویند

۳- درجرم وخاش « پلندری» گویند

۳۵-پالنگ (Paalang) اسم (ج) معیار واندازهٔ کمی که خاص برای کاه استعمال میشود.

مثال : ای بچم یك پالنگ که به اسپم بیار (بچیم یك اندازه کاه برای اسپ بیاور) درخرید وفروش کاه معمولاً «جوال» استعمال میشود .

۱ - (بفتح ثالث بروزن شالنگ کفش وپاافزارچرمی باشدودریچهٔ کوچکی رانیز گویند که بیک چشم از آن نگاه کنند - برهان)

۳۶- پالان (Paalaan) اسم- زین خر-موره (mora) (از خس جور شده ودولامی باشد و پوش گلیمی داشته میباشد)

۱ - دروازی هاوخاشی هاموره میگویندمگر تقوم (Tqom) هم گفته میشود.

۲ - جرمی هاو کشمی هازیر پا کردن بزرادروقت بز کش تقوم ویا تقم(Təəqəm) گویند «تی تقم» هم استعمال میگردد .

۳ - (بیدل آدم باش فکری راکب ومرکوب چیست
ازهوس تا کی کسی پالان گاوخرشود - بیدل) .

٤ - (هرسو به حرکت نفس مطلق عنان بتازید
ای زیر خرسواران پالان وزین که دارد - بیدل)

٥ - (ویادرقسمت تقم وتقوم بیدل صاحب گویند :
زاهد ازگنبد دستاربخود می بالد نکنی عیب که خرفخر به تقوم دارد - بیدل)

٦ - (پالان - آنچه برسراشترنهند - افغانی نویس)

۷ - (پلا سیکه برپشت خراندازند - غیاث) پلاس دربد خشان نام گلیمی باشد رادارو بدورنگ سیاه وسفید .

۳۷ - پالیسه (Paalesa) اسم (د) لب بام خانه که درجرم وکشم « سر پیجلی » (Sarpayjəli) گویند .

۳۸ - پای دو (Paydaw) اسم (ك د ف ج) پیادهٔ دفتر یا خدمت گار

۱- مزدوررا یتیم میگویند .

۲ - (کسیکه خدمت جزوی باوی رجوع باشد - افغانی نویس)

۳۹ - پابرجا (Paabarja) مصدر (ك ج ف) محکم واستوار با دوام با اعتبار

۱ - (شخص معتمد - افغانی نویس)

٤۰ - پایمال (Paaymal) مصدر (ك د ف ج) زیرپای شدن - لگدمال شدن

۱ - (درزیرپای مالیده شدن ضایع وتلف شدن - افغانی نویس)

۴۱ - پایواز (Payewaz) مصدر (ك ج ف) خبرگیری کردن - فراغ وآزادبودن

۱ - (کسیکه درمحبس ازمحبوس خبرگیرائی نماید - افغانی نویس)

۴۲ - پای گنجشکک (Paaygənjəshkək) اسم علم (ك ج ف) نوعی از علف کاریکه بدون تعمق باشد .

۱ - بعضاً «نول گنجشکک (Noligənjəshkak) هم گفته میشود

۲ - درکشم « پای گنجشکک » (Payigənjəshkak) کنایه ازخط خراب باشد وبعضاً به تحقیرهم استعمال میگرددو به مقابل باسوادها استعمال میشود.

۳ - (علفی است پلی دار- افغانی نویس)

۴۳ - پالیز (Paalayz) اسم (ك دف ج) کشت زراعتی خربوزه - تربوزوبادرنگ

۱ - (پالیز بروزن کاریز به معنی باغ وبوستان وکشت زار باشد عموماً خربوزه زاروخیارزاروهند وانه زارراگویند خصوصاً - برهان)

۴۴ - پت (Pat) صفت (ك ج) کنایه ازشخص لنگ . موی های تحتانی پشم گوسفند - بز- شتروغیره که لباس سازند مثل پت چکمن - کرتی پتی وغیره

۱ - پتله وپتلیک (Patala و Patalayk) شخص لنگ راگویند

۲ - اگرپتل (Pətəl) ویاپتلک (Pətələk) گفته میشودگنگه ویانیم زبانه معنی میدهد .

۳ - گنگ هاراپتک لنگ (Pajəklang) هم گویند که به اثرخوردن پتک (Patək) لنگ شوند

۴۵ - پتک (Patək) اسم (ك ج ف) نام حبوبی باشد مثل مشنگ

۱ - (بضم اول - سکون ثانی وثالث به معنی پتک آهنگران - غیاث)

۲ - (بفتح اول ضم ثانی وسکون ثالث حبوبی است ازخاندان باقلی که‌در

صورت خوردن آن انسان به شلی وفلج اعضاء مبتلا میشود . عموماً آ نرا عوض کنجاره به گاوان دهند . برهان)

۳ ـ (پتک به اصطلاح اوباش مردم شریف و معتبرولفظی است بصورت توهین گویند ـ افغانی نویس)

٤ ـ پتک (Pətək) برآمدگی

٥ ـ پتک (Patak) ردیف پیتاوه (Paitawa) که از تکهٔ پشمی ونخی سازند

٦ ـ پتک (Patak) چرم داخل کفش

۷ ـ پتک (Patak) بلفظ کشم خاك انداز باشد .

۸ ـ پتک (Putək) کلولهٔ تارنخی وپشمی

۹ ـ (پتک ـ کدین بزرگ آهنگران باشد فردوسی گوید :

سرسروروان زیرگرزگران چوسندان وپتک آهنگران ـ فردوسی ـ فرس)

٤٦ ـ پپوك (Papok) اسم علم (دربین ترك هامعمول باشد) هد هد .

۱ ـ (پوپک ـ هد هد بودرودکی گوید :

پوپک دیدم بحوالی سرخس بانگک پربرده بابراند را

چادرکی دیدم رنگین برو رنگ بسی گونه برآن چادرا ـ رودکی ـ فرس)

٤۷ ـ پپوس (Papos) اسم صفت (ك د ف ج) لفظیست برای مزاح باهمد یگر گویند

۱ ـ (آدم بی عاروبی حمیت ـ افغانی نویس)

٤۸ ـ پپه (Papa) اسم (ك ج ف) لفظیست که اطفال برای خواستن غذا استعمال کنند وبرای تحسین هم استعمال شوددرصورتیکه په په (Pahpah) تلفظ شود

۱ ـ (په په ـ ترکی ـ برای تحسین حیرت آمیز ـ غیاث)

٤۹ ـ پتنوس Patnos اسم جامد (ك دف ج) که ترکهای بدخشانی «پنوس Panos»

هم تلفظ کنند و بعضاً تاجکهای مجاور نیز به این شکل نام می برند بمعنی ظرفیست که در آن پیاله وچاینک وغیره گذارند .

۱- (پتنوس (ترکی) آنچه در آن ظروف چای و بشقاب گذاشته از جائی بجائی نقل دهند - افغانی نویس)

۵۰-پتل Pətəl صفت (ك ج ف) کنایه از شخص که بصورت صحیح سخن زده نتواند.

۵۱ - پتله Patala صفت (ك ج ف) کنایه از کسی است که دارای پای کج باشد وعموماً برای اشخاص لنگ استعمال کنند .

۱- پتله بروزن «کجله Kajala» وهم کجله بمعنی پتله آمده که آدم کج و یاغیر استوار بودن بدن را گویند.

۵۲ - پتوال Patawal صفت (ك) مرغ بال کشال و آدم غم دیده و مظلوم

پجنك Pajanak یا «پژنك Pazrnk» صفت (ج) کنایه از گرسنگی که خوف هلاکت باشد

۱- در کشم پجانك Pajanək یا «پژانك Pazanək گفته می شود

۵۴ - پچاق Pəcahaq اسم (ك ج ف) پوست خسته چامغز-زردآلو وغیره میوه جات

۱- بعضاً پوست خربوزه و تربوز را «پچاق خربوزه و تربوز» نیز گویند

۵۵ - پچق Pəchəq صفت (ك د ج ف) کنایه از کسیکه دارای بینی پهن باشد

۱-فشار آوردن بر چیزی

۲- (بینی پهن وهموار- افغانی نویس)

۵۶ - پخال Paxal اسم جامد (ك د ف ج) سواره های زغر- ارزن-شالی وغیره

۱- کنایه از شخص زردچهره و یا اینکه کسی در مریضی رنگش زرد شده باشد مثلاً : او بیچاریکه بین که رنگش پخال واری گشته (آن بیچاره را بین که رنگش زرد گشته)

۵۷ - پخته Paxta اسم (د ف ج) پنبه

۱- کنایه از شخص رنگ پریده مثلاً «رنگش ساپخته واری» (رنگش مثل پخته)

۵۸ - پخپس PaxPas اسم صوت (ج ف د ك) لفظیست که برای گرفتن مرغان

استعمال کنند .

۱- بعضی اصطلاحات دیگری نیز از قبیل لپس Lappas در کشم که بمعنی زیادتی ووفرت نیز آمده - درجرم پخ Pax ، دردروازپق پق paq paq گویند

۲- کنایه از «قر qer» گفتن هم آمده

۳- پخ Pəx به آواز خنده نیز اطلاق می شود

٤- در بعضی مواقع فخ فخ fəx fəx و تخ تخ TəxTəx به سر فه و خنده نیز استعمال میگردد

٥- فک فک fək fək در کشم بصدای گریه اطلاق می شود. مگر این صدا بصدای خر «مرکب» دروقت جودادن نیز اطلاق میگردد .

٦- در کشم وبعضی حصص دیگر فک fək به آدم مغرور استعمال میگردد

۷- دربدخشان معمولاً زنخ را فک ودردروازلب را بمعنی فک استعمال میکنند

۸- فک یازنخ را «کیلک Kailak» گویند (دروازی)

۹- (پخ - آو ازخنده که دفعتاً ازدهن برآید - افغانی نویس)

۱۰- پخ - بفتح اول وسکون ثانی بمعنی خوش وپه باشد وتکرار آن بمعنی په په وخوش خوش است وآنرا به عربی بخ بخ خوانند وطوبی لك ومرحبابك هم گویند وبمعنی پهلوی هم آمده است، همچنانیکه گویند - چاربخ است یعنی چار پهلواست . وبکسر اول کلمه ایست که سگ وگربه را بدان برانند ودور کنند وبه این معنی بفتح اول هم درست است چه بامطبخ قافیه کرده اند - برهان)

۵۹ - پخسه Paxsa اسم (ك ف ج) دیوار کردن ذریعهٔ گل ولای بدون سنگ وخشت برای اینکه گل تر بوده یکدم نمیتوان دیوار رابلند ساخت پس بدفعات ووقفه ها پخسه زده می شود وهر دفعه دیواریکه بالای دیوار تعمیر میگردد آنرا پخسه گویند .

۱-در دروازو کشم پخسه کاوخ های بزرگ راهم گویند .

۲- (پخسه - هرطبقهٔ دیوار- افغانی نویس)

۳- (پاره ازهرچیزمثل یك پخسه تف ویك پخسه گل-افغانی نویس)

۶۰ - پدردار Padardar صفت (ك د ف ج) کنایه ازشخص با اهل وبا شرافت

۱- (پدردار- نجیب زاده -افغانی)

۶۱ - پرن Paran اسم (ك ج دف) علفیست دارای برگ های پهن وبرچند قسم است :

۱- اسپ پرن aspparan

۲- گوپرن gawparan

۳- پرن تاترك Paranitatrak

۴- پرن ابری Parani ibre

۶۱- پرپوت Propot مصدر (ك ج ف) کنایه از گم شدن چیزی در آن واحد

۱- پروپوت Propot بمعنی کهنه وفرسوده

۶۲- پرتا Parta فعل امر (ك د ف ج) ازمصدر پرتافتن Partaftan بمعنی بانداز وبه اصطلاح کابل پرتو Parto

۱- بندا banda نیز بمعنی پرتاآمده

۲- پرتافتن بمعنی پرتاب کردن وانداختن

۶۳- پرتاو Partow مصدر (ك ج ف) مانده شدن - خستگی که به قدم زدن ویا کارکردن ومطالعه نمودن وغیره عایدمی شود

۱- دردروازپرتاو کسی راگویند که استفراغ ویا «قی qai» میکند

۲-استفراغ رادرجایهای دیگرقی ویاگرداندن gardandan گویند

۶۴- پرتك partek اسم (ك) برگ های جواری

۶۵- پرچاو parchaw مصدر (ك ج دف) بازماندن هرچیز.

۱ـ خشك كردن آب آسیا برای استاد کردن آن درحالت نبودن غله جهت آرد ساختن .

۲ـ (پرچاو ـ بدرفت آب آسیا وامثال آن ـ افغانی نویس)

۶۶ ـ پر چا ل parchaı اسم مصدر (ج) درویکه به علف زارها ـ شبدر (شفتل shaftal) رشقه وغیره صورت میگیرد

۱ـ در کشم « کدرو kadraw » گویند ـ کدرو در جرم نیز بمعنی درویدن و درو آمده

۲ـ (پرچال ـ تخته سنگ های بر آمدگی سردیوار ـ افغانی)

۶۷ـ پرخچو paraxcho اسم آله (د) چوبیکه توسط آن مسکه را ازماست جدا کنند.

۱ـ در کشم مسکه چو maskacho یامسکک چو maskəkcho گویند

۶۸ـ پرخچه paraxcha اسم (ك د ف ج) توته ها ی (ریزه ها) چو بیکه به ا ثر تیشه زدن ازچوب مذکورجدا شده باشد .

۱ـ (پرخچه ـ تراشهٔ چوب ـ افغانی)

۶۹ـ پرخته parxata مصدر (ك د) سراسیمه وپریشان شدن در کاری

۷۰ ـ پر ا ته parata اسم (ج ك ف) نان تنگ tənək (کم ضخامت) که باروغن پزند وشیرین باشد .

۱ـ(پراته نان تنگ روغن جوش ـ افغانی)

۲ـ روغن جوشی خوراکی باشد معروف (دردرواز)

۷۱ـ پرده parda اسم ـ تکهٔ که در دروازه ویا کلکین آویزند ـ عزت وآبرو

۱ـ پوشاندن عیب دیگران مثل : پرده مره بکه که پرده ته خدا بکنه (پردهٔ من رابکن که پرده ات را خدا کند)

۲ـ (پارچه ایکه روی کلکین ودروازه آویزند ـ افغانی نویس)

۳ـ پرده پوشی pardaposi مصدرمرکب (ك د ج ف) پت کردن عیب وگناه

کسی - چشم پوشی

الف (چشم پوشی از جرم و گناه کسی - افغانی نویس)

٤ - پرده داری pardadari مصدر مرکب - با آب وعزت زیستن قدر داشتن

الف (حفظ و آبرو - افغانی)

۷۲- پره parra اسم (ك دف ج) چوب های چرخ آسیا که میچرخند - پشتیبانی کردن هرنوع چرخ راهم گویند - تنده یا بغل را نیز معنی میدهد . واگر « پره parra شود درآنصورت پوره وتکمیل معنی میدهد .

۷۳- پر par اسم - قطعه و پر بازی ، قطعه بازی

۱- بال

۲- پخال جواری

۳- هرگاه پر pər شود لب ریزوا گویند .

۷٤- پرپر parpar اسم صورت (ك د ف ج) بال زدن پرندگان

۱- پراپر parrapa و پرپر parpar هردوخیززدن وغیره راگویند .

۷۵- پرسوز parsoz مصدر (ك ج ف د) سوختن - داغ شدن

۷٦- پرسك سوزن pərsəkisozan اسم (ك ج ف) سوراخ سوزن

۱- بعضاً پلیسك playsək وبلیسك blaysek نیز گفته می شود

۷۷- پرسك انبار persəkianbar اسم (ج) سوراخ انبار (ذخیره خانهٔ گندم و آرد)

۷۸- پرکوگ parikawg اسم علم (ج ف ك) نوعی از نباتات کوهی که شباهت به کبك دارد وحیوانات تغذی مینمایند

۱- پرکبك ویاپرکوگ دربازارها باسم وتعریف توت خوب یاد می شود .

مثلاً: دربازارها گفته می شود که «ببرش پرکوگ» یعنی ببرید توت پرکبك را که درینجا پرکوگ نمایندگی ازپاکی وخوبی ونازکی توت رامینماید .

۷۹-پر که parka اسم علم (د) نوعی از علف که دارای برگ‌های پهن و قد بلند باشد

۱- پیر که perka بلفظ کشمی ها چار chaar باشد و چار عبارت از درشتهٔ خرمن گندم وجو می باشه .

۸۰- پرك parrək اسم - نوعی ازعلف - استخوان بدن - و یاقبرغه وهم آلـــهٔ چوبی که

شکل آن مخروطی و دارای سر کلوله که توسط آن درداخل خمبك xambək دوغ زنند تامسکه رابدست بیاورند که بعضی ها سه پایه نیزمیگویند.

۸۱- پرمژه pərməẑa صفت (ج) پژمرده - افسرده .

۱- بدروازی پژمره paẑmərа .

۸۲- پرمژك pərməẑək صفت (ج) پژمرده - خشك شده - چملك و چمبلك شده که عموماً درمیوه‌جات استعمال می‌شود.

۸۳- پرنجك pərənjək صفت (ج) چیزبی آب وخشك که ازحالت عادی گذشته باشد .

۱- خستهٔ زردآلو که درلحم گذاشته می‌شود.

۸٤- پرنچه parancha یاپرانچه parrancha اسم (ك ج ف) چوچهٔ گنجشك وغیره پرندگان که نو آمادهٔ پروازشده باشند .

۸۵- پرناوك parnawək اسم (ج ف د) که درترکی بدخشان آنرا «توگه‌سقالی» گویند، نوعی ازسبزی کوهی است که دارای برگ‌های پهن وبروی زمین چسپیده می باشد وریشهٔ آنرا که تقریباً هفت ویاهشت سانتی (احتمال فـرق زیادتر) درازی داشته ودارای پوست سیاه می باشدخورده می‌شود. که بعضی آنراپری‌ناك parinek نیز گویند .

۸٦- پریت pareet اسم (ج ف ك د) کاکل وموی ماندن.

۸۷ ــ پری خانه pariexaana اسم مکان ـ موضعیست درولایت بد خشان بین ساحهٔ علاقه داری بهارك وحکومتی جرم ـ در کشم نیز نام جائیست .

۱ـ (موضعیکه مردم آن حسین باشد ـ افغانی).

۸۸ــ پژنکزگی pəẑnəkzagie مصدر (د) گرسنگی که خوف هلاکت داشته باشد

۱ـ پشنکزگی pəshnəkzagi هم گاهی تلفظ می شود .

۸۹ــ پس آروس pas aros اسم مرکب (ج ك دف) زنیکه ازطرف عروس خیلها بعدازعقد نکاح بخانهٔ دامادمیرود وتاسه روزدرخانهٔ داماد بودوباش دارد که بعضاً ینگه yanga هم گویند، مگرینگه که ازلغت ترکی واصل آن ینمگه yanəmga گرفته شده درترکی ودردری بدخشانی‌ها ـ پنجشیرو بعضی حصص دیگرزن برادر ـ زن کاکاوغیره‌راگویند.

۹۰ــ پسمون pasmon اسم مرکب (د) عقب‌مانده و پس مانده که در حصص دیگرپسمان pasman میگویند.

۹۱ــ پساندن pisaandan مصدر (ك دج) سیاست کردن ـ قهر شدن بغضب آمدن بالای کسی یعنی کلانکاری کردن ـ خودسازی.

۹۲ــ پستان pəstan اسم جامد (ك ج ف) سینهٔ مکیدنی که بدروازی پستون pəston گویند.

۱ـ (معروفست که سینهٔ انسان وحیوان باشد ـ افغانی‌نویس)

۹۳ــ پس‌خانه pasxana اسم جامد (ك ج دف) خانهٔ که دروازهٔ آن‌ازدرون خانه نشیمن بوده و داخل آن بعضی اشیاء موردضرورت گذاشته می‌شود که بعضاً گنجینه ganjena ویا گنجور ganjor می نامند. مگرمعمول است که پس‌خانه درداخل خانه وگنجورداخل حویلی بوده باشد .

۱ـ (خانهٔ عقب‌خانهٔ نشیمن که درآن کالا اندازند ـ افغانی)

۹۴ ـ پسک Pasək اسم جامد (ج) حصهٔ مخصوصیت در بین خانه که در آنجا اشیأ مورد ضرورت خودرا گزارند

۱ـ هرگاه پسک Pasak تلفظ شود قیرمهٔ چمبوس (چموس) معنی میدهد

۲ـ اگر پیسک Paysək شود برای تحقیر به آدم‌های پیس Pays استعمال می‌شود و پیس مرضیست معروف .

۹۵ ـ پس کوچه Paskocha اسم جامد کوچه های خورد و پر پیچ

۱ـ (نه از دنیا غم اندیشم نه عقبا ئیست در پیشم
مقیم حیرت خویشم ازین پسکوچه‌ها دورم ـ بیدل)

۹۶ ـ پسمکی Pasmaki اسم جامد (ك ج ف) عقب گردن ـ پشت سر

۱ـ پسمکی را بعضاً بمعنی مندقی mənəqi زدن هم استعمال کنند

۹۷ ـ پسندر Pisandar اسم مرکب (ك ج) پسر رضاعی ـ بچندر bachandar و پسراندر ودختندر Dəxtandar برای دختر اندر نیز استعمال میگردد .

۹۸ پشپله Pishpela اسم ـ کف دست .

۹۹ـ پشته Pəshta اسم جامد (ك ج ف) تپهٔ کوه ـ بلند و بر آمدگی و بعضاً به ییلاق ها هم اطلاق می‌شود

۱ـ (آزادگی موج ز گوهر چه خیالست ـ
تمکین برهٔ قطرهٔ ما پشتهٔ سنگ است ـ بیدل)

۱۰۰ ـ پشت خرلیچ Pəshtıxarilich (ك) کنایه از شخص نادار ـ مفلس و تهی دست که هرچند میکوشد تا صاحب ثروت شود اما شده نمیتواند. که بعضاً آنرا «قره موش qaramosh » نیز گویند و هم قره موش باختن بازی «خانه کوچك Xanakocək» را گویند .

۱۰۱ـ پشتك Pəshtək اسم مصدر (ج ك ف) برداشتن چیزی در پشت .

۱ـ پشتك Pəshtak در کشم آدم پست وسفله را گویند و هم قالبیست که در کفش

دوزی استعمال می‌شود

۲- (بضم اول بروزن جفتك جامهٔ کوتاهی راگویند که‌تا کمر گاه باشدو بیشتر دارالمزژپوشند - ومرضی‌است که عارض اسپ واشتروخرمی‌شود چنانکه دانها بر دست و پای‌آنها برمی‌آید وپخته می‌شودو بسبب آن‌از رفتار بازمیمانند ونوعی بازی‌هم است وآن چنان باشد که شخص کف دستهای خود را برزانوها گذاشته خم‌شود تادیگری ازپشت او بجهد وبعضی گویند پشتك آنست که کف دستهارا بر زمین گذارند وپاهارابرهوا کرده براه روند - برهان)

۱۰۲- پشتنگ Pəshtang اسم (دج‌ك ف) آله ایست چرمی که ازروی زین‌اسپ بر کمرآن بندند - تسمهٔ عقب زین اسپ

۱- دروازی ها «پشترنگPeshtərəng» گویند

۱۰۳- پشدری Peshdari اسم (د) بالادری - چوب بالای دروازه

۱۰٤- پش Pash اسم صوت - صدای که برای‌راندن مگس ها گویند ونوعی از خوراك ایست که به علاوه نمودن زردآلووارزن بدست می آید .

۱- دروازی هاپشPəsh» گویند.

۱۰٥- پشمك Pashmak اسم جامد(ج‌ك) نوعی‌از بتهٔ کوهی که ازآن برای سوخت استفاده کنند - نوعی ازحلوا «حلوای پشمك»

۱- (ریز گی پشم‌روی‌بساط وامثال آن-نوعی‌از حلوایات که تارتاراست- افغانی)

۱۰٦ پشه Pasha اسم علم (دك ف ج) مگس

۱۰۷- پشه‌زن Pashazan اسم آله-آله ایست که‌توسط آن مگس‌ها رانده‌می‌شودومعمولاً ازدم «غژگاو » ویا«خش گاو Xashgaw» سازند .

۱-چوریchawrıوپشه‌پران Pashaparanهم‌میگویند.

۲- (پشه‌زن -چوری - برهان)

۳- چوری churi در بدخشان بمعنی کنیز و خدمتگار نیز مورد استعمال دارد

۱۰۸- پغ بار Paghbar اسم (د) در پشت گرفتن بار کم

۱۰۹- پغوتك Paghoetək اسم (د) ژولیده - کوچك - آدم کم جوهر

۱- در کشم آدم «پاخیتینگ Paxeteanək» گویند که برای بز و گوسفند نیز استعمال میگردد.

۲- جرمی ها «پختك Paxatək» گویند

۱۱۰- پغوك Paghok (د) خم شدن در چیزی - از یخن گرفتن - از کشتل Kahstal گرفتن

۱۱۱- پفك Pəfak اسم جامد (ج ك ف) پوقانه کیسهٔ مثانهٔ حیوانات

۱- هر گاه پفك Pəfak شود کنایه از آدم های چاق است.

۱۱۲- پف Pof- نفسیکه بقصد خاموش ساختن چراغ و یا روشن نمودن آتش از دهن بر آید.

۱- لاف زدن.

۲- (بادی برد که از دهن بدر آید و چراغ بکشند - برشکو گفت:

هر آن شمعی که ایزد برفروزد - هر آن کس پف کند سبلت بسوزد - فرس)

۳- (دهن را بسته بزور باد بر آوردن - غیاث)

٤- (هستی و امید جمعیت جنون و هم کیست -

عافیت دارد چراغی کز نفس پف کرده اند - بیدل)

٥ - چراغی را که ایزد برفروزد - هر آنکس پف کند ریشش بریزد.

۱۱۳- پق paq صفت (د) قد کوتاه - کنایه از کسی که قد پخش باشد.

۱۱٤- پکر pakar صفت (ك دف ج) بی هوش کنایه از کسی که به اثر تب بی هوش شده باشد.

۱۱٥- پکول pakol اسم جامد (دك ف ج) کلاه پشمی که در زمستان آنرا بسر کنند و پکول زیاده تر در اشکاشم، واخان وشغنان ساخته می شود.

۱- (کلاه پشمی ساخت نورستان - افغان نویس)

۲- (بروزن قبول تالاری باشد که بربالای خانه سازند - برهان)

۱۱۶- پگه pəga اسم (دك ف ج) پگاه - فردا- صبح وسحر

۱- (بفتح اول وثانی وظهورهامختلف پگاه است که سحروصبح باشد-برهان)

۱۱۷- پکو pakko مصدر (ك ج ف) ماندگی - خستگی - بی هوشی به اثر لت و کوپ زیاد تولید می شود که بعضی حالت کوما هم گویند و برای مریضی ها هم استعمال می شود.

۱- (بتنگ آمدن-افغانی نویس)

۱۱۸- پل pal اسم جامد (ج ك ف) پشته که درزمین زراعتی جهت آبدادن سازند

۱۱۹- پلچ پلچ plachplach اسم صوت (دك ج ف) صدای که در وقت خوردن چیزی ازدهن برآید.

۱۲۰- پلغده خر palaghdaxər اسم صفت (ك) کنایه ازحیوانیکه هرنوع علف را بخورد

۱۲۱ - پلغر palghər صفت (ك) بزرگ و کلان که خاص برای انسانها استعمال میگردد

۱۲۲- پلك palak اسم جنس (ك دف ج) بتهٔ خربوزه - تربوز، بادرنگ وغیره که بعضاً آنرا «پالیز palayz» ویا «فالیز falayz» گویند.

۱- هرگاه اگر «پلك pələk» خوانده شود مژگان معنی دارد.

۲- پلك pulək نوعی ازصید (ك ج)

۳- پلك pelək لب دیگدان (ج)

۴- (بفتح اول وثانی بروزن فلك پلك چشم را گویندو بمعی آویخته هم آمده است وبفتح کسراول وسکون ثانی بمعنی اول است وآنرا لحاف چشم نیزمیگویند

وبعربی جفن خوانند - برهان)

۵- پلك زدن pəlakzadan مژه جنباندن ویاچشمها را شور دادن .

۱۲۳-پل پل pal pal صفت (ك دف ج) جلایش- کنایه‌ازهرچیزیکه‌جلایش‌داشته‌باشد.

۱- پل پل pel pel حالت نزدیك بخاموشی شمع ویا چراغ

۲- (پلپل - بابای فارسی بروزن ومعنی فلفل است که ادویه گرم باشد وفلفل معرب آنست ...)

۳- پل پل pel pel دوای چشم

۱۲٤- پلندری pəlandari اسم جامد (ك دف ج) چوب پائین و ساحه نزدیك دروازه خانه

۱۲۵- پله pala اسم - دروازه های دو طبقه ای که هر طبقهٔ آنرا یك پله و مکمل آنرا دو پله ای نامند .

۱- چند دروگریکه دریك قطاروردیف جمعاً دروکنند

۲- هرگاه پله pila شود درآنصورت نوعی ازابریشم باشد

۳- هرکفهٔ ترازو را بنام پله pala نیزیاد میکنند .

٤- پله بمعنی کمك ومعاونت نیزآمده مثلاً « پله وردار » کمك کننده

۵ - (بروزن چله بفتح اول وثانی مخفف بروزن ومعنی فله است - برهان)

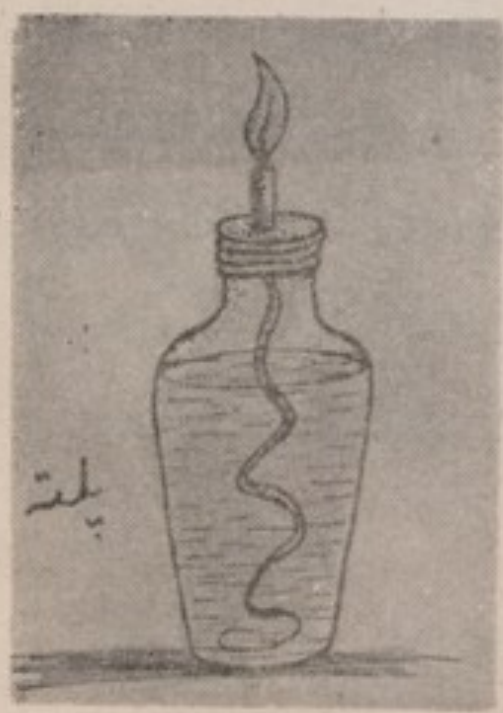

٦- (کفه ترازو- غیاث وغیاث ازبرهان)

۱۲٦-پلته polta اسم‌ریسمانیکه در چراغ تیلی اندازند - لته تابدار

۱- پیلته peta هم تلفظ می شود

۲- (فتیلهٔ چراغ - افغانی نویس)

۳- (پنبهٔ ریسمان یالته تابدارو فتیله صوب آنست - غیاث)

٤- (بفتح اول وفوقانی بروزن خریطه‌پنبه ولته تاوداده را گویندومعرب آن فتیله است خواه فتیله چراغ باشدوخواه فتیلهٔ داغ - برهان)

۱۲۷ - پم pam اسم (ك د ف ج) عر یضی ولکی luki - کنایه ازحیران ماندن مثال - چیزیت میگویم که پم بانی (چیزی خواهم گفت که حیران بیانی)

۱۲۸- پناه بخدا panabaxəda مصدر مرکب (ك د ف ج) تو کل بخدا - عزم واراده به کاری - ایمان وعقیده داشتن - کنایه ازشروع کردن در کاری

۱- (جمله ایست که درموقع اقدام بکار کردن - افغانی نویس)

۱۲۹- پنج پاك panjpaak اسم (ك ج ف) نوعی از مرض وهم سرطان باشدبمعنی حیوان بحری نیز آمده

۱۳۰- پنج پیسه panj paisa (ج) معادل دوپاو کابل یایکپا و مالك

۱۳۱- پنج پالك panjpaluk اسم(د) حشرهٔ مضریست که در بدن گوسفندان و بزها پیدامیشود. که بعضاً آنرا «کنه kana» گویند.

۱۳۲- پند pund صفت - چوب زودشکن - چیز شکننده وبی شیره.

۱- هرگاه اپند apand گفته شوددر آنصورت کنایه‌ازشخص تنبل ونافهم.

۱۳۳- پندونه pandona اسم جامد (د) پنبه‌دانه که در بعضی حصص بشمول ترکها چگیت chegeit گویند.

۱۳٤- پوپك poepak اسم‌جامد(ج) پوست ریشهٔ پوش poesh وپوش بته کوهیست که برای سوخت از آن کار گیرند.

۱- (ریشه یاریسمان بافته وآویخته است مثل کلاه پوپکی وغیره- افغانی نویس)

۲- بعضی ها پوپك رابومبك Bombak هم گویند مگر باصطلاح عموم بومبك بتهٔ باشد برای سوخت وهم کنایه به کسانی که نهایت پیر

باشند و از طرفی هم اشخاص بزرگ ریش را «بومبك ریش» گویند.

۱۳۵ــ پوپنک pocpanak اسم (د ك ج ف) مادهٔ سبز رنگی که بروی میوه وغیره چیزها پیدامیشود ومعمولاً بروی اشیاء تردیده می‌شوند.

۱ـ (گردسبزرنگی که روی‌میوه و گوشت وامثال آن پیدا میشود ـ افغانی نویس)

۱۳۶ــ پوچ poch صفت (ك د ف ج) خالی ـ بی‌مغز و پوك.

۱ـ (خالی و بی‌مغز ـ افغانی).

۱۳۷ــ پوچیدن pocheadan مصدر (ك دف ج) چندی گرفتن ـ فشردن توسط انگشتان دست ویاپای، بدن کسی را.

۱۳۸ـ پوستك poestak اسم جامد (ك دف ج) پوست حیوانات که دارای پشم بوده واز آن بجای گلیم ونمد کار گیرند.

۱ـ پوستك بستن postakbastan کنایه ازشله شدن.

۲ـ کنایه از آدم‌های بسیار پیر؛

۳ـ (پوست کنده ـ افغانی نویس)

۱۳۹ــ پوتکی potakea اسم جامد (ج) پندك گزروپ gazroep و گزروپ نباتیست کوهی وخوردنی.

۱ـ برآمدگی چیزی‌رانیز گویند.

۱۴۰ــ پوچو pochoe اسم صوت (ك) لفظیست که دروقت داغ شدن دست ویا پای گفته میشود.

۱ـ درجرم پچو pocho گویند.

۲ـ پوچی پوچی poche poche نوعی بازی‌است در کشم وجرم.

۱۴۱ــ پوچیین pocheayan مصدر (د) چندی گرفتن ـ پوچیدن.

۱۴۲ ـ پودینه podena اسم علم جامد (د ك ف ج) نعناء ـ سبزیست که خورده می‌شود در آش واوماچ می اندازند وبعضاً بولانی رانیزاز پودینه می سازند .

۱ ـ (رستنی ایست معروف ـ افغانی نویس)

۱۴۳ـ پودینهٔ کوهی podenakohe اسم علم جامد ـ پودینه ایست که در کوه ها می روید (نعناء کوهی)

۱ـ درجرم و کشم «گنده پودینه gandapodena» نیز گویند که به اثر خوردن آن حیوانات می بندند و بعداً می میرند .

۱۴۴ـ پوز poz اسم (ك ف دج) فك fək ـ بینی

۱ ـ پوز گرفتن ، خودرا کلان کارو کاکه نشان دادن .

۱۴۵ـ پوزه poza اسم (ك ج ف) تپه ـ پشته

۱ـ زاویهٔ دیوار (دیوال)خانه را نیز گویند .

۱۴۶ـ پوسه posa اسم صفت (د) پنبهٔ تازه

۱ـ در کشم چوب دورویااطراف ایلك aylak ویاغربال

۲ـ دربین بلوچ های کشم قسقاق qasqaq گویند

۳ـ در کشم پوسه دبلی و کته‌گی رانیز گویند

۱۴۷ـ پوسیدن posedan مصدر (ك دف ج) کهنه شدن ـ سوده شدن خراب شدن ـ گنده شدن

۱ـ تاسیدن Taasedan نیزخراب شدن معنی میدهد

۲ـ (سخت سوده شدن از کهنگی‌قریب ریخته شدن ـ غیاث)

۱۴۸ـ پوش posh اسم علم (ك‌د ف ج) بته سوخت که از آن بمقصد درگران استفاده کنندوهم پوش اطراف هرچیزرا گویند .

۱ـ (باثانی مجهول بروزن موش زره وجوشن راگریند وامر بردورشدن و بکناررفتن یعنی ازراه دورشوونام گیاهی است که آنرامی کوبندوشاخها می‌سازند وازجانب ازمن می آورند وآنراپوش دربندی میخوانند نقرس را نافع است و شیاف خوزی همان است ـ برهان)

۱۴۹ـ پوش خورك poshxorak اسم (ك دف ج) نوعی ازمرغها

۱۵۰ـ پوشش poshəsh مصدر (ك) تعمیر ـ پوش کردن خانه ویاخانه پوشانی

۱ـ دروازی ها جیف « jaif » گویند

۱۵۱ـ پوشونی poshoni اسم (د) پیشانی ـ ناصیه

۱۵۲ـ پوشك pəshək یاپشك pəshək اسم علم (دج ك) گربه ـ پشك .

۱ـ (بزبان ماوراء النهر گربه بود شهیدگوید

چند بردارداین هر یوه خروش نشود باده بر سما عش نوش

راست گوی که گاونش کنی پوشکی را همی بمالد گوش

شهید ـ فرس

۱۵۳ـ پوف وچوف pofochof ویاپف وچف pəfocəf مصدرمرکب (ك د ف ج) تعریف وخودستائی ـ تظاهروبعضاً « موا mowa » گویند ومواخبرومواگرخبر دهنده ویا قیاس گرباشد .

۱ـ درکشم کوف بندوچوف بند نیز گویند

۲ـ وپف به تنهائی لاف وگزاف وهم پف یاپوف. کشیدن هوای دهن بغرض خاموش ساختن آتش ـ شمع وغیره چنانچه بیدل صاحب میگوید :

هستی وامیدجمعیت جنون وهم کیست[]عافیت داردچراغ کز نفس پف کرده‌اند(بیدل)

۱۵۴ ـ پول چه polcha اسم مرکب (د) پل خورد ـ چوب خوردبالای جوی که بجای پل که از آن کار گیرند .

۱۵۵- پوله pola اسم جامد (د) نوعی ازابریشم - کشم وجرم پیله گویند
۱- بوقی ویاورم سر که به اثرلت کردن ظاهر گردد :

۱۵٦ - پوئیدن poidan مصدر (کث) قریب سوختن چیزی

۱۵۷- په قبط paqabat (ج ك ف) کلمه تعجب وحیرت است در اوقات قحطی ونایابی نیز استعمال میگردد وشاید قبط اصلاً از (قحط) گرفته شده باشد

۱۵۸- پلاخ توت palaxitot صفت (ك د) کندهٔ توت - کنایه از شخص چاق و کته

۱٥٤- پلاس palas اسم جامد (ك ج ف) نوعی از گلیم که خیلی بادوام ومحکم میباشد

۱٦۰- پلاسیك plasek (ك د ج) سرگردانی و مصروفیت در شغل با کاف تصغیر- مصدر آن پلاسیدن بمنی پالیدن وجستجو کردن

۱- بلوچ های کشم پلاسیك رابجای پرکتس و نمرین گشتی (قوستین) استعمال میکنند مگر در مناطق دیگر این تمرین راباسم «تلاش» یاد کنند .

۱٦۱- پلقس Pəlaqas اسم صوت (ك د ف ج) صدای ترقیدن، کفیدن اشیأ ویا صدای شی منفلقه .

۱٦۲- پی Pai اسم (ك د ف ج) تسمه - رگ که نه گوشت ونه استخوان باشد :

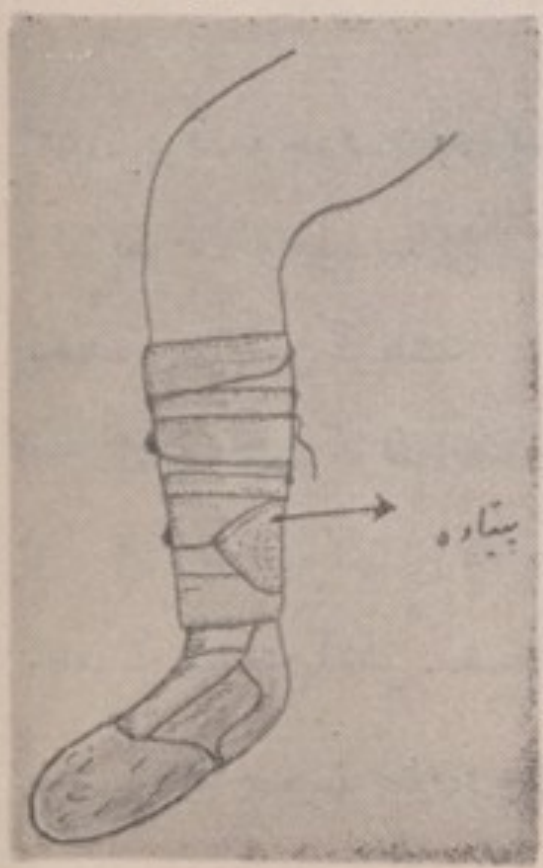

۱- پی ، تعقیب

۲- مریضی که بعدازجورشدن بازدوام پیدا کند و برای علاج آن پیماره در گردن مریض می اندازند (پیماره نوعی ازموره باشد)

۳- (بالفتح چیزیست سفیدرنگ نرم در پیچیدن وسخت در گسستن که از بدن حیوانات بهم می رسد وآنرا درعربی عصب نامند - غیاث)

۱٦۳- پیاوه Peyawa اسم جامد (ك د ج ف) شوربا

۱٦٤- پیتاوه Paitawa اسم (ك ج دف) تکهٔ پشمی و یانخی که دروقت پوشیدن چمبوس (چارق یاچموس) یاموکی moki به اطراف پایها بندند .

۱۶۵- پیتاو Petaw اسم (ك دج ف) جای وموضع آفتابی - رو به آفتاب

۱۶۶-پیت Peet صفت (ك ج) کاسهٔ همواریکه چقوری داخل آن کم باشد

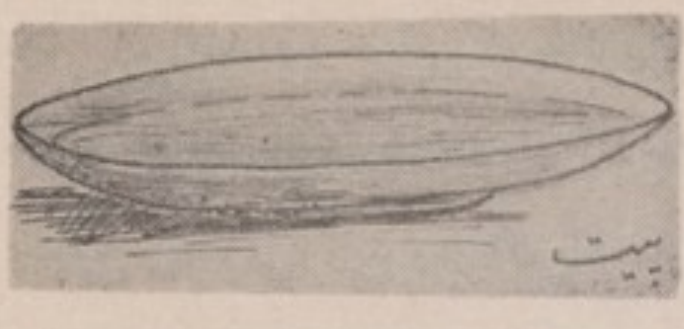

۱-درواز یهاشخصی را پیت گویند که «پاپم» Papam بنشیند و پاپم نوعی از نشستن های خراب باشد.

۱۶۷- پیجل Payjəl اسم (ج ك ف) که سرپیجل نیز گویند، بمعنی "بلندی دورهٔ اطراف بام.

۱۶۸- پیچك Paychak اسم جامدعلم - نوع علفیست که در گرد علف ها ودرخت ها می پیچد وسبب خشکی آنها میگردد

۱- پیچك را بلوچ های کشم بمعنی «پت کردن لاخ بزها» استعمال کنند

۲- (باثانی مجهول بروزن قیچك انگشتر بی نگین را گویند که از شاخ واستخوان سازند ونام گیاهی است که بردرخت پیچد و بعربی آنرا عشقه ولیلاب خوانند وکروهٔ ابریشم وریسمان وسربند زنان را نیز گویند - برهان)

۱۶۹- پیخ Peex اسم جامد - ناخن خروس که در وقت جنگ با خروس های مقابل از آن بحیث آلهٔ جنگ استفاده میکند.

۱- (آب غلیظ بود که همواره برمژده وچشم بر آید وآنرا بتازی رمض گویند عماره گفت:

همواره پراز پیخ است آن چشم فژرگن- گوئی که دوبوم آنجا برخانه گرفته. فرس)

۲- ترجمهٔ فرس به اصطلاخ بدخشان «خندك Xendak» گفته می شود

۱۷۰-پیداگر Paidagar صفت (ك دف ج) کمائی گر- کار کن-زحمت کش و باکمال.

(۱-کمائی گر - افغانی نویس)

۱۷۱- پیره Pera اسم - (ج) - داخل دیگدان حصهٔ وسط آتشدان.

۱۷۲- پیرگیری Pergeri مصدر (ك ج ف) زیان وضرریکه بکسی بنابرنافرمانی به پیرها تولید می‌شود.

۱- (صدمه وخرابی که به‌اثربی‌امری پیربکسی برسد - افغانی نویس)

۱۷۳- پیازك Peyazak اسم‌علم (ك ج ف) ترکاری‌است بمثل گندنا که در کوهای شامخ وبلند می‌روید واز آن بمقصد خوردن استفاده کنند.

۱۷٤- پیازی Peyazi اسم - جای ومحلی باشدمشهوربه«پیازی و کرگسی»

۱- (بروزن حجازی ازلعل قیمتی باشد ونوع از گرزهم‌است وآن چنان است که چندگوی قولادی را بچند زین کوتاه مضبوط کرده، بدستهٔ ازچوب محکمی نصب کنند وآنرا به ترکی‌چوگن گویند - برهان)

۱۷۵- پیازکوهی Peyazkohi اسم مرکب - تقریباً مشابه به پیازك که بصورت طبیعی درکوهامی‌روید.

۱۷٦- پیچه بند Paychaband اسم‌مرکب - قورچه‌ویاموبندك

۱- (عصایه ای باشد که زنان برپیشانی بندند عسجدی گفت:

پیچید دلم چون. پیچه بستم - گشاید برغم دلم پیچه بند - فرس)

۱۷۷- پیسه Paysa صفت - ابلق - رنگارگ - خط ویاجویچهٔ خور دیکه ازخط کلان زمین‌جدا شده باشد. که بعضاً آنرا پنجه Panja گویند

۱- بعضی خشکی‌های که به اثر آب دادن درزمین باقی میماند

۱۷۸- پیش بند Payshband اسم مرکب (ك د ف ج) تکه وریسمانیکه به سینهٔ اسپ خربسته‌می‌شودو بعضاً آنرا آئیل گویندو بصورت‌عمومی آئیل کمربندخرواسپ‌باشد.

۱۷۹- پیش‌پاکی payshpaaki مصدرمرکب (ك ج ف) بروی افتیدن به اثرتماس به چیزی مانند سنگ وکلوخ وغیره.

۱۸۰- پیش پیش paysh paysh - (ك ج ف) گاه‌گاه - بعضی وقت کسی که به

پیش روی یك جمعیت حرکت کند .

۱۸۱ــ پیش آمد payshaamad مصدر (ك دف ج) روش ـ رفتار خوب یا بد در مقابل کسی.

۱۸۲ــ پیش بلندی payshblandi اسم مرکب (ك ف ج) کتل ـ حصه‌های بلندیکه دروقت بالاشدن به‌آن روبرمی‌شوند(برآمدگی‌ها)

۱۸۳ــ پیش پریروز payshparayroz (ك دف ج) سه روز پیش ازامروز.

۱ـ (سه روزقبل ـ افغانی نویس)

۱۸٤ــ پیش پر payshpar مصدرمرکب (ك ج ف) دعوت غیرمستقیم مادر دختر دامادرا که علاقهٔ خودرا به داماد،غیرمستقیم نشان میدهد . واین وقتی صورت میگیرد که دختروپسرهنوزازدواج نکرده باشند .

۱ـ پیش پرك paysh parak مصدرمرکب ـ نمایان کردن وتظاهر نمودن درکاری ـ سراسیمگی نشان دادن درکاری بدون تعمق .

۱۸۵ــ پیشت مرم payshətmərəm (د) نزدت بمیرم ـ نمایندگی از اخلاص میکند ودوستی زیادرانشان میدهد. بمبرم Bəmbərəm (ج) ، بمرم Bəmrəm وممرم məmərəm نیزگویند (ك) .

۱۸٦ــ پیش‌دامنه payshdamana اسم مرکب ـ شکرانهٔ تعویذکه بعضاً پیش دمانه hayshdəmana هم گفته می‌شود.

۱۸۷ــ پینه peena اسم جامد ـ پیوندکالا، بوت وغیره .

۱ـ لوتی Lawati هم گفته می‌شود .

۲ـ بدروازی بمعنی ظرف پیمانه .

۳ـ (بروزن کینه پارچهٔ که برکفش‌وجامه‌وخرقه‌دوزندو پوست دست‌ویا اعضاء رانیزگویند که بسبب کار کردن‌سخت‌وسبطرشده باشد ـ برهان)

٤- (توشهٔ قلمروعزتی چه جنون زطبع توجوش زد.
که درید جیب تعینت غم پینه بر کیپنک زدن - بیدل)

۱۸۸- پیگه paiga اسم مصدر (ك دج ف) اسپ دوانی - مسابقه دواندن اسپ‌ها خرها ومسابقهٔ دویدن انسانها.

۱۸۹- پیل payl مصدر (ج ك ف) بخش وعفو کردن گناه کسی.

۱- بدروازی پهل pəhəl گویند.

۱۹۰- پیماره paimara اسم علم جامد (ك ج ف) دانهٔ قیمت بهائیست که زنـان ودختران درگردن خود ها بندند.

۱۹۱- پیماك pemaak اسم علم جامد (ك) ظرف کدوئی بزرگی که‌در آن شیر را حفاظه کنند. وازطرفی هم در آن ظرف ماست (جرغات) تیار کنند شکل دیگر این ظرف هارا «ساغو Saagho» گویند.

۱۹۲- پیندر pəyandar اسم مرکب (ك ف ج) پدراندر - شوهرمادر.

۱۹۳- پینده penda اسم (د) نداف.

مظاهر عمدهٔ تاریخی دوستی ترکها و افغانها

پروفیسور اقدس نعمت کورات، پروفیسور تاریخ پوهنځی تاریخ جغرافیا و زبانشناسی پوهنتون آنقره بنابدعوت پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل بتاریخ چارشنبه ۲ جدی وارد کابل شده ومدت شش روز مهمان پوهنځی ادبیات بودند. پروفیسور اقدس نعمت کورات بتاریخ پنج جدی کنفرانسی تحت عنوان (مظاهر عمدهٔ تاریخی دوستی ترکها و افغانها) در آدیتوریم پوهنتون ایراد نمود. قبل از آغاز کنفرانس پوهاند میرحسین شاه معاون پوهنځی ادبیات پروفیسور کورات را به حضار معرفی نموده و از شخصیت علمی پروفیسور موصوف یادآوری کردند.

جهته استماع کنفرانس پوهنوال دکتور مجروح رئیس پوهنځی ادبیات، پوهاند میرحسین شاه معاون پوهنځی، دکتور محبوب رفیق سراج مدیر روابط فرهنگی وزارت خارجه، شارژدافیر سفارت کبرای ترکیه مقیم کابل، استادان و محصلان پوهنځی ادبیات وسایر علاقمندان حضور داشتند. اینک مادرین شماره متن بیانیهٔ پروفیسور کورات را به مطالعهٔ علاقمندان ادب تقدیم میداریم. (اداره)

میرمن ها، بناغلو، استادان وحاضرین محترم:

میخواستم کنفرانس خود را به لسان دری و یا پښتو ایراد نمایم، ازینکه باین امر موفق نیامدم خیلی متاسفم. بنابران کنفرانس خود را به لسان ترکی ایراد میکنم. ازبناغلی قیام الدین راعی که درین مورد بامن همکاری کرده اند، تشکرات دوستانه خود را تقدیم میدارم.

نهایت احساس افتخارومسرت مینمایم ازینکه ترکیه راکه ازطرف افغانها بحیث یك کشوردوست وبرادرشناخته میشود ، معرفی میکنم . در طول مدت اقامت چارپنج روزه خوددرینجابکمال مسرت‌مشاهده کردم که واقعاً دریك کشوردوست وبرادرمیباشم . درینجامیخواهم ازعلاقه صمیمانه دکتر محبوب رفیق‌مدیرروابط فرهنگی وزارت‌امورخارجه،جناب‌دکترعبدالغفورروان فرهادی معین سیاسی وزارت خارجه ، بناغلی دکترسیدبهاءالدین مجروح رئیس پوهنځی ادبیات وپروفیسورمیرحسین‌شاه استاد تاریخ‌ومعاون فاکولته وآقای خالد روشان معین وزارت اطلاعات وکلتوروبناغلی اسدالله سراج سفیرکبیر افغانی درتهران که درخصوص ترکیه ومردمان آن ابرازداشته‌اند، مراتب امتنان خودرابحضور همه تقدیم کنم . ملاقات من باجناب سناتورسلطان احمد شیرزوی اولین سفیر کبیرافغانی درانقره ودوست بسیارنزدیك مصطفی کمال اتاتورك ، برای من موقع باارزش بود . ازایشان راجع به‌اتاتورك وترکیهٔ انوقت معلومات مفیدی بدست‌آوردم . امید است این خاطرات ایشان روزی بصورت یك نشریه بطبع برسد .

درخلال مدت اقامت چارپنج روزه خود در ینجا امکان مشاهده یك قسمت ازپیشرفت های اخیرافغانستان میسرشد . طوریکه همگان میدانند تمام ممالك مسلمان برای‌اینکه بپای خود ایستاده بتوانند واستقلال سیاسی خود را حفظ‌کنند ناگزیرند ، مقدمترازهرچیزدیگرمطابق هرمرحله شرایط مدنیت معاصر حرکت نمایند . این‌حقیقتی است که همه بان ایقان دارند.این حقیقت بیشترازهر شخص دیگر توسط سید جمال الدین افغانی عالم بزرگ اسلام ودوست بسیارنزدیك مردم تك ارائه شده است. این طرزتفکرومشاهده رهنمای مردمان مصر،ترکیه ومسلمانان شوروی دربرابرتعصب وجهالت‌بوده است . تطبیق وتعقیب این

اساسات ازجانب اعلیحضرت محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان دوست وبرادر مورد تقدیر مردمان ترك واقع شده است تاسیس فابریکه های متعدد ، استیشن های برق آبی ، سرك های اسفالت شده ، تعمیرات عالی ومجلل درهر گوشه و کنار افغانستان هر کدام نمونه های با رزانکشافات اخیر افغانستان میباشد .

بخصوص انکشافات درساحهٔ معارف بیشتر از همه جلب نظرمیکند. موجودیت پوهنتون‌ها، پولی تکنیك، دارالمعلمین‌ها، کتابخانه‌ها وشفاخانه‌ها همه‌ارائه دهندهٔ آنست که افغانستان درتمام ساحات مدنی قدمهای متینی برداشته است، مناسب می نماید که‌ازخدمات استادان وعالمان ترك بخصوص رفقی کامل در پیشرفت امور طبی و تعلیمی و تربیتی افغانستان بحیث هم مسلك آنان‌درینجا یادآوری کنم. زیرا به‌عقیده ما انجام خدمت درافغانستان بعینه خدمت بخود ترکیه است. طوریکه میدانیم ترکیه درساحه پیشرفت عسکری وتنظیم وتنسیق اردوی افغانستان نقش مهمی‌را ایفا نموده است. همچنین یك تعداد ازمحصلان افغانی تحصیلات خویش رادرترکیه موفقانه بپایان رسانیده وبعد از بازگشت اکنون درمعارف وپوهنتون افغانستان وظایف‌مهمی‌راانجام میدهند. بطورمثال میتوان ازمحترمه میرمن‌دکتور محبوبه رفیق ومحترمه فاطمه طرزی یادکرد. ایشان تحصیلات خویش را در فاکولته‌السنه‌تاریخ‌وجغرافیای انقره، که خودم‌منسوب‌به‌آن‌فاکولته میباشم، بانجام رسانیده‌اند. تمام اینها بایك نظرآنی نشان میدهد وتائید میکند که‌علایق دوستی بین‌ترکیه وافغانستان تاچه حد استوار وپایدار است .

ازجانب دیگرطوریکه میدانید، ترکیه مراحل تکامل وانکشاف بزرگ ووسیعی‌رامی پیماید. این انکشاف اززمان اتاتورك کبیر آغازیافته وبخصوص‌بعد ازسال ۱۹۵۰ به سرعت آن افزوده شده است. شرایط سیاسی، اقتصادی واجتماعی

مطلوب در ترکیه بعوض دولت سابق عثمانی باانقلاباتی که توسط اتاتورك رویکار آمد ایجادشد واساس یك ترکیه جدید وعصری رابنیانگذاری نمود. البته رویکار آوردن این تجدد بعضاً مراحل بغرنجی رانیزطی نموده است زیرا بحال مدرن آوردن کشوریکه سالها ازنظردورمانده باشد، واقعاً کارمشکلیست . مگرموجودیت نابغه ای مانند اتاتورك ورهبری وی بمردم ترك بما فرصت ازبین بردن تمام مشکلات رامساعد ساخت .

بدین مناسب میخواهم این نکته رانیز توضیح کنم که شروع تجدد در ترکیه وبدست آوردن استقلال سیاسی ترکیه، بدورهٔ مبارزات ملی مردم افغانستان تصادف میکند . بنا بران دوستی دیرینه میان دو کشوربا این وجوه مشترك بیش ازپیش تقویت یافت. حال میخواهم به اصل موضوع تاریخی خود آغاز کنم ، مگرضیقی وقت مانع آن میشود تا ازتمام تفرعات موضوع بحث نمایم . ناگزیر به ترسیم خطوط عمده موضوع اکتفا می ورزم، امید است بامقالاتی که درآینده می نویسم این نقیصه ازمیان برود .

دوستی میان دولتین وملتین ترك وافغان تنهامنحصربه زمانی که مادرآن زیست داریم نیست، بلکه ریشه‌های آن به قرن ها قبل می پیوندد. اساساً دوستی میان دوملت درصورتی میتواند ادامه بیابد، که مستندبه واقعیت های تاریخی باشد . موقعیکه مبارزات استقلال خواهی تحت رهبری مصطفی کمال اتا تورك صورت میگرفت افغانستان هم برای استرداد استقلال سیاسی خویش به مبارزات شدید ودامنه‌داری اقدام نمودهردوملت افغان وترك بمقابل قوی ترین دولت وقت بمبارزات ملی پرداختند، ارتباط اساسی میان هردوملت علاقه دوستی وبرادری آنان بود. حتی این علایق تحت ایجابات سیاسی ونظامی آنوقت طرفین راواداشت تابا اتحاد شوروی مناسبات نزدیکی قایم نمایند وهم درآنجابودکه بین هیأت‌های افغانی وترکی

که جهة عقد معاهده به مسکورفته بودند بدون‌درنگ‌مناسبات نزدیك قایم گردید.

بتاریخ ٤ مارچ ۱۹۱۹ درمسکو بین حکومت ملی انقره ودولت افغانستان یك معاهده اتحاد ودوستی عقدگـردید واین معاهده که حاوی نه ماده بود، اهمیت بیشتر آن درین نکته تبارزمیکرد که این معاهده بحیث نخستین‌معاهده میان‌حکومت انقره ویك دولت دیگرمنعقد میگردید. درمعاهده مذکورماده مهمی‌وجود داشت که آن عبارت ازفرستادن یك هیأت عسکری ترکیه جهـة تنظیـم وتنسیق اردوی افغانستان‌بود. نسخه‌های ترکی ودری این‌معاهده درکابل وانقره درآرشیف‌های هردومملکت وجود دارد . طوریکه میدانیم مواد معاهدهٔ مذکورهمه مورد تطبیق قرارگرفت. وبمنظورتنظیم وتنسیق‌اردوی افغانی‌صاحب منصبان‌ترکی‌به‌افغانستان اعزام‌شده ووظایف محوله را انجام دادند. محصلان افغانی درپوهنتون حربـی ترکیه تحصیلات خود را بپایان رسانیده ودوره ستاژخودرا نیزطی کردند وبدین صورت بین اردوی ترکیه و افغانستان همکاری نزدیکی استوارگردید .

اندکی‌بعد ازمعاهده منعقده مسکوسفیری ازطرف حکومت افغانستان به انقره اعزام‌گردید وجناب سلطان احمد شیرزوی بحیث نخستین‌سفیرافغانی واردانقره شد. چنانکه تا امروز موصوف بحیث یك شخصیت محترم ودوست داشتـنی در ترکیه‌پذیرفته شده‌است. باملاقاتی که باجناب سلطان‌احمدشیرزوی بعمل‌آوردم، خواستم که‌خاطرات خود را راجع به‌دوستی‌دیرینه‌خود بامصطفی کمال‌اتاتورك‌در لفافهٔ‌الفاظ وکلمات‌آورده وبصورت نشریهٔ‌بچاپ برساند،ایشان این‌آرزومندی بنده را قبول کردند وامیداست که درآینده نزدیك این مأمول برآورده شود .

هم‌چنین ازطرف حکومت انقره بناعلی عبدالرحمن سمدانی که اصلاً افغان بود ودروقت محاربات بالکان ومبارزات ملی بحیث صاحب منصب‌شامل‌اردوی ترکیه شده بود بحیث نماینده سیاسی وارد کابل شد وبعد ازآن در سال ۱۹۲۲

فخری پاشا قوماندان مدافعه مدینه بحیث سفیر کبیر بدربار کابل وارد شد و با گرمجوشی ازوی استقبال بعمل آمد. مساعی وفعالیت فخری پاشا در کابل وهم چنین کوشش وزحمات سلطان احمد خان شیرزوی درانقره علایق دوستی بین مملکتین رابیش از پیش تقویت بخشید. زیراطوریکه معلوم است شخصیت سفرای کبار در تشئید علایق دوستی میان دومملکت نقش مهمی دارد. راجع باین علایق دوستی روز نامه های ترکی ازجمله روزنامه حاکمیت ملی ودر کابل سراج الاخبار وامان افغان مقالات متعددی انتشار دادند. سفارت افغانی درانقره تنها برای تشئید و تقویت علایق دومملکت مساعی بخرج نمیداد، بلکه درعین زمان راجع به استحکام علایق دوستی بین ترکیه واکثر ممالك شرق ازمجاهدت خود دریغ نمیکرد.

همانطوریکه افغانها بمقابل مبارزات ملی ترکها علایق نزدیکی ازخود نشان داده اند، ترکها نیز دربرابر مبارزات ملی ومجاهدات مردم افغانستان جهت استرداد استقلال سیاسی شان علاقه مندی خودرا ابراز داشته اند. علایق دوستی ترك هاو افغانها بعد ازجنگ جهانی اول شروع گردید، چنانکه اکثر اشخاص مهم ترکی که میخواستند ازترکیه خارج شده وبه المان بروند ازطرف سفارت کبرای افغانی درانقره حمایت ومعاونت میشدند. هم چنین طوریکه به همگان معلوم است جمال پاشا ناظر حربیهٔ ترکیه به افغانستان آمده ودرساحه عسکری خدمات مهمی را انجام داد. همین گونه انور پاشا حین مبارزات خود در ترکستان، موصوف ازحکومت افغانستان کمك های لازمه راکسب کرده بود. یك تعداد شاگرادن ترکی مقیم برلین ازطرف سفارت افغانی حمایت و معاونت میشدند وعند الضرورت به اکثر آنان پاسپورت افغانی داده میشد. تمام این حقایق نشان میدهد که درمشکل ترین لحظات چطور افغانها به معاونت ترکها شتافته اند. هم چنین ترکها نیز باعین احساسات روش فوق را دربرابر افغانها انجام داده اند. روی همین عوامل بوده

که علایق برادری ودوستی بین مملکتین بیش از پیش تقویت گردیده است .

ریشه‌های این گونه علایق دوستی و برادری بسیار عمیق ودیرینه است و بخصوص این علایق در دوره امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان تقویت بیشتر یافت . اساساً وقتیکه در افغانستان مراحل تجدد آغاز میگردید ، حسب توصیه و تشویق متفکر و پدر ژورنالیزم افغانستان اعنی محمود طرزی جلب متخصصین ترکی در افغانستان صورت گرفت وروی این منظور هیأتی به ترکیه اعزام گردید. در نتیجه یك هیأت ۱۸ نفری متخصصین ترکی در شقوق مختلف به افغانستان آمده ودر ساحه های مختلف داخل خدمت شدند. درجملهٔ اشخاص مذکور از داکتر منیر بیگ جراح مشهور ترکی میتوان یاد آور شد. این دکتور موصوف در افغانستان خدمات شایانی را انجام داد واولین شفاخانه عسکری راتأسیس کرد . درینجا ازخدمات وی به احترام یادآوری میکنیم . مجاهدات ومبارزات ملی که افغانستان جهت حفظ موجودیت ملی خود انجام داد در ترکیه به نظر قدر دیده شد. چون پادشاه عثمانی درعین زمان خلیفه روی زمین شناخته میشد، موصوف بمقابل پادشاهان افغانستان محبت وصمیمیت داشت و این موضوع طبعاً علایق دوستی را تقویت بیشتر می بخشد. مگر ازینکه دولت عثمانی از نگاه عسکری واقتصادی خود دریك حالت ضعیفی قرار داشت، بنابران تظاهر عثمانی بمقابل افغانستان به نظریهٔ افلاطونی شباهت میرساند.

در ترکیه علایق بمقابل افغانها بتاریخ ۱۷۰۹ آغاز میگردد، که تاریخ مذکور مصادف به زمان مبارزه افغانها بمقابل ایرانیهاست . طوریکه همگان میدانند دولت عثمانی ودولت ایران ازقرن شانزده به بعد بصورت دایم باهمدیگر درحال نبرد بودند. البته این مبارزات متاسفانه برای هردودولت بی لزوم وتکان دهنده بود . بخصوص درزمان شاه عباس که شاه مقتدر صفوی بود، ایران برای ترکیه خطر

بزرگی راتشکیل میداد . ظهورافغانها بقابل ایران و نیزتحت تهدید قرارگرفتن ایرانیها ازطرف افغانها دقت نظر رجال دولت ترکیه رابمقابل افغانها جلب نمود. روی همین علت زمانیکه درترکیه ازطرف ابراهیم متفرقه مطبعه رویکار آمد (۱۷۲۷ میلادی) دربین کتبی که نخستین باربطبع رسید آثاری هم راجع به افغانها وجود داشت . (تاریخ ایران وظهورافغانها ترجمه ازدری) . هم چنین درزمان شاه اشرف هوتکی جهت بهبود مناسبات مملکتین سفرا تبادله گردید. رویکار آمدن افغانستان بصورت یك دولت مستقل توسط احمدشاه بابای درانی صورت گرفت (۱۷۴۷-۱۷۷۳) البته همه میدانند که احمدشاه بابا به قبیلهٔ ابدالی منسوب بوده وازهرحیث شخصیت بزرگی بودموصوف افغانهاراتحت تشکیلات اساسی درآورده واردوی منظمی راتأسیس کرد، و درشرق ایران وشمال هند وستان فتوحات متعددی را انجام داده وبزرگترین دولت آنوقت رابوجودآورد. درکتاب تاریخ افغانستان که درسال ۱۳۲۲ شمسی از طرف میرغلام محمد غبارراجع به شخصیت احمد شاه بابانوشته شده معلومات مهمی ارائه گردیده و راجع به مناسبات خارجی افغانستان درزمان احمد شاه بابا با دولت عثمانی تماس گرفته است ، اینک نواقص موضوع این کتاب توسط نظریه یکی از اسنادی که در آرشیف صدارت ترکیه بدست آمده است مرفوع میگردد . (اینراهم باید متذکرشد که این وثیقه ازطرف بناغلی غلام جیلانی جلالی تهیه وازطرف انجمن تاریخ افغانستان چاپ شده است) این وثیقه عبارت ازیك مکتوب طولانی است که ازطرف احمد شاه بابای درانی برای سلطان مصطفی ثالث فرستاده شده است ، این مکتوب به علی پاشاوالی بغدادازطرف سه نفرنماینده شاه آورده شده وازاینجابه استانبول ارسال گردیده است . درین مکتوب احمد شاه بابا راجع به فتوحات وپیروزیهای بزرگ وی درهند وستان معلومات مفصلی داده

شده است ، که ازمنابع دیگر نمیتوان آن معلومات رابدست آورد . احمدشاه بابا درعین زمان درخلال این مکتوب از پادشاه عثمانی اجازه خواسته است تامسجدی درمدینه اعمار کند . درجوابی که ازطرف سلطان مصطفای ثالث (درابتدای سال ۱۷۶۳) فرستاده شده ، ازپیروزیهای احمد شاه بابا اظهارممونیت شده است . چون اعمارمسجد درمدینه یك امراصولی نبوده، بنابرآن باتأثر توضیح شده که این خواهش احمد شاه بابا بجاآورده شده نمیتواند . این وثایق که مربوط به احمد شاه بابامیباشد . ازنظرروشنی انداختن برمناسبات آنوقت دولت عثمانی ودولت افغانستان ضرورت به توضیح بیشترندارد . زیراتعداد اینگونه وثایق خیلی محدوداست اصل دری وترجمه ترکی این مکتوب دراستانبول در خزینه آرشیف صدارت به دفترنامه همایون تحت نمبر۳ قید میباشد .

مسلم است که مؤرخان افغانی وترکی علایق ومناسبات میان مملکتین را موردتدقیق وبررسی قرارداده وآثارلازم رابوجودخواهندآوردوبدین مناسب امیدوارم تادرفاکولته ادبیات پوهنتون کابل به تاریخ ترکیه و تتبعات لسان ترکی اهمیت زیادترداده شودونیزمطلع گردیدم که آرزوی افتتاح کرسی ترکولوژی درپوهنتون کابل پرورانیده میشود . درین سخنرانی کوتاه طبعاً به مناسبات و علایق افغانستان وترکیه طورمختصرتماس گرفته شد. با اینهم امید است ببعض جهات مهم آن روشنی انداخته شده باشد. درخاتمه میخواهم به محصلان پوهنتون بعض خصوصیاتی راخاطرنشان کنم ، چه آینده افغانستان به آنان متعلق است. افغانستان نیزمانند ترکیه مقدم ترازهمه چیزمحتاج به جوانانی میباشد که حایز تعلیمات شایسته باشند. بهمنظوراینکه حایزتعلیم وتربیه شایسته شوید باید نهایت زحمت بکشید، بزرگترین مقصودوغایهٔ شما باید خدمت به افغانستان باشد . همین سخنان را اتاتورك کبیرنیزبه جوانان ترکی گوشزدنموده است . چنانچه

درجلوعمارت فاکولته السنه وتاریخ وجغرافیه انقره جمله ذیل ازاتاتورك نوشته شده است : «مرشد حقیقی درزندگی علم است» معتقدم که شماهم ایـن سخنان اتاتورك رابخودیك شعارخواهید دانست. ازعلاقه نزدیك ومهمان نوازی که در مدت اقامت چارپنج روزه درافغانستان ازطرف مقامات رسمی و شخصی بمن نشان داده شده است ، میخواهم تشکرات خودرابعرض برسانـم . وجیبهٔ خـود میدانم تاازهمکاری بناغلی قیام‌الدین راعی استادفاکولته‌ادبیات وبناغلی امام‌الدین شیواعضوافغانی سفارت کبرای ترکیه که درترجمه دری این خطابه ازترکی انجام داده اند ، تشکر کنم .

سرگذشت تاج التواریخ (۱)

ضیاءالملة والدین امیر عبدالرحمن خان ظاهراً در اوائل سلطنت خود شروع کرد به نگارش کتابی به نام پند نامه دنیا و دین در شانزده باب بدینقرار :

باب اول در واقعات سرگذشت، باب دوم در بیان پند و نصایح، باب سوم در معاملات دنیاداری، باب چهارم در شناخت دوست و دشمن، باب پنجم در گذران کردن با دوست

---

(۱) ضیاءالملة والدین در سال ۱۲۶۸ بسن نه سالگی در بلخ با شاره ابوی خود امیر محمد افضل خان شروع به تعلیم کرد. چنانکه خود مینویسد: ... بعد از چند روز مرا حکم کرد که بخواندن و علم آموختن رجوع کنم شب و روز خواندن و مشق میکردم اما ذهن من بسیار کند بود و شوق خواندن و نوشتن را نداشتم و خیال من به سواری اسب و تفنگ اندازی بود بخواندن و نوشتن شوق نداشتم هر چند امروز میخواندم فردا یاد من نمیبود اما چونکه حکم شده بود چاره نداشتم و آخوند مرا تعلیم میداد و سودی نداشت (ص ۳ پند نامه) در صفحات ۲۸ و ۲۹ پند نامه داستان جالبی در باره سواد آموزی خود دارد بدین ترتیب خطی از دختر عموی خود امیر محمد اعظم خان که نامزدش بود دریافت میکند چون نمیتواند بخواند دلش بدرد و خود را ملامت میکند. دنباله داستان را از زبان خود امیر بشنوید : بعد شب که شد نماز خفتن را ادا کردم دل من بجوش آمده گریه وزاری کردم و به خضوع و خشوع بدرگاه پروردگار زاری و عذر میکردم و میگریستم و از احوال نیاکان استمداد میکردم و ارواح جمع انبیا و اولیا را شفیع درگاه خداوند میکردم و از ذات پاك او مسئلت میکردم که بدل من از خزانه غیب خود دری بکشا که دل من روشن شود و من خواننده و نویسنده شوم که شرمنده نباشم در نزد خلق تا سحر گریه میکردم تا اینکه مرا خواب در ربود و در خواب دیدم که یکنفر شخص متبرك قدبلند راست و چشم های بادامی بزرگ و ابروهای درشت پیوسته و ریش دراز روی و گردن بلند و دست های دراز و بر سر آن بزرگوار دستار از کرباس چرك رنگ میانه نه کلان و نه خورد بسته بود و جامهٔ از الاچه مستعمل بر دوش داشت و بدست شان یك عصای دراز طرف زیر عصا آهن گرفته بود بالای سر من ایستاده میگویند که ای عبدالرحمن برخیز نوشته کن من از خواب بیدار شدم کسی را ندیدم باز مرا خواب برد باز همین شخص را در خواب دیدم بمن گفت من میگویم تو نوشته کن و تو خواب میکنی در فکر شدم کی نوشته کرده میتوانم باز در همین فکر مرا خواب برد در خواب شدن همان و آنجناب را باز در خواب دیدم بالای من هیبت کردند که اگر اینبار خواب کردی من با این عصا به سینه تو

ودشمن، باب ششم در ترتیب لشکر و قوانین آن، باب هفتم در پرورش رعایا و داد مظلوم از ظالم ستاندن، باب هشتم در بیان قانون دربار و داد پرسی، باب نهم در بیان صیانت امور شرع شریف، باب دهم در یکدلی مسلمانان که همه اهل قبله میباشند، باب یازدهم در شناخت همسایگان دور دست ، باب دوازدهم در بیان آماده بودن بجهاد، باب سیزدهم در دانستن فریب وغدر دشمن، باب چهاردهم و فا بعهد کردن و از دروغ اجتناب نمودن، باب پانزدهم در پرورش هنرمندان از هر ولایت که دستیاب شود، باب شانزدهم در حفظ وامان شوارع وطریق.

قسمتی از باب اول این کتاب بخط خود امیر در کتابخانه عامه هست که درباره آن صحبت خواهیم کرد. امیر در رمضان سال ۱۳۰۳ هجری که سال ششم سلطنتش بود به چاپ این کتاب در مطبعه دارالسلطنة کابل آغاز کرد وآنرا بقطع بزرگ (٤۲ سانتی × ۳۰ سانتی) بخط خوش نستعلیق وچاپ سنگی در یکصدو چهل صفحه

•میزنم بعد ترسیده بیدار شدم برغلامی از غلامان حضور گفتم که برای من قلمدانی با کاغذ بیار آن غلام حاضر کرد وبعد همان وقت که در مکتب نوشته میکردم یاد خود آورده ساعت بساعت بردل من از غیب گشایش میشد ویاد من می آمد ونوشته میکردم تا وقتیکه طلوع آفتاب میشد یك خط نوشته کردم باین مضمون که نوشته میشود نوشته کردم اول علیجاه رفیع جایگاه عزت وحرمت دستگاه فلانی خان در حفظ الهی باشند عریضه شما رسید فلان احوال تفصیل وار، هرچیزیکه بدل من خطور میکرد نوشتم تا اینکه شصت هفتاد خط نوشتم بعضی را مرکب وبعضی مفرد اما که نوشته تمام شد از سرتا آخر خواندن توانستم. . . در باره علاقمندی امیر به نشر علوم وچاپ کتاب صحبت خواهیم کرد درینجا فقط متذکر میشویم که خود امیر بنا برتایید سلطان محمد میر منشی وشهادت مندرجات کتاب پند نامه، قصص، اخبار، تمثیلات واشعار فراوان از حفظ داشت وبمقتضای مقام ایراد میکرد البته گاهی هم مرتکب اشتباه میشد. مولف سراج التواریخ درصفحه ۳۹۱ ذکری از میرزا عبدالرشید کتاب خوان دربار دارد ودر صفحه ۳۹۰ مینویسد که محمد ابراهیم هروی گوهری قصیده ای در وصف او پرداخت واز امیر دربدل آن صله ومستمری گرفت . چاپ دیوان عایشه درانی ورحمت بدخشانی. از طرف امیر نشانه دیگری از علاقمندی او به شعر وادب است. شاید وجود ادیب نامور وشاعر گرانمایه ای چون واصل بدربار امیر دراین امر بی تاثیر نباشد. نگارنده یك نسخه خطی دارد که مشتمل برمجموعه ای از قصاید شعرای وقت در مدح امیراست.

انتشار داد بگمان اغلب خط همان شیر محمد نامی است که در ۱۳۰۶ تقویم الدین را نوشته و نسخه اصل آن در کتابخانه عامه است . بعد بنا بر دلائلی که تاحال مجهول است از ادامه چاپ (شاید هم از نگارش بقیه ابواب منصرف شد (رجوع شود به ۶۶۵ سراج التواریخ جلد سوم) این چاپ مسلماً از روی همین نسخه موجود در کتابخانه عامه صورت گرفته است وشماره گذاری های صفحات چاپی که درخلال سطور نسخه خطی دیده میشود دلیل روشنی برین مدعاست . نکته جالب اینستکه نسخ چاپی پند نامه هم کمیاب است حال آنکه سائر انتشارات دوره امیر کم و بیش در بازار و یا در نزد اشخاص پیدا میشود . نگارنده تاجاییکه اطلاع دارد غیر از نسخه خودش یک نسخه دیگر این کتاب در کتابخانه یونیورستی پشاور هست وتعداد صفحات آن نیز یکصدو چهل است این نکته سوال دیگری رابمیان می آورد که شاید پس از آنکه امیر از انتشار آن منصرف شد و یا اینکه دانست که بانگلیسی ترجمه میشود جزوات آنرا از بین برده است و گرنه بعید بنظر میخورد کتابی بدین اهمیت شاذ و نادر باشد وحتی کسانی مانند فیض محمد هزاره که آنرا جز ومآخذ خود شمرده وهم محمود طرزی محرر سراج الاخبار که از منسوبان نزدیک دربار پسرش (اعلیحضرت امیر حبیب الله خان) بود از اصل پند نامه اعم از چاپی وخطی استفاده نکرده واز ترجمه انگلیسی آن که در ۱۳۱۹ هجری بنام تاریخ کتاب مستطاب حالات والاحضرت امیر عبدالرحمن خان حکمران نافذالامر مملکت افغانستان درمشهد طبع شده سود جسته اند(۱). چنانکه مؤلف سراج التواریخ نیز باین نکته اشاره می کند (صفحه ۶۵۶ جلد سوم چاپ حروفی کابل ۱۳۳۳) .

(۱) اغلاطی را که در نسخه مشهد دیده میشود مولف سراج التواریخ عیناً نقل وتکرار کرده حال آنکه اگر از اصل نسخه خطی ویا چاپی پند نامه استفاده میکرد مرتکب چنین خطایی نمیشد مثلا در صفحه ۱۲۰ پند نامه ذکر از خواجه امکنه شده این نام در صفحه ۱۶۷ انگلیسی Amkhana ضبط شده در نسخه مشهد خواجه امخانه (ص ۲۳۴) ودر متن بمبئی هم امخانه (ص ۱۵۲) ودرسراج التواریخ ص ۳۶۲ .

مقدار مندرجات نسخه‌خطی کمتر از چاپی است و تقریباً با ۱۰۹ صفحه چاپی برابر است. آیا بقیه همین نسخه خطی بوده که مس لیلیز هملتون مشاور طبی دربار امیر از کابل باخود بلندن برده (۱) و سلطان محمد میر منشی پس از ترجمه آنرا در موزیم بریتانیا گذاشته؟ (۲) تاجاییکه اطلاع داریم چنین نسخه‌ای در کتابخانه موزیم بریتانیا وجود

• نیز امخانه آمده است همچنین مقایسه شود ص ۹۱ پند نامه با صفحه ۱۹٦ مشهد و صفحه ۱۳۰ بمبئی وصفحه ۳۲٤ سراج التواریخ کذا صفحات ۱۹ پند نامه با صفحه ۲۸ مشهد وصفحه ۲۳۸ سراج التواریخ .

محمود طرزی در صفحه ٥ شماره ۱۳ جلد دوم مینویسد: "ازآن جمله یك صاحب منصب انگلیزی که مستر کیمبل نام داشت وشرف اسلام رسیده به شیرمحمد موسوم شده بود بشرف خدمت معیت اعلیحضرت (امیر افضل خان) جد امجد اعلیحضرت پادشاه معظم ما سر افرازی داشت که خاقان مرحوم جنت مکین (ضیاءالملة والدین) در سوانح عمری شان از صاحب منصب مذکور بیان میفرمایند: سپه سالار کل قشون پدرم یکنفر انگلیس شیرمحمد خان نامی بود که مسلمان شده بود ودراصل نامش کیمبل بود. . . این عبارت عیناً مأخوذ از متن ترجمه مشهد است حال آنکه عبارت پند نامه چنین است: سرکرده لشکر پدر من شیرمحمد خان نام بود که درجنگ قندهار که با شاه شجاع جدمن کرده بود وآن سال ۱۲٥۰ هجری بود این شیر محمد خان ازخانزاده بچگان انگریز ودر وقت کفرنام اوکیول بود." نام کیول در نسخه انگلیسی Ncompbell (ص ٤) ضبط شده و همین ضبط بمتن‌مشهد و بمبئی وسراج التواریخ وتواریخ ما بعد سرایت کرده . گذشته از متن پند نامه که اسم اصلی شیر محمد راکیول نوشته حمید کشمیری نیز نام وی را دراکبر نامه نیز کیول آورده (ص ۷۰ اکبر نامه) چنانکه گوید:

به نیرنگ و افسون ربود آنچه بود بتاراج کیول مسلمان نمود

راجع به کیول علاوه بر موارد بالا رجوع شود به صفحه ۸۸۳ تاریخ تازه نوای معارك از منشی عطا محمد شکارپوری به تصحیح باغلی حبیبی چاپ سندهی ادبی بورد کراچی وافغانستان درقرن نزده ص ۱٦۲ تالیف سید قاسم رشتیا چاپ کابل دلو ۱۳٤٦ .

(۱) نسخه خطی در ۲٤٦ صفحه بقطع $31\frac{1}{2}+20$ سانتی‌برنگ معمولی وگاهی هم کمرنگ با قلم نوك آهنی و با خط بسیار ابتدایی وخام نوشته شده وپر ازاغلاط املایی‌است مانند: مسل بجای مثل‌حواد سات بجای حوادثات نسایح بجای نصایح مزبوت بجای مضبوط صود بجای سود ولا رت بجای لا ردو امثال آن. رنگ بسیاری از صفحات پریده وبیم زوال آن میرود. وزارت اطلاعات وکلتور باید هرچه زود تر مکروفلمی از آن تهیه ونگهداری کند.

(۲) صفحه ٤ The lite ot Abdur Rahman (۳) صفحه ۷ متن انگلیسی سال ۱۹۰۰ چاپ لندن.

ندارد (۱) ممکن است ترجمه یازده فصل متن انگلیسی از روی نسخه چاپی صورت گرفته باشد که باصل خطی کاملاً مطابقت دارد (جز درموردیکه املای کلمات تصحیح شده) وشاید نسخه‌ای ازهمین چاپی بلندن برده شده ویااینکه تصور کنیم که نسخه خطی ازلندن ویاموزیم لندن دوباره بکابل برگردانده شده . بهرحال سلطان محمد پنجابی میرمنشی امیردرسال ۱۹۰۰ عیسوی یازده فصل از کتاب پندنامه راکه بقلم امیر بود باتغییری در فصول ترجمه کرد وبعد فصول دیگر راکه بادعای خودش از زبان امیردراوقات مختلف یادداشت نموده بودبآن منضم کردودردوجلد(جلد اول حاوی ۲۹۰ صفحه‌وجلددوم‌حاوی ۳۱۹صفحه‌بقطع ۱۴×۲۲سانتی) انتشارداد. هنوز کتاب‌زیرچاپ بود که‌میرمنشی‌دوباره بکابل‌خواسته شد وتصحیح کتاب توسط ناشر آن جان موری وبکمک مس‌هملتون وخانم ستن مارشال سکرتر سلطان محمد صورت گرفت. این کتاب درهمان سال که مقارن‌وفات‌امیر بودبزبان روسی ترجمه وچاپ‌شد(۲). متن‌انگلیسی‌درمحرم ۱۳۱۹توسط غلام مرتضی‌خان قندهاری الاصل معاون جنرال قونسلگری دولت انگلیس مقیم مشهد بدستیاری‌میرزا عبدالله خان منشی اول قونسلگری ترجمه وبنام تاریخ کتاب مستطاب حالات والاحضرت

---

(۱) همین اواخر که داکتر حمایت‌الله اکرم رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف به لندن مسافرت کرد از او خواهش شد که درین باره تحقیق مکرر نمایند، حین مراجعت اظهار کرد که مامور موظف کتابخانه ازوجود چنین نسخه ای اظهار بی اطلاعی کرد ولی ازنسخه های مکرر چاپی یاد آوری کرد.

(۲) مترجم روسی گور یلیف ، م نام دارد که غند مشر ارکانحرب بود واین ترجمه در سال ۱۹۰۱ در پطر برگ بچاپ رسیده، متن روسی مقدمه مفصل ومفیدی دارد که آنرا فاضل محترم محمد صدیق طرزی ترجمه کرده وبا لطف مخصوص خود آنرا دراختیار بنده گذاشته اند. مترجم روسی نیز در مقدمه در باره اصالت متن مخصوصاً بعد ازجلد اول اظهار شك وتردید میکند ونیز ازدو کتاب امیر بنام تقویم‌الدین و پند نامه نام میبرد بدون آنکه توجه شده باشد که آنچه را که ترجمه کرده اصلا ترجمه متن پند نامه است مترجم‌هنوز ازترجمه‌فراغت‌نیافته بود که‌خبردر گذشت‌امیروجلوس‌امیرحبیب‌الله‌خان تلگرافی باواخبار شد.

امیرعبدالرحمن‌خان حکمران نافذالامر مملکت افغانستان چاپ سنگی درمشهد در دوجلدطبع شد. جلداول شامل ٤٠٠ صفحه وجلددوم شامل٤٥٣صفحه است تصادفاً همینکه ترجمه‌جلداول خاتمه یافت در همان وقت ضیاءالملةوالدین ازجهان در گذشت باین ترتیب تقریباً بعداز هفده‌سال کتاب پندنامه بانگلیسی وروسی وبعدبفارسی ترجمه گردید. متن مشهدباردیگر بتاریخ ربیع الثانی ۱۳۲۲ مطابق جولایی ۱۹۰٤ درمطبع کلزارحسنی واقع بمبئی در دوجلد (جلداول شامل۲٤٤ صفحه وجلد دوم شامل ۳۲۰ صفحه باهتمام آقامحمدجعفرمولاوآقامحمدحسین‌لاری‌طبع گردیده‌اغلاط این طبع نسبت‌بطبع‌مشهد بیشتراست، ناشرنسخه بمبئی عنوان کتاب را تاج‌التواریخ گذاشت وازین تاریخ ببعد معروف به تاج التواریخ شد واین نام رااز کتابی باین‌نام که‌از طرف‌همان‌ناشردربمبئی انتشاریافته‌بوداقتباس کرده.

چنانکه گفتیم تقریباً یازده فصل‌اول متن انگلیسی زندگانی امیرعبدالرحمن‌خان (تاج‌التواریخ) اثرسلطان‌محمد منشی ترجمه متن پند نامه دنیاودین است. با این تفاوت که درترجمه‌انگلیسی گذشته ازحذف ویااختصار بعضی‌قسمت هاویاتصرفاتی درمتن (عمداًویاسهواً) اغلاط فراوان دیده میشود. ضبط اعلام واماکن نیز خالی ازاشتباه نیست‌اینک‌نمونه‌ای‌ازاماکن راکه چنین غلطی رانشان میدهد می‌آوریم:

متن پندنامه (۱) : منزلی است که نام آن منزل قزیوی نربود یعنی بازی جای دخترها بلفظ ترکی.

متن انگلیسی : At one of out halting - places called kzwinar (Which means „ The plaee of the girts „) . . .

(۱) ص ٥ پند نامه.

(۱) ص ۱۹.

(۲) ص ۲٦.

(۳) ص ۳٤.

(٤) ص ۲۸.

همچنین مقابله شود ص ۸ پند نامه با صفحه ۱۱ تاج التواریخ چاپ مشهد و ۲۸ پند نامه باصفحه ۷۲ تاج التواریخ چاپ مشهد.

متن مشهد و بمبی :

دریکی ازمنازل موسوم به غزونیازدر کوههای اطراف آن . . . .

درباره سائرفصول کتاب طوریکه قبلاً اشاره رفت مؤلف خودمی گوید : که آنرا جسته جسته اززبان امیرشنیده وضبط کرده یك مرورمختصربه مندرجات این فصول ومقابله آن باسائراسناد اوراق وفرمانهای زمان امیرثابت‌می سازد که کلیه ویاقسمت معظم مطالب آن ساخته وپرداخته خود سلطان محمد میرمنشی ویا املای زمامدارلندن بوده است (۱) . مؤلف سراج‌التواریخ نیزاز صفحه۶۵۶جلد سوم پس ازذکرسلطان محمد میرمنشی اشاره ای باین نکته دارد . ا . سی . یت درکتاب خودموسوم به Visit India (ص۳۶) مینویسد که امیرمیخواست گری باخ یکی ازصاحب منصبان انگلیس که درخدمت اوبودآن قسمت کتاب راکه تاسال ۱۸۸۶رادربرمی گرفت تدوین کند ولی دولت هند موافقت ننمود(۲) .

بناغلی حسن کاکراستاد پوهنځی ادبیات دررساله‌وزین‌خود(۳) مینویسد: در ۱۸۹۵داکتر گری‌سابق‌طبیب‌دربار کتاب‌خودرابنام Myresidence of the court Amir برای‌امیرفرستاد وامیرآنرا نه پسندید همان بودکه میرمنشی که‌درآن زمان‌از شغل

---

(۱) در ضمیمه ای که درمتن انگلیسی اضافه شده تذکر رفته موقعیکه اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان به هند تشریف داشتند سلطان‌محمد میر میشی‌آرزوی ملاقات کرد ودرمرحله اول امیر ازبابت رنجشیکه از رهگذر کتاب تاج التواریخ داشت اورا بار نداد. این ضمیمه در متن انگلیسی متعلق به دکتر لویسی دوپری است وآنرا بناغلی آهنگ به من نقل کردند.

(۲) برای تفضیل بیشتر رجوع شود به کتاب The Emergence of Morden Afghanistan تالیف Vartam Greyorean چاپ ستنفردیونیورستی ۱۹۶۹ ص ۱۲۷.

(۳) رجوع شود به :

The conso lidation of the central Avthority in Afghanistan under Amir Abdu AL-Rahman 1880-1896

یونیورستی لندن‌جون 1968

خودبه مناسبت سؤظن که درباره او پیدا شده بودبر کناربود شروع به نـوشتـن کتاب خود کرد ودر۱۸۹٦ امیرتمام وسایل را برای اوفراهم ساخت . بنـا غلـی کاکر نیزدرباره مندرجات فصول اخیر کتاب باشك وتردید می نگرد خاصه کـه متوجه میشود که این قسمت پرداخته و بافته لندن است (۱)

نتیجه بحث :

مندرجات کتاب حیات امیربا انگلیسی وترجمه آن به روسی وهم چنین ترجمه آن به فارسی بنام تاج التواریخ اعم از چاپ مشهدو بمبئی و کذا آن قسمت سراج التوایخ که معول به آن است از نظر صحت مطالب تاریخی خاصه مسائلیکه به سیاست خارجی وامور بین المللی ارتباط دارد قابل دقت وتأمل است. کسانیکه به نـگارش تاریخ زندگی امیر وعصر او اشتغال دارند در قسمت زنـدگـانـی و سرگذشت امیر کـه بـالـغ به یازده فصل میشود بـایـد از متن پـند نـامـه استفاده کنند . ازسائر قسمتهای کتاب تاجاییکه بافرمانها ، اسناد و اوراق رسمی تنـاقص ندارد باقید احتیاط می توان استفاده کرد مخصوصاً مطالبـی که درباره موضوعات داخلی کشوراست .

چندنکته درباره پند نامه:

این کتاب نفیس وشاهانه گذشته از اشتمال برحوادث ووقایع تاریخی وجریانهای سیاسی زمان وتصویر اوضاع اجتماعی عهد ازنظرانشأ بسیاردلچسپ وقابل توجه است . این اثر جالب وپرماجرا چنان در کمال سادگی ،زیبایی وروشنی نوشته شده که خواننده تصورمیکند پیرمرد جهاندیده‌ای سرگذشت خود را صمیمانه نقل می کند. سبك وشیوه آن ازپیرایه های لفظی وسخن پردازیهای سردوخنك عاری است .باوجودیکه املاهای دستنویس خود امیر درموقع چاپ تصیح شده باز هم

(1) 14 Lord Kitchener to curzon 20 Apı. 1903 Mcb Eur.F.III Curzon Collection, Vol.207 .Letter No 117.

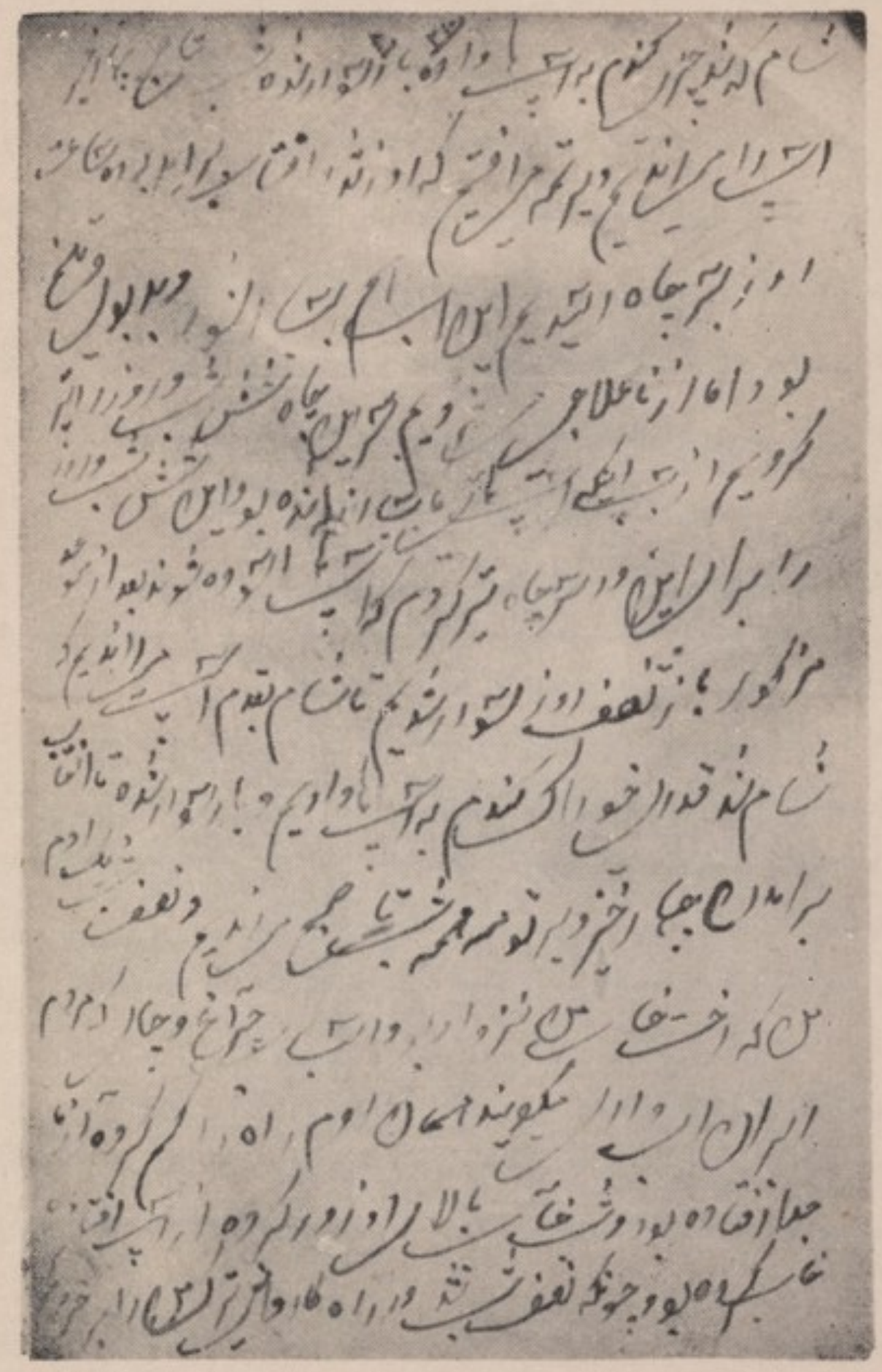

نمونه پندنامه بخط خود امیر محفوظ در کتابخانه عامه کابل

اغلاط املایی (۱) جسته جسته بنظرمی‌خورد. اما انشای متن بطورقطع انشای‌خود امیراست وبزبان نزدیك بزبان گفتار باروانی وشیوایی تمام نوشته شده (۲) . در انشای متن ضعف تألیف و گاهی‌اغلاط دستوری دیده می‌شود بانهم اززیبایی و گیرایی آن نمی کاهد . پند نامه ازنظر کلمات، مفردات، ترکیبات واصطلاحات گنجینه عظیم وپرمایه زبان دری ومخصوصاً لهجه کابل صدسال پیش است .

درسراسر کتاب باصدها اصطلاحات محاوره‌ای برمیخوریم که درلهجه امروزفقط شبح وسایه‌آنرامی‌بینیم متن پندنامه‌در تصحیح وتوضیح بسااصطلاحات که امروز نزد مامجهول مانده مفید واقع میشود از آنجمله است اصطلاح جزائرچی (۳) (که‌آنراابناغلی رشتیاجزایل چی (٤) ضبط کرده) وهم‌چنین کلمه چهره شاهی (۵)

---

(۱) مانند خود ها (ص ۱۰) طیار (ص ۱۲) خیستاندن ص ۲۲ ۱۹ میداناندم ۱۰۳

ظهیر بجای زحیر که حتی امروزآنرا بغلط زهیر مینو یسند لغته به معنی پیچش ودرد شکم است مجازاً بمعنی رنج ودرد نفسانی وغم است چنانکه سنایی گوید:

با هزاران خجالت و تشویر رفت زی مکه جفت گرم و زحیر (حدیقه ۲۵۵ چاپ رضوی)

مولانا در دیوان کبیر آنرا بمعنی رنجور وبی ذوق بکار برده چنانکه گوید:

لذت عشق بتان را ز زحیران مطلب صبح کاذب بود این قافله را سخت مضل

(ج سوم، ب ۱٤۲۲۷)

یا : عاشق شوو عاشق شو بگلزار زحیری سلطان بچه و تا چند اسیری «مولانا»

(۲)درباره‌حلیه‌عبدالروف نامی گوید: یك‌چشم‌چپ‌او کور بود پوچ و روی‌اوزرد رنگ‌بود وکتابی. ریش او تنگ وشقیقه های نشسته وقد دراز وپشت کوز وبینی‌قاقبلند وسر بینی طرف راست‌کج بود(ص ۷)

نمونه دیگر :

بعد پنج روز روانه مزار فیض آثار شاه اولیا شدم وروی خودرا به آستان شاه مردان علی‌مرتضی مالیدم ودیده را نوری از نو ودل را سروری از سر پدید آمد ص ۱۸.

(۳) ص ۱۱۱

(٤) افغانستان قرن نوزده

(۵) پند نامه ص ۱۱۱

(بمعنی کلدار واحد پول که درجریده شمس النهار نیز دید میشود) ونظایر آن، اینک طور نمونه سرآغاز کتاب را بدون تصرف نقل می کنیم:

ابتدا کردم این کتاب را ومعاونت میخواهم از آن خدا ئیکه یکه ویگانه است وخود بذات بیمثال خود قائم ودائم است پس دوام دین ودولت افغانستا ن را از آن خلاق بیچون میخواهم چرا که من هم از همین قوم هستم چیزیکه بهبود دین ودولت شان باشد وعقل که راهنمای خیر وشر است که از شر نگاه میدارد وبراه خیر رهنمونی میکند ومنکه بندهٔ درگاه خداوند بیمثال ومانند هستم ومرا عقل وهوش داده است باید که از برای یادگار قوم خود چیزیکه برسر من گذشته از حوادثات روزگار بقلم مشکین رقم(۱) در آورم که از سرگذشت من پند بگیرند واز برای اولاد قوم افغانستان این سرگذشت ونصایح من یادگار بماند ودر روز حوادث بکار ببرند وهر روزگار دین ودنیا را پیش از وقت بدانند که مصرع علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد دانسته کار کنند که دشمن کام نشوند منکه امیر عبدالرحمن ولد مرحوم امیر محمدافضل خان نبیره مرحوم مغفور امیر دوست محمدخان در دران(۲) هستم در سال یکهزار وسه صدوسه هجری نبوی مطابق ایت ئیل فرخ دلیل وماه مبارك صیام بدستخط خود رقم نمودم که مرا بدعای خیر یاد آور شوند از منفعت هائیکه از نصایح من بقوم من برسد انشأالله تعالی پس این کتاب را پندنامه دنیاودین نام نهادم که هم صرف سرگذشت‌های من درج است هم نصایح وهم سرشته دینداری ودیانت ودرین کتاب چند باب است که تفصیل وارباب درباب نوشته میشود تا از نظر ارباب بصیرت

(۱) اصطلاح مشکین رقم را شیر محمد خطاط مکرر بکار میبرد.

(۲) لفظ ودر دوران لقب احمد شاه بابا وباقی خانواده سدوزیی است. این نخستین موردی است که یك فرد محمد زیی آنرا بعنوان لقب بکار میبرد. میر منشی درمقدمه بعضی کتب که از انگلیسی ترجمه شده این لقب را با نام امیر ذکر میکند. در آثار یکه دراواخر سلطنت امیر چاپ شده این لقب دیده نمیشود بتاسی ازامیرکسانی دیگر مانند گل محمد محمد زیی نیز لفظ درانی را با نام خود ذکر میکند.

مخفی نماند. **باب اول** در واقعات سرگذشت گفته میشود. **باب دوم** در پند و نصیحت گفته میشود. **باب سوم** در معاملات دنیاداری و ترتیب زندگانی گفته میشود **باب چهارم** در باب دوست و دشمن گفته میشود که دوست کدام است و دشمن کدام **باب پنجم** در باب گذران با دوست و مدارا با دشمن که چه طور شود که دوست از دوستی خود بهره یاب شود و دشمن دست کوتاه باشد و از ضرر دشمن در امان بودن **باب ششم** در ترتیب لشکر و قوانین آن، **باب هفتم** در پرورش رعایا و دست مظلوم را از دست ظالم خلاص کردن، **باب هشتم** قانون در بار و گذران قوم و عرض و داد پرسی و قانون هاییکه برای حکومت بکار است که ملك و ملت باین قانون بسیار محتاج است، **باب نهم** در قانون بازخواست شرع شریف که روز بروز امر و احکام شریعت غرا مضبوط شود و از سر خود بگذرند و از امر شرع محمد مصطفی سلام الله علیه و آله نگذرند و شب و روز خود را بر رواج دین مبین صرف کنند. **باب دهم** اینکه بدانند مردم افغانستان که در ملك شان چند قوم است و همه قوم ها را مردم دوردست افغان می نامند پس باید که همه این قوم ها مثل برادر همتن زندگانی کنند چرا که یك دین و اهل قبله و به آمنت بالله یك زبان هستند باید که در همه کارهای خود یکدل و یك زبان باشند که خیر دین و دنیای شان در اینست، **باب یازدهم** در شناخت همسایگان دوردست خود که هر کدام چه خیال دارند و چه طور گذران با اوشان کرده شود که به نیك نامی خود را مشهور کنند و از بدنامی خود را دور بدارند، **باب دوازدهم** اینکه مدام خود را آماده جهاد فی سبیل الله داشته باشند چرا که مدار دین پیغمبر ما بجهاد است و جهاد پیشه رسول برحق است. **باب سیزدهم** اینکه برای شمایان بیان کنم فریب و عذر دشمن را که بچه لباس ها خود را دوست می گرداند و ارادهٔ خود را پیش می برد باید که دانسته باشید و خود را بازی مدهید که دشمن بروزگار نتواند پس فریب را کار می بندد از ین نصیحت نامهٔ من دوست و دشمن را خوب خواهند شناخت

باب چهاردهم وفا بعهدهای خود کردن و از دروغ گفتن اجتناب کردن که دروغگوی دشمن خداست و مردود خلق، **باب پانزدهم** اینکه هنرمندان هر علم را از هر ولایت که دستیاب شود در ملك خود آورده عزت او را داشته باشید و از علم او خود را بهره یاب کنید شب و روز فرزندان خود را بعلوم و فنون راجع کنید که شرافت انسان بعلم است و ادب نه بمال و نسب بیت:

آنانکه فخر خویش باجداد می کنند چون سگ باستخوان دل خود شاد می کنند

باب شانزدهم اینکه در امن و امان ولایت خود بکوشید که راهها امن باشد و مرور خلق خدا بآرامی باشد که هم نیکنام خواهید بود و هم رجوع دولت دنیا طرف شما خواهد بود و دست تنگی شما یان بفراخی نعمت بدل خواهد شد.

اینك چند نمونه از کلمات و اصطلاحات کتاب

ولاسایی (ص ۱۱)

هول دل (ص ۱۹)

هواخوری (ص ۱۹)

پای پیاده (ص ۱۹)

آبدست (ص ۱۹)

چاند ماری (ص ۲۳)

سرتیپ (۳۵)

پمقان (پغمان) (۴۸)

ده بوری، ده منزنگ، تره خیل، خواجه رواس، افشار نانکچی، دوده مست (ص ۲۹)

یریب (ص ۵۳)

ذله (۱۸)

سامانه	(۷۷)
بیخی	(۷۸)
مشالفت	(۷۹)
چوته	(۸۸)
زرخرید	(۱٤۰)
قلب چلانی	(۱۱۰)
تارسیم	(تلگراف)
سر سبیل	(۱۲۵)
قسم‌های جلاله	(۱۳۲)
نوش‌جان کردن	(ص۹)
احوال آمد	(ص۱۰)
گوشه کردن	(ص۱۱)
بتوپ پراندن	(ص۱۲)
نامردی کردن	(ص۱۲)
گرفته گرفته خواندن	(ص ۲۹)

لغات انگلیسی وروسی کتاب:

کپتان	(۲۲)
اجیدان	(۲۲)
کمیدان	(۲۲)
کرنیل	(۳۳)
میجرسارجن	(ص٤۱)

موزك (درجمله موزك باجه‌خانه‌سلامی گرفتند) (ص۸۷)

گورنر (۹۳)

لات روسی (۹۳)

کبورناطر (۹۵)

زول (زال روسی) (۹۵)

کونسر (۹۵)

سکرتر (۹۵)

میگزین (۹۹)

سال‌دات (عسکر) (۹۹)

بنك (بانك) درجمله‌ای: بنك نام خانه‌ایست که هر کس وجه خود را میدهد ماهوار چیزی نفع می گیرد (ص۱۰۷)

مسکاب (ماسکو) (۱۰۷)

برطانیه

سم درجمله‌ای: پانزده هزار سم که پانزده هزار روپیه کله‌دار شود که در هند چهره شاهی می گویند (۱۱۱)

پلوس (پلیس) (۱۱۱)

کاغذ لوت (۱۱۶)

راتسکه درجمله‌ای: یکهزار دانه راتسکه داشتم وشصت هزار تنگه بخارایی که شصت هزار تنگه بیست هزار روپیه کابلی شود.

نمونه کلمات ولغاتیکه مفهوم آن معلوم نشد:

محافه ص(۵۹) شاید ملحفه باشد.

مگرم آن (ص۷۷)

معلو (ص۷۷) ممکن است معلوم باشد.

مسس (ص ٤٢)

بد بر آن (ص ۱۳۲)

لمیقه (ص ۱٤۰)

نمونه چند شعریکه در کتاب آمده:

(چرا که او ستاد گفته) مصرع. بابدان کمتر نشین ترسم که بدخویت کنند

نه براشتری سوارم نه چو خر بزیر بارم نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم

عم نیستی ندارم نفسی است می گذارم. (ص٤۰)

وز باغ لاله رو ید وز شوره خار و خس ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس

(ص ٥٤)

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست (ص۷٦)

آبادی بتخانه ز ویرانی ماست جمعیت کفر از پریشانی ماست

اسلام برای خود ندارد خالی هر عیب که هست از مسلمانی ماست (۹۰)

گر بماندیم زنده بر دوزیم جامه کز فراق چاك شده

ور بمردیم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاك شده (ص۱۱٦)

اگر خواهد نگهدارد کسی را چه باك از یك جهان آتش خسی را (ص۱۲۱)

جوهر پاك بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و کلوخ لوء لو و مرجان نشود

(ص ۱۳٤)

کاریکه خواستم ز خدا شد میسرم (۱۳٥)

از دست و زبان که برآید کز عهده شکریش بدر آید

بیا بیا که خوش آمد مرا ز آمدنت هزار جان گرامی فدای هر قدمت (۱۳٦)

رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست (۱۳٦)

این شکم بی هنر پیچ پیچ صبر ندارد که بسازد بهیچ (۱۹٦)

فهرست انتشارات عهد ضیاءالملة والدین امیر عبد الرحمن خان ۱۲۹۷ ـ ۱۳۱۸ هـ ، ق مطابق (۱۸۸۰ـ۱۹۰۱) میلادی

۱ـ پند نامه دنیا و دین که ذکر و شرح آن مفصلاً بیان شد .

۲ـ مرآت العقول و کلمات موعظت، اساس تألیف خود امیر (سال تألیف ۱۳۰۳) چاپ سنگی دار السلطنة کابل باهتمام گل محمد بارکزیی محمدزیی سال چاپ ۱۳۱۱ قطع ۹×۱٦. کتاب درباره عقل و اعتبار آنست .

نمونه : اصل مرآت العقول امابعد منکه امیر عبد الرحمن هستم بسیار وقتها درین خیال بودم که هر کس را که می بینم و با او ملاقات می کنم و یا از دور نام او می‌شنوم و همه مردم خود را عاقل و هشیار میدانند و هم هستند (ص۷)

۳ـ نصایح نامچه: پیشگویی و یادداشت خود امیر چاپ دار السلطنة کابل سال طبع ۱۳۰۳ با نتظام جناب سرجان میجر میر محمدعظیم خان و باهتمام عبدالرزاق دهلوی قطع ۱۳×۲۰ تعداد صفحات ۱٦ نمونه : فرض کردیم که دولت روس با مردم افغانستان دوستی اختیار کرد آیا خیال هندوستان را دارد یا نه؟ اگر ندارد دوست دولت افغانستان است ص ٥ .

٤ ـ نصایح الصبیان (مثنوی) اثر میر سیف الدین عزیزی کوهستانی چاپ سنگی دار السلطنة کابل سال چاپ ۱۳۰۳ بقلم مشکین رقم شیر محمد باهتمام عبدالرزاق بیك خان تعداد صفحه ۱۰۷ قطع ۱٦×۲۲ کتابی است در نصیحت و اخلاق شاعر پس از حمد و نعت بمدح ضیاءالملة والدین چنین می پردازد :

در دعای شاه دین پرورشوم تا بذکرش روشن همچو خور شوم
نامه ام آرایش از نامش کند دل ثنا خوانی را بکامش کند ؟
عبدالرحمن خان امیر پرخرد آنکه عدلش طعنه بر کسری زند ... ص۱٥

٥ـ شهاب الحساب تصحیح و ترجمه و خط حاجی میر باقر علیشاه لکهنوی

چاپ سنگی دارالسلطنة کابل، سال ۱۳۰۳ باهتمام منشی عبدالرزاق دهلوی زیر نظر جناب سارجن میجر آقا میرعظیم خان صاحب قطع ۱۶×۲۲. این کتاب ترجمه بحرالحساب اردوست مشتمل بریکصد وپنجاه سؤال ریاضی و هندسه . نمونه : زیداسپی رابچند مبلغ خرید مگر بمبلغی که خریده بود بهمان قدرفیصدی نقصان کرده بقیمت ۱۶ روپیه بفروخت پس بیان نمائید که اسپ را بچند خریده بود. ص ٦٦

٦ــ کلمات امیر البلاد فی الترغیب الی الجهاد به انتظام میر محمد عظیم خان سارجن میجر چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۰٤ باهتمام میر باقر تعداد صفحات ٤٠ قطع ۲۲×۱٦ . این رساله مشتملست بر تفسیر آیات واحادیثی راجع بامر جهاد. نمونه: ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که حضرت رسالة صحابه را گفت چون برادران شما درروز احد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشان را درجوف مرغان سبز بال جای داد که سوای بهشت طواف کنند و برشاخهای طوبی آشیانه سازند . ص ۱۱ .

۷ــ تقویم الدین بنا برامر تاریخی ۱۳۰٤ امیر تألیف یکعده ازعلماییکه نامشان درصفحه چهارم مذکور است بانتظام میرمحمدعظیم خان سارجن میجر و اهتمام عبدالرزاق دهلوی چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۰٦ بخط میزاشیر محمد تعداد صفحات ۲۱۱ قطع ۱٦×۲۳ این کتاب مرتب است برسه مقاله و خاتمه مقاله اومشتمل است برپنج باب (باب اول درباره فرضیت جهاد ، باب دوم در فضیلت شهدا، باب سوم درحفاظت ثغور، باب چهارم درصبر وجنگ، باب پنجم اطاعت بادشاه، مقاله دوم دراحکام امرا ورعایا ، مقاله سوم دررد عقاید وهابیه . اصل نسخه خطی در کتاب خانه عامه کابل هست .

۸ــ احتساب الدین حسب الفرمان پادشاه جهان پناه امیر عبدالرحمن خان بهادر چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۰٦ باهتمام عبدالرزاق بیگ دهلوی

تعدادصفحات ۳۹قطع ۱۳×۲۱ این‌رساله درواقع دستورالعملی است برای محتسب های دولت مشتمل بریك‌مقدمه وسیزده قاعده . نمونه :قاعده هفتم : قمار اگر درشهر و بازار کرده شود محتسب آنرا منع نموده حسب‌الفرمان پانزده دره‌زده بعدازان بحاکم وقت بسپارد . ص ۲۷

۹- رساله ناجیه ،تألیف قاضی‌عبدالرحمن خانعلوم ،چاپ کابل سال ۱۳۰۷ باهتمام‌عبدالرزاق دهلوی تعداد صفحات ٦٤ قطع ۲۳×۱٦ در بیان قضائل جهادنمونه:

حق سبحانه تعالی ارواح‌ایشان‌را درجوفهای‌طیور خضرا درآورده تابرآنها جنت‌ورودنمایندوازمیوه های بهشت بخورند .ص ١٤.

۱۰- قانون‌گذاری درمعاملات حکومتی وتعیین جرائم و سیاسات باامیر (بنا برشرح ص۷٦۲ ج‌سوم سراج التواریخ‌مؤلف آن‌مولوی محمد جان است) چاپ‌سنگی دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۰۹ تعداد صفحات ۵۸ قطع ۱۲×۲۰ سانتی کتابی‌است برشصت‌وشش قاعده نمونه :قاعده پنجاه وسوم در خصوص اشخاصیکه بسبب سکر شراب ویادیگر جنایات گرفتارشده از شرع بجهة تعزیر اورده مقررشود نیز بقرارسابق برحاکم لازم است که‌ازآن‌شخص‌فی‌دره‌پنجروپیه بطریق مصادره وصول نماید ص ٤۳

۱۱- تعلیم‌نامه خیاطی .

تالیف:والتر .

ترجمه‌منشی سلطان‌محمد خان .

چاپ دارالسلطنة کابل سال‌طبع ۱۳۱۰ .تعداد صفحات ۸۰ بانقشه‌های برش قطع۲۲×۲۷ سانتی‌نمونه : باید دانست که‌هرگز کابلی‌مروجه حال که خیاطهادارند ٤۲ آنچه رانگریزی میباشد وگزانگریزی۳٦ آنچه میباشد که‌با گزانگریزی

بقدر گز کابلی چهاریك کم چهارده گره میشود .ص۵

۱۲ـ بصیرة الزارعین ترجمه مولوی میرزا محمد صاحب مشهور به ثاقب البصراوی (ماهر تازی ودری) میر منشی اداره وکیل التجاره دولت خداداد افغانستان بعهد سرکار والا امیر عبدالرحمن خان وبنا برایما وارشادتی . ای مارظین وکیل التجار دولت علیه افغانستان (ترجمه انگلیسی) چاپ پن پریس کلکته باهتمام محمد وزیر سال چاپ ۱۳۱۰ تعداد صفحات ۶۰ قطع ۲۳×۱۶ سانتی کتاب درباره زراعت تنباکو یعنی تنباکوست .مترجم پس از ایراد مقدمهٔ قصیده‌ای در مدح امیر دارد نمونه :اما طریق کاشتن تنباکو بشرط جمعی اسباب ومهیا بودن ادوات واستعداد زمین وعلم بوی بسیار آسان است ص ۱۸ .

۱۳ـ اساس القضات تألیف احمدجان خان لکوزیی با هتمام گل محمد محمد زیی چاپ دار السلطنة کابل سال چاپ ۱۳۱۱ تعداد صفحات ۱۲۳ قطع ۱۳×۲۱ سانتی کتابی است .

درعلم حقوق وجزا. نمونه: قاعده نودویکم هرقاضی که درقریه ها کسی رامحبوس کند لازمست بدست حاکم سپرده رسید ازو بگیرد و حاکم قریه باید است آن محبوس رابحاکم کلانی که اودرزیر اطاعت اوست برساندورسیدحاصل کند. ص۷۸

۱۴ـ رساله موعظه حسب الفرمان بندگان اشرف همایون والاامیرعبدالرحمن خان چاپ دار السلطنة کابل سال چاپ ۱۳۱۱ تعداد صفحات ۱۰۴ باهتمام گل محمد محمدزیی .قطع ۱۳×۱۲ کتابی است دراخلاق ونصیحت در بیست وچهار فقره. نمونه: فقره سوم اینکه تاوان سر که اززمان احمدشاه سدوزیی از رعایای غلزیی گرفته می شد جناب ظل الهی درابتدای جلوس فرمودند که جزیه از هندو گرفته می شود نه ازمسلمان، علی الفور این عمل غیرمشروع رامعاف ومرفوع القلم نمودند (ص ۷)

۱۵- رساله موعظه افغانی حسب الفرمان بندگان اشرف والاامیرعبدالرحمن خان ترجمه (ازفارسی به پښتو) توسط ملاغلام‌جان پښتون نویس چاپ سنگی دارالسلطنة کابل‌سال‌چاپ ۱۳۱۱ باهتمام گل‌محمدمحمدزیی مهتمم چاپخانه مبارکه تعداد صفحات ۱۵۶ قطع ۱۳×۲۱ کتابی است دراخلاق‌ونصیحت‌مبتنی بر ۲۴فقره ظاهراً نخستین متن پشتوست که درعهد ضیأ الملته والدین چاپ شده نمونه :

فقره دریمه :داچه‌تاوان دسرچه له زمانه داحمدشاه سدوزایه له‌رعایاوغلزایو اخیسته کیده ، جناب سوری دخدای په ابتداد کشی ناستوپه‌تخت وی فرمایله چه جزیه له هند واختسته کیږی نه له مسلمانه . علی لفوره یعنی‌فی‌الحلاله یی داعمل ناروا معاف ومرفوع القلم یعنی له قلمه یی وغورزاو. ص۱۰ .

۱۶- دیوان رحمت بدخشانی‌اثرطبع خواجه رحمت بدخشانی ورسجی‌چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال‌چاپ ۱۳۱۲ تعداد صفحات ۱۱۴ قطع ۱۶×۲۳ سانتی خط میرزا شیرمحمد خان با هتمام گل محمد خان درانی محمد زایی مشتمل بر غزلیات دری وچند غزل بلفظ هندوستانی مثلث،مخمس بی نقطه،مستزادصنعت قطعه نمونه دوبیت ازیك غزل :

زهجرانتوجان‌دارم بلب‌مژگان‌سیاه‌من نمی‌پرسی‌شه‌من سر ورمن پادشاه من
ندارم جزسر کویتومن‌دردل تمنایی بهار ستان من مقصود من امید گاه من

۱۷-خوان‌نعمت‌ترجمه‌ازاردو که‌اصلاً ترجمه کتاب Danty dishes for India tadle انگلیسی است .مترجم عبدالرحمن‌بیگ پسرعبدالرزاق بیگ دهلوی چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال ۱۳۱۳ تعدادصفحات ۷۱۶ خط محمد کریم هروی‌الکوزیی باهتمام گل‌محمدخان بارکزایی‌محمدزیی قطع ۱۳×۲۱ کتابی‌است‌درفن‌طباخی یاباصطلاح انگریزی پزی نمونه: بیان مرغها نمونه ترکیب اول‌فیل‌مرغ‌جوشانده بهمراه ساس سلری قیمه چربوی‌گاو بتراشند وسفوس نان وپارسلی در آن شامل

کند . . . ص .

۱۸- رساله کیمیا ترجمه سیف الدین بابری چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال ۱۳۱٤ تعداد صفحات ۳۰۲ نسونه : درین باب میخواهم که وقتیکه شمع می‌سوزد ازوچه ظاهر می‌شود ازتجربه این حرفهامعلوم شدند اول دربوتل‌خالی که هوای عام می باشد ودروشمع که روشن کرده می‌شود پس اوگل می‌شود . دوم وقتیکه دربوتل شمع سوخته گل‌می‌شود. درینصورت دراوکاربانگ ایسد پیدا می‌شود. که اونه رنگ دارد ونه بنظرمی‌آید سوم . . .

۱۹- میزك جنگی پلتن حب فرمان سردارحبیب‌الله خان مرتب غلام نبی‌میجر کتابچه نویس چاپ دارالسلطنة کابل‌سال ۱۳۱٤ تعداد صفحات ۱۰٤ قطع ۱۳×۲۱ سانتی باهتمام گل محمد خان محمد زیی کتاب سراپا نوت است گاهی بعضی جملات در آغازصفحه دیده می‌شود مانند شمار له نبی شماره په غبرك له نبی ص ۱۹

۲۰- مبادی العلوم (ترجمه‌از انگلیسی) توسط‌محمدحسن‌خان اززمره ترجمانان حضور بمباشرت سلطان محمد میرمنشی چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال ۱۳۱۵ ص ۱٤۰ قطع ۱۳×۲۱ سانتی‌باهتمام گل‌محمد خان محمد زیی. رساله درباره علوم کیمیاوی وطبیعی‌است درذیل‌پنجاه‌وسه عنوان نمونه نوزدهم : وزن‌آب متناسب حجم آب می باشد می فهمید که در گلاس پرازآب به نسبت گلاس‌خالی وزن زیاده می باشد چراگلاس پر به نسبت گلاس‌خالی‌سنگین‌میباشدبازهرقدر که زیاده‌آب در گلاس باشد همانقدرزیاده وزن داشته می باشد ص ۵۳

۲۱-پشتو یوسف زلیخا اثرعبدلقادرخان ختگ چاپ دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۱۵ تعداد صفحه ٤٦۰ قطع ۲۲×۱٤ باهتمام گل محمد زیی .

۲۲- عمل الصالحین تالیف‌صالح بن‌محمد صالح چاپ سنگی‌دارالسلطنة کابل

سال چاپ ۱۳۱۶ قطع ۲۲ سانتی تعداد صفحات ۷۹۰ باهتمام گل محمد خان محمد زیی بقلم کاتبان منشی حیدرعلی احراری، میرزا شیر محمد کابلی، میرزا غلام قادرخان کاکری ، میرزا عبدالرحمن بیگ دهلوی ، میرزا محمد اسحق کشمیری کتابی است برای صحت ابدان وسلامتی جان در علم طب . نمونه: مفرح شیخ الرئیس ابوعلی سینا دررساله قلب ذکر کرده ومنقسم به سه قسم کرده، اجزایش سی وهفت است ووزنش هفتادو پنج درم ویکدانگ مزاجش گرم است... ص۷۳۲

۲۳ـ معراج المؤمنین تالیف حاجی محمد خان ولدعبدالله خان ساکن خورجه ترجمه عبدالله هراتی (اززبان هندی) . مؤلف کتاب را پیشکش حضور امیر عبدالرحمن خان والی دولت خداداد افغانستان کرده . سال چاپ ۱۳۱۷ محل چاپ (ظاهراً دهلی چاپ سنگی) تعداد صفحات ۲۴ قطع ۱۶×۲۲ کتاب در بیان عظمت عقل وصفات آن نوشته شده . نمونه : بعد ازحضور دل همیشه داشتن فکر و گردانیدن ذهن بسوی ادراك معانی است وتدبیر این همان تدبیرحضوردلست ونیز باید که نماز گزارمتوجه فکرخود باشد که پراکنده نشود ص ۱۵.

۲۴ـ رساله قواعد کارمیر زایان حسب الامرضیأ الملة والدین امیرمجاهد غازی امیرعبدالرحمن چاپ سنگی دارالسلطنة کابل سال ۱۳۱۷ تعداد صفحات ۵۴ باهتمام گل محمد محمد زیی قطع ۱۶×۲۱ این رساله برای تنظیم. امورسپاه وبمشابه دستورالعملی جهة میرزایان عساکر نگاشته بریازده قاعده و بیشتر راجع است به مقررات در باره چگونگی پرداخت تنخواه ومعاش عکس نمونه : سپاهی مریض اگرهمراه لین آمده میتوانست تنخواه اورا بخود اوداده شود واگر . . .

۲۵ـ آیینهٔ جهان نمامقتبس از انوارسهیلی بانتخاب خود امیرچاپ سنگی دارالسلطنة کابل چاپ ۱۳۱۷ تعداد صفحات ۳۱۶ قطع ۱۳×۲۲ سانتی بقلم منشی حیدرعلی احراری یك قسمت باهتمام گل محمد محمد زیی درانی افغانی وقسمت

بعدی باهتمام محمد زمانخان بارکزیی محمدزایی دوم برادرمهتمم سابقه .

۲۶- تزوك ناپلیون چاپ دارالسلطنة کابل سال چاپ ۱۳۱۸ تعداد صفحات ۸٤ قطع ۱۳×۲۱ باهتمام محمد زمان خان بارکزایی محمدزایی مهتمم چاپخانه مبارکه بدستخط غلام قادر کاکری با اصلاحاتی از خود امیر کتاب مشتمل است برپند ونصیحت ومحتوی برتجربهای مجربه ناپلیون اول . نمونه : دستور العمل لشکرمظفر آنکه اول باید سپه سالارعاقل وجنگ دیده کارآزموده باشد .

دوم - لشکر کمال انضباط انتظام درنظام داشته باشد. سوم- بسیاست رسانیدن گناه کاران که بیم آن دردل سپاه باشد . چهارم ... اصل این کتاب بنام تزوك امپراطور ناپلیون بوناپرت موسوم به تدابیرالملوك ترجمه از انگریزی باهتمام میرزا محمد ملك الکتاب شیرازی است . که بتاریخ ذیقعده ۱۳۰۸ دو مطبعه چترا پرا بها پرس بمبی چاپ شده ونسخه کابل نقل وچاپ دوباره آنست .

۲۷- علم مساحت ترجمه محمد حسن خان (اززمره ترجمانان مقررخدمت) بهدایت سلطان محمد میرمنشی تعداد صفحات بیش از ۳۵۰ سال طبع قطع ۱۸×۲٤ کتابی است درعلم هندسه وپیمایش بارسم وهاومسأله ها .

۲۸- دیوان عایشه ازعایشهٔ افغان درانی چاپ مطبعه سرکاری شهر کابل سال چاپ تعداد صفحات ۳۰٦ ظاهراً خط شیرمحمد قطع ۱٦×۲۳ سانتی مشتمل برقصائد غزلیات، ساقی نامه واسوخت (مثنوی) مخمسات، رباعیات . نمونه کلام :

عارضست یابرك گل یاشمس نورافزاست این
مشتری یازهره یا بدر جهان آراست این
تخت پیشانی است یاصبح سعادت برد مید
یامگو لوح کلام قادر یکتاست این..: ص ۲۲۹

۲۹- فتح نامه کافرستان اثرشیر محمد جلال آبادی چاپ مطبع کوه نورلاهور

سال طبع ندارد تعداد صفحات ۱۶ قطع ۱۳×۲۱ سانتی نمونه کلام :

مسند آرا سریر دولت اسلامیان حامی دین نبی و بنده پروردگار
برق شمشیرش چو خورشید جهان آفاق گیر دولت قاجار و روس از ضرب تبغیش دلفگار
پادشاه غازی و دین پرور و انصاف جو گردن افراز ان گیتی بر درش خد متگزار
آن شهنشاه معظم عبدالرحمن که هست سطوت او درمیان ربع مسکون آشکار

۳۰- زبدت التجوید تألیف نیك محمد قاری چاپ سنگی مطبعهٔ کابل سال چاپ ۱۳۲۲ تعداد صفحه ٤٤ قطع ۱۳×۲۱ باهتمام حاجی عبدالخالق پسر طرزی افغانی سر کرده مطبعه شاهی بقلم میرزا شیر محمد هرچند این کتاب در آغاز سلطنت سراج الملة والدین چاپ شده چون از یکطرف بروح پرفتوح حضرت ضیأ الملة و دین وقف گشته و از طرف دیگر شاعر در سنه ۱۳۱۹ از آن فراغت یافته آنرا جزء انتشارات عهد ضیأ الملة والدین ثبت کردیم . مؤلف مسائل تجوید را بشعر در آورده . نمونه در بیان نون ساکنه و تنوین و میم ساکنه و احکام آنها :

چار حکم از نون ساکن هم ز تنوین آمده قلب و اظهار ست و ادغام مست و اخفا در میان
قلب هریك می‌شود با میم مخفی قبل با در حروف حلق اظهار ست نزد مظهران

(ص ۲۷)

لغات ، اصطلاحات و ابیات در حاشیه شرح شده .

۳۱- تحفة الاطفال تألیف نیك محمد قاری چاپ سنگی مطبعه کابل سال چاپ ۱۳۲۲ تعداد صفحات ۲۸ قطع ۱۳×۲۱ باهتمام حاجی عبدالخالق پسر طرزی افغان بقلم میرزا شیر محمد. هرچند این کتاب در زمان سراج الملة والدین چاپ شده چون از یکطرف بروح ضیاء الملة والدین وقف گشته و از طرف دیگر نظم آن در عهد ضیاء الملة والدین صورت گرفته آنرا جزء انتشارات عهد ضیاء الملة و الدین شمردیم . این کتاب نیز درباره تجوید است . شاعر کتاب را از عربی بشعر فارسی در آورده .

بیان نون ساکن و تنوین و احکام آن :

بهر نون ساکن و تنوین پیدا می‌شود چار حکم ار بعد ایشان آید از حرف هجا
اول اظهار است قبل از حرف حلقی کان شش است
لازم اظهار کردن پیش از آن شش هردو را

این کتاب شرح مفید در حاشیه دارد .

۳۲- کتابچه دستور العمل کلانترهای گذرهای دار السلطنة کابل چاپ حروفی سال ۱۳۳۶ تعداد صفحات ۲۲ قطع ۱۲-۲۰ سانتی چون اصل کتاب در زمان ضیأ الملة والدین تالیف وچاپ شده (باین نسخه دسترسی میسر نشد) وبعد در زمان سراج الملة والدین پس از اصلاح بعضی فقرات و ازدیاد در بعضی دیگر دوباره بطبع رسیده آنرا جزء تالیفات آندوره می‌شماریم. نمرنه :

فقره: آب روهای قدیمی که در گذرها بوده ودرین سالها مسدود شده ودیوار خانهای نو آباد بالای آن آبروها آمده باشد، کلانتر گذر را لازم است که آن آب روها را بالای مردم گذر تعلق هر کدام باشد آباد کند که دفع ضرر شود فقط ص ۱۵ سایر رسالات امیر که در اختیار نگارنده نیست ودر جای دیگر هم سراغ آنهارا ندارم بدین شرح است :

۱- رساله فریضه
۲- رساله اسلامیه
۳- تقویم
٤- نصیحت نامچه پښتو
٥- سیف الظفر (فتح نامه کافرستان)
٦- بندوبست دولتی ، فارسی
۷- « « « ، پښتو
۸- سررشته اسلامیه روم
۹- کلمات امیر
۱۰- مرآت القلوب ۱۱۰- رساله غزاملا محمد یوسف

درضمن از سرورانیکه یکی یاچند از یك رساله‌ها را داشته باشند تمنا میکنیم باری نویسنده را مطلع ساخته قرین امتنان فرمایند .

پوهاند دکتور جاوید

structure existing at any given moment of time. Today India is making a deter. mined effort to bring in new technology, new modes of production, new relation ships of production and transformation of society. This has led to a fundamental reappraisal of cultural values and modes of living. The scars left by the British policy of 'divide and rule' will disppear only slowly. The new social pattern will finally emerge when the resources of production have been fully tapped through the instrumentality of modern technology. During this period of transition, sections of the Indian community are rejustifying their relationships an seeking to redefine their individual cultural ethos. The development, therefore, cannot be continuous; the movement forward is rapid at times but the struggls with the forces of conservatism will continue to be bitter for some time to come Understandably India is faced with a grim struggle between the forces of secularism, democracy, social change and scientific outlook on the one hand and obscurantism, revivalism and social immobility on the other. Quite understandably this has accelerated the struggle between centrifugal and centripetal tendencies. both of which have always been inherent in Indian history, But the laws of scientific development will assert themselves. Indian culture is moving towards a higher stage of development and a new synthesis of culture is emerging; a synthesis between traditional values and a modern scientific and humanistic out look. In this process, the very richness of the diversity of Indian culture is helping to underline its fundamental unity.

frequentsly Muslims. The cultural traditions in the towns and the villages tended to be patterned after the Mughals.

The establishment of the British rule brought about major changes in Indian polity, society and culture. A positive feature of the British rule was the imposition of a common administrative pattern in different parts of the country and the spread of modern scientific knowledge through the medium of English. This was yet another level at which different sections and regions of India were unified. But much more significant was the negative aspect-a conscious policy of 'divide and rule; principlally of setting the Hindus and Muslims against each other but also of instigating hostility between caste groups. the British rule arrested the normal process of social change and sought to preserve a system which had become effete as a prop of its power. The indigenous industry which had fed markets in Europe, West Asia and the entire Indian ocean Ocast from South Africa to Singapore and Indonesia, was throttled and no new industry was permitted to grow. Therefore, while the Indian cultural tradition was prevented from modernising itself through a normal process of evolution and change, an unrelated Western culture was introduced, mainly to serve the interest of the alien master, but not permitted to strike roots in the soil.

A natural result of the struggle against British rule was the rise of a powerful national movement which conceived of India as a united progressive and modern nation. As the hold of this movement spread to the broad masses of the people, a new dimension was given to Indian unity. But the very struggle for a social transformation and the desire to re-establish the ancient cultural values which had lately been throuttled generated new problems. The British understandablu took full advantage of these problems. Among the consequences of the British policy and the new features of the national movement was an accentuation of the internal divisions on the one hand and the sentiments of unity on the other.

As I ventured to mention earlier, the culture of a people is deeply influenced by the mode of production, by the relationships of production and by the social

Mughal emperor Shah Alam was virtually a puppet in the hands of the powerful Maratha Chief Mahadji Sindhia, it is significant that Mahadji did not overthrow him but sought to rule in his name as the Wazir. In fact when the Rohilla chieftan Ghulam Kadir temporarily overpowered the Mughal emperor, it was the Maratha troops who captured Ghulam Kadir and took revenge for the attack upon the emperor's person. Soon after, the head of the Maratha confideracy, the Peshwa, obtained from the emperor a farman appointing him as the **Wakil-us-sultanat.** This order was received by the Peshwa in far off Poona with the same show of respect with thich, a 100 years earlier, the orders of Aurangzeb would have been recieved. As late as 1930 when the Mughal Emperor was merely a pensioner of the British, coins were being struck in his name by Hind Rajas even in the remote states of Kathiawar. In Punjab where Sikh power had been firmly established during the early years of the 19th century, the Mughal legal system, which was based on Shariat Law, was continued with only minor changes. The mighty Tipu Sultan, who defied the British so valiantly in South India in his appeals for assistance to the Ottoman Sultan justified his action on the grounds that the Mughal emperor had become inffeective due to the treachery of his servants. Even the British having consolidated their hold over Bengal, Bihar and Orissa were not prepared, for fear of Indian sentiment, to assume sovereignty and sought to rule in the name of the Mughal Emperor as his officials.

These scattered pieces of evidence can be multiplied but they had revealed two major aspects of Indian society. The ideal of political unity of India was firmly cherished even when the country was fragmented in fact. Secondly, on the eve of the establishment of the British authority, Indian polity and social life were almost completely secularised. Political decisions were taken on political or economic grounds but seldom on the basis of religion. The most truste adviser of Muslim rulers were quite frequently Hindus and of Hindu rulers quite

Certain forms of music are associated with the religious ceremonies of the different communities. These would include the Bhajan and Kirtan, Rasia and the Holi of the Hindus or the Qawwali, Nauha and Soz of the Muslims. And yet all these conform to the basic Rag and Tals of the Indian musical tradition. They are enjoyed and listened to with respect by members of all communities and their exponents are by no means confined to a single community.

In the medieval period this basic unity struck many a foreign observer who came to India; for example, soon after establishing himself on the throne of the Lodhis, Babar makes and observation in his famous memoirs that India was politically a single entity with Delhi as its capital, although at that time it was split up into five major kingdoms of Muslim Sultans and two ruled over by Hindu Rajas in addition to the small autonomous chieftans who were holding thrones in remote and inaccessible regions. This observation by an authority as observant as Babar about the fundamental unity of India in spite of the fact that it was politicallydivided is an evidence of great value. In the middle of the 18th Century, a British observer, Sir Robert Orme, stated five years before the fateful battle of Plassey, which marks the beginning of British domination over Bengal, that he was surprised as to why there was no political tussle between the Hindus and the Muslims. It was inconceivable for a foreign agent that the two communities in spite of their distinctiveness were politically not prepared to fight against each other. A few years later at the third battle of Panipat, which was fought principally between Ahmed Shah Abdali and the Marathas, the forces on each side contained important individuals belonging to both communities. Although on this occasion both parties used the appeal of religion, during the intensive diplomatic activity preceding the battle, the Afghan ruler was carrying on negotiations with the Marathas and with the other Rajas. The same was the position of the other principal participants. During the closing years of the 18th centrury when the

Marathi, Rajasthani and Bengali. I have had the occasion to study Marathi and Rajasthani documents of the 16th, 17th 18th centuries. And although I hardly know these languages I have had no difficulty in understanding these document, because of the common Sanskrit and Persian expression. The commonly spoken language of Northern India, whose literary form when influenced by Persian and Arabic is Urdu and when influenced by Sanskrit is Hindi, in its basic grammar is the same language. In fact, the famous poet Ghalib used the word Hindi for the language of the poetry in which he has become immortal. Even in recent times when Urdu and Hindi have tened to develop along divergent paths it is impossible to eliminate the Persian and Arabic words from Hindi and Sanskrit words from Urdu. In any case the basic grammar and verb formati on remains the same. It is, there fore, no wonder that on the occasion of the centenary of Ghali mammoth editions of Ghalib's Urdu poetry in the Hindi script were sold, In the same way, spcial manners and customs, food habits, dress, architecture. painting, music, standards of beatuly value judgement, the concept of the good and the evil have all tended to become the same. The architecture developed during the medieval period, while containing powerful elements of the earlier Indian tradition and of the new elements brought by the Turks and the Afghans, has vevertheless developed unique features of its own. Indian painting of the medieval times not only bears the continuing stamp of Ajanta but has also been powerfully influenced by the schools of Persia, Central Asia and Herat And yet the styles which have developed in India during the 16th, 17th and 18th centuries have a distinctiveness enriched by the mingling of indigenous local art forms. The same may be observed in music, Broadly speaking, the Indian musical tradition is a unified one with two distinctive styles of the North and the South. To each of these contrubutions have been made by savants of different communities and it is impossible to find any distinction between the contributions of the different communtiies. This is so not only in secular music, but also in religious music.

reflected a unity to different parts of India which proved to be abiding, but at the same time at no stage, from a cultural point of view, would it be correct to say that the Hindu society has remained unified. Similarly, Buddhism, in its heyday brought large sections of Indian people into its fold, Its rich philosophy, its ethical values and its mode of thought left a lasting impression on the Indian mind, Aand even when Buddhism virtually disappeared from India, the unifying impact that it had exerted on Indian culture remained.

Islam has been in a different category in India from the indigenous religions. It had reached India through the Arab traders, then through the Arab invaders and finally through the Turkish and Afghan rulers. It had had also spread in India with the conversion of sizeable sections of the Indian population. Before. reaching India Islam had a fully developed theology and social and legal system, It could not, therefore, be absorbed within the Hindu fold and retained its distinc tiveness and individuality. And yet, while giving to the different parts of the country the exprss of Islamic culture expressed through Persian language and literature, from a cultural point of view or from a political point of view the Islamic community in India was never unified. The culture of the Muslims in Malabar was as diffierent from the culture of the Muslims of Bengal as the culture of the Muslim Turks is distinctive from that of the Saudi Arabians In each place, as has been already observed, the geographical, social and economic factors contributed to a process of cultural synthesis between the Hindus and Muslims belonging to a given locality or a given class, In those sectors of society the Muslims mingled with each other, one influencing the other and producing a powerful stimulus for cultural development.

One has only to observe the different facets of Indian culture to see the operation of these forces. In language, for example, one could easily mark out the common words from Sanskrit, Persian and Arabic in local languages like Gujarat,

the people. But in the case of the great religions which have gripped the minds of millions of people, the impact on culture has been even greater. As I submitted a few minutes ago, all the great religions have not only dealt with the problems of the spriit or the relationship between man and God, but have also sought to provide an outlook on lifea way of living, a code of conduct and rules of social behaviour. Each of the religions has put forward the goal of a world community of the faithful. To some extent, these efforts have been successful and yet history tells that religion has not necessarily been accepted as the basis either of political or of social behaviour. While the concept of Christendom continued for long, the Christian communities split themselves up in to various nation states each developing its own cultural personality and frequently fighting with each other. Even after the schism in the Roman Catholic Church there is hardly any example of the Catholic states ranging themselves against the protestant states; or of the Catholic states developing among themselves greater cultural affinity than with the protestant states. In somewhat similar manner the Muslims power broke up into rival Caliphates and then into Saltanates, resulting in the emergence of various cultural entities, yman of whom subsequently developed into nation states. Not that they were lacking in the influence ofI slam or in the loyalry to the fundamentals of the faith; but, nevertheless, by their history they proved that faith, even though a powerful factor in the life of the people, is by no means the sole determinant of the cultural patern.

In India Hinduism as a religion accepted a wide variety of religius belief and dogma, in which respect it was singularly to lerant, and yet at the same time forged a fairly rigid social system which co7ld not always keep pace with the new challenges which came its way. Consequently, Hinduism, or more properly Brahmanism, gave through the Sanskrit language and the culture which it

value s of the ruling class tended to dominate the way of living of the people.

Although political unity was by no maens an essential feature of Indian histo - ry nevertheless, even from ancient times the objective of uniform political institut- ions influenced the practices of the numerous political states, based as they were on fundamentally similar social relationships. During the period of the Indian Timurids, from the middle of the 16th to the middle of the 18th century, the greater part of the country was brought under an almost uniform social and administrative system. The absorption of the various ruling Chiefs, Hindus and Muslims, into the higher echelon of administration, each maintaining his own contingent, and each liable to transfer from one part of the country to the other accelerated the Process of cultural Synthesis, and brought the basic forms of culture developed at the Court down to the village. Even before the Mughals, at the courts of the provincial Saltanats this process of cultural synthesis was going on, among whose expressions is the growth of the provincial influences on literature, provincial styles of architecture, common customs and manners. But the emergence of a centralized empire of the Timurids, or the Mughals as we call them in India, brough about far greater interaction between the culture of the different parts of India.

The emergence of a politically unified large empire in the middle of the 16th centnry contributed appreciably to the growth of trade, expansion of money economy, acceleration of the process of urbanization, and the consequent decline of the self-sufficiency and isolation of the rural community. In the wake of this internal, overlend as well as overseas trade emerged, in a nascent form, a national market. This national market powerfully influenced the way of living of the people in different parts of the country, and indirectly proved to be a unifying force.

No student of history can deny the powerful impact which religion has exercised through the ages on the growth and development of culture. Even trancient and local reugions and cults have exercised a deep ingluence on the way of liveing of

Consequently, whenever a new group came and settled down in a place, it necessarily imbibed the practices and attitudes of the communities already living in their place, and in its own time it introduced significant changes in the ways and manners of living of the older communities. This contact, even though somstimes it took the form of a clash, nevertheless set in motion a cultural process in which there was not merely an aggregate culture of the different components, but a growing or ganic unity, setting in motion new stimuli leeding to the emergence of something that was much more than the sum total of different traditions.

The cultural processes in any given society are deeply influenced by those environments in which a society lives, the mode of production subsisting in a society, the relationships of production, the division of society in to economic classes, the pattern of social structure and the nature of the dominant class. These are the over-riding factors and the history of most countries bears witness to the deep impact of these factors on the process of cultural development. Broadly speaking, these factors have been in operation in India as well, and for the greater part of the country the nature of social relationships at any given moment of history has been the same. The cultural variations, therefore, have had to be subordinated to these basic historical forces; therefore, the cultural attitudes have been subjected to such a process of synthesis.

This is specially marked because it is the culture of the ruling class which tends to dominate all sections of socity. During the medieval period, for exemple, the culture pattern set by the Court at Delhi wes followed by the smaller courts of high officials and local princes, who in their turn transmitted the values and culture forms to the masses. At the seme time, many of the local traditions were transmitted back to the provincial Courts and from there to the Imperial Court there by receiving further refinement and findness. But in any case the cultural

the long history of the evolution of human civilization.

I would first of all venture to place for your consideration one extremely important aspect of Indian culture which is totally understandable in view of India,s history and geography. This aspect is eclecticism, that is the capacity to accept simultaneously attitudes which appear to be irreconcilable. To give an over - simplified example, it is by no means anover - simplified example, it is by no means an uncommon feature of Indian rurallife for a simple villager going a short distance, folding his hands before an idol of the Lord Shiva, bowing a little later before an image of the Buddha and placing a few minutes later a sum of money on the grave of an anonymous martyr in the cause of Islam, and yet all the time remaining true to the Hindu faith. He is not worried when he is told that you can either be an Hindu or Buddhist or a Muslim but you cannot be showing veneration to the holy objects of all the three faiths at one and the same time. Many religious reformers have occasionally considered the existence of such heterodox religious practices as improper. The modern western synthesists have dubbed this as syncretism and yet the Indian mind has rejected the Aristotelian concept of logic which places the proposition as either of. In the Indian mind there is higher logic in which the apparent contr - adiction between irreconcilables is resolved and opposites can be synthesised. The Muslims of India have for long observed social and religious practices which a section of the Ulema have disapproved of. Many of these have been the old practices which were observed by the various communities prior to their conversion to Islam. Others have been the practices taken over from their neighbours, and yet to the Muslim mind the observance of the so-called un-I slamic practices has never been an impediment in the continuation of their basic faith. Where different people have been coming together and having to find the ways and means of living together, it is inevitable that eclecticism should be observed and form the basis for a process of cultural synthesis without obliterating the distinctiveness of the individula group.

faith, but they have also prescribed, at least during the early days of the emergence of the faith, a complete code of conduct, a way of living and communal life which tended to turn their followers into isolated groups with their own culture pattem. The fact that each of these religious communities developed schisme, with sects hostile to each other, led to a further fragmentation of communities.

These well-known factors have given to Indian culture a variety that is obvious even to a casual visitor to India. The fact that during far the greater part of her recorded history India has not been politically united, has added to this diversity. In addition to political struggles between the different states existing in India, there have been occasional conflicts between the various social groups. Quite frankly, even when these groups have not been hostile to each other, they have tended to co-exist as separate endogamous entities.

It is quite obvious that this variety of culture pattern has added to the many -sidedness of the Indian way of life. No one can ignore the existence of regional sub-cultures in India, each having its own aspirations for a better and fuller life and within each of these sub-cultures, the distinctiveness of eadh culture group will have to be respected.

But as real as this variety is the essential unity of Indian culture, not easily percaptible to the naked eye, and sometimes submerged in diversity, but nevertheless one of the most enduring features of Indian life. This aspect has the strength of the foundation of a building having a variety of architectural features, but nevertheless holding the massiye structure intaot.

India has witnessed a process of cultural synthesis not necessarily noticeable in any given short period, but considering the long span of time it has been a powerful motivating force as also a determinant of the subsidiary forces of Even though the process of cultural synthesis is of vital importance to India, it is by no mean an accident of its history. it is the result of the operation of the laws of historical development and of recognizable features of social action in

I have ventured to choose as the topic of this lecture " the essential unity of Indian culture.,, I am only too deeply conscious of the fact that in the short time at my disposal, I cannot attempt even a brief expose of Indian culture I shall merely attempt to place for your conside ation certain fundamental processes of Indian history which may be of some help to you in your underst of Indian culture. At the very outset, I would like to clarify that my approach will be essentially historical, that I shall be illustrating my ar guments primarily from the medieval period, which I have tried to study with greater care, and that I have used the word India in its historical sense of undivided India before 1947.

India is a vast country with a variety of physical features. In the past, when the means of communication were not developed, it was inevitable that different parts of the country should remain in different stages of development and that in each region there should develop distinct cultural traditions with different languages and styles of living. The land mass of India, its natural wealth, its mild climate and its capacity to support a much larger population than it ever had in the past, encouraged tribes, clans and other social groups to come to India in different periods of her history. These social groups have been migrating to India for many thousands of years. Though some came from the north-east and some across the seas, the bulk of the migrants came, like wave upon wave, from the north-west across Afghanistan. The immigrant groups retained many features of their way of living. Somo of these groups were absorbed in the wider community to an extent that their identity was submerged, but in other cases the individuality persisted, However, in all cases there was something different some distinguishing mark of each of these groups. The persistence of the tribal system, each with its own characteristics, has also contributed to the variety of cultural traditions. Last, but by no means least, is the existence, side by side, of powerful world religions, Hinduism, Buddhism, Judaism, Christi nity, Islam Sikkhism etc. These religions differ from each other not only in the matters of

TEXT OF ADDRESS BY PROF. NURUL HASAN TO KABUL UNIVERSITY ON SATURDAY,

OCTOBRE 24, 1970

SUBJECT : "THE ESSENTIAL UNITY OF INDIAN CULTURE"

Mr. Rector, Mr. Ambossador Distinguished Colleagues, Fellow Students, ledies & Gentlemen,

I must frist of all xpress to you, Mr. Rector, and to your University, my deep sense of gratitude for your gracious gesture in honouring me with an invitetion and for the consideration you have shown to me. I have for long been anxious to visit Kabul. As astudent of history I am deeply conscious of the close ties that have subsisted between our two countries. In fact it is hardly possible to study the history of one country without having a knowledge of the history of the other. Whether it is the period of proto-history or of ancient or medieval or modern. history, the destiny of our two countries has remained close, intermingled. The contribution of Afghanistan to the development of Indian culture has been so profound that today we share common values and similar aspirations. We are bound to each other by our common desire to build a modern and progressive society embodying the highest traditions of enlightenment and humanism. The warmth of your hospitality has enabled me to see even more clearly the goals that we cherish in common.

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات وعلوم بشری
مؤسس: پوهاند میرامان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ـ علی آباد ـ کابل افغانستان.

شماره های تیلفون مرکزپوهنتون ۴۰۳۴۱ـ ۴۲ ـ ۴۳ـ ادارهٔ مجلهٔ ادب آمریت نشرات، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز	ـ	۲۰ افغانی
مشترکان مرکز	ـ	۲۵ «
مشترکان ولایات	ـ	۳۰ «
مشترکان خارجی	ـ	۲ دالر

مقالات وارده یی که از نشر باز ماند، مسترد می شود. نقل و اقتباس مضامین ادب باذکر نام مجلهٔ ادب مجاز است.

یگانه وسیله ای که مشخصات ادبیات وهنرمارا روشن میکند و نیز ادب وهنر امروز مارا به تکامل اندرمیسازد، همانا آزمودن همهٔ آثار ادبی وهنری به محک انتقاد است. بنابر آن مجلهٔ ادب بحث نقد آثار را بصورت منظم ادامه میدهد و از عموم نویسندگان با صلاحیت آرزومند است، تانظر انتقادی خود را به آثار منظوم ومنثور گذشته وحال زبان دری جهة نشر به ادارهٔ مجلهٔ ادب بفرستند.

مدیریت مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

مهتمم: عبدالله امیری

د پوهنځی مطبعه

قیمت این شماره (۱۰) افغانی

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters And Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XVIII, Nos 5 -- 6 NOVEMBER - FEBRUARY 1970-1971

Editor

Qiamuddin Rayi

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars